



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



حضرت زبوط السب
علیہ السلام

أول من أسلم

وكن لم يغير إسلامه الا حين موته

سید محمد حسینی بہار انجلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابوطالب عليه السلام اول من اسلم ولكن لم يظهر اسلامه الا حين موته

نویسنده:

محمد حسینی بهارانچی

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	ابوطالب علیه السلام اول من اسلم ولكن لم يظهر اسلامه الا حين موته
۷	مشخصات کتاب
۷	پیش گفتار
۹	نام و نسب حضرت ابوطالب(علیه السلام)
۱۲	حمایت ابوطالب از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) در شعب ابوطالب
۱۳	ادله ای که دلالت بر ایمان ابوطالب(علیه السلام) می کند
۱۵	شهادت اهل البیت(علیهم السلام) نسبت به ایمان ابوطالب
۲۷	علت تکفیر حضرت ابوطالب(علیه السلام)
۲۷	کتب مؤلفین درباره ایمان حضرت ابوطالب(علیه السلام)
۳۰	نظر اکابر و بزرگان از علمای شیعه و اهل سنت درباره حضرت ابوطالب(علیه السلام)
۳۴	عشق ابوطالب(علیه السلام) به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم)
۳۶	دفاع ابوطالب از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم)
۳۸	ماجرای صحیفه ی قریش و تحریم فرهنگی و اقتصادی آنان
۴۶	وصیت های ابوطالب(علیه السلام) هنگام مرگ به بزرگان قریش
۴۸	وصیت نامه ابوطالب به فرزندان عبدالمطلب
۴۹	نظر بزرگان بنی هاشم درباره ایمان ابوطالب(علیه السلام)
۵۱	اشعار ابوطالب(علیه السلام) قابل انکار نیست
۵۷	اعتقاد علمای اهل سنت نسبت به ایمان حضرت
۶۹	ایمان اجداد پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) تا حضرت آدم علیهم السلام
۷۱	مختصری از احوال خویشان رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم)
۷۳	فضائل و مناقب حضرت ابوطالب(علیه السلام)
۸۶	بهترین اشعار درباره ابوطالب علیه السلام
۹۸	اشعار معروفین از شعرای عرب درباره ایمان ابوطالب(علیه السلام)

- ۱۱۵ اشعار فارسی درباره حضرت ابوطالب (علیه السلام)
- ۱۱۵ اشاره
- ۱۲۴ اشعار ابن ابی الحدید معتزلی
- ۱۲۵ ترجمه بعضی از ابیات فوق
- ۱۲۶ چه کسانی حضرت ابوطالب (علیه السلام) را متهم به شرک و کفر کرده اند؟
- ۱۳۰ مظلومین تاریخ کیانند؟
- ۱۳۴ اسراری در باره ی حضرت ابوطالب (علیه السلام)
- ۱۳۸ خلاصه سخن درباره ی ایمان حضرت ابو طالب علیه السلام
- ۱۴۲ نزول آیه «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»
- ۱۴۴ هلاکت مستهزئین و دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۱۴۶ دوران شعب ابوطالب (علیه السلام) و نزول آیه «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»
- ۱۴۸ شروع دعوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)
- ۱۵۴ اسلام حضرت ابودر
- ۱۵۶ فرزندان حضرت ابوطالب (علیه السلام)
- ۱۶۲ شهادت جعفر بن ابی طالب (علیهما السلام)
- ۱۶۴ دختران ابوطالب (علیه السلام)
- ۱۶۴ تنها علی (علیه السلام) مولود کعبه است
- ۱۶۷ رحلت حضرت ابوطالب (علیه السلام) از دنیا
- ۱۶۷ مرثیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای ابوطالب (علیه السلام)
- ۱۶۹ مرثیه امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای پدر خود ابوطالب (علیه السلام)
- ۱۷۱ اندوه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به خاطر ابوطالب (علیه السلام)
- ۱۷۴ حدیث جعلی ضحاح و کینه های دیرینه ی منافقین از امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ۱۷۶ اعتقاد ما درباره اهل سنت
- ۱۷۸ حق سخن درباره ایمان ابوطالب (علیه السلام)
- ۱۸۱ درباره مرکز

ابوطالب علیه السلام اول من اسلم ولكن لم يظهر اسلامه الا حين موته

مشخصات کتاب

أبو طالب عليه السلام أول من أسلم ولكن لم يظهر اسلامه إلا حين موته

سرشناسه: حسینی بهارانچی، سید محمد، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور: أبو طالب عليه السلام أول من أسلم ولكن لم يظهر اسلامه إلا حين موته / سید محمد (سید قاسم) حسینی بهارانچی.

مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و کتاب

مشخصات ظاهری: ۹۲ص.

زبان: فارسی

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس .

موضوع: حضرت ابوطالب - زندگینامه

موضوع: ایمان ابوطالب - اشعار ابوطالب

موضوع: فضائل ابوطالب

موضوع: دفاع ابوطالب از پیامبر صلی الله علیه و آله

ص: ۱

پیش گفتار

در این اواخر عمر هنگامی که دیدم نسبت به پدر بزرگوار امیرالمؤمنین حضرت ابوطالب (علیهما السلام) بی احترامی شده و دشمنان فرزند او، نسبت شرک و بت پرستی به او داده اند، و اکنون نیز برخی از علمای اهل تسنن او را مشرک و اهل آتش می دانند، با خود گفتم: من نیز باید در حدّ توان خود از او دفاع نمایم، چرا که حضرت ابوطالب (علیه السلام) به خاطر حمایت و دفاع از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان خود را پنهان می کرد، و اگر چنین نمی کرد قریش و اهل مکه از او اطاعت نمی کردند، و او را شیخ حرم و بزرگ قریش نمی دانستند، و حرمت او شکسته می شد، و نمی توانست برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حامی و پناهگاهی باشد، از سویی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حامی دیگری در آن زمان نداشت، جز حضرت خدیجه (علیها السلام) که حامی داخلی آن حضرت بود، از این رو هنگامی که حضرت ابوطالب و خدیجه با فاصله ی کمی از دنیا رفتند، جبرئیل (علیه السلام) از ناحیه ی خداوند برای آن حضرت پیام آورد و گفت:

«حامیان تو از دنیا رفتند، و تو باید به مدینه هجرت نمایی» و در تاریخ ثبت شده که مشرکین مکه بعد از حضرت ابوطالب (علیه السلام) تصمیم قاطع گرفتند، که آن حضرت را از بین ببرند، همان گونه که آیه «وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (۱) به این معنا اشاره دارد، و مشرکین در «دارالندوه» جمع شدند، و با همدیگر مشورت نمودند که چگونه او را از بین ببرند، و شیطان به صورت یک مرد نجدی بین آنان آمد، و پیشنهاد برخی از آنان را که می گفتند: از چهل قبیله چهل نفر مسلح نیمه شب به خانه ی او بریزند، و او را بکشند، تا خون او به عهده ی چهل نفر باشد، و بنی هاشم نتوانند قصاص کنند، را پذیرفت و ...

این قصه نشان می دهد که حضرت ابوطالب (علیه السلام) که ایمان خود را پنهان می نموده ، کار بسیار عاقلانه و حکیمانه ای می کرده است، او با این سیاست توانسته در مدّت سیزده سال از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حمایت کند و جان او را حفظ نماید، و لکن این نادان ها - به خاطر دشمنی که با فرزند او علی بن ابیطالب (علیهما السلام) داشته و دارند- او را مشرک و اهل دوزخ می دانند و برخی می گویند: «او چون مشرک از دنیا رفته اهل دوزخ است، و چون از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حمایت نموده، آتش آسیبی به او نمی رساند»!!

از این رو نویسنده، با قَلت بضاعت و ناتوانی جسمی از خداوند متعال درخواست دارد ، که به این بنده ی ناچیز خود توفیق بدهد و او بتواند ایمان و مظلومیّت حضرت ابوطالب (علیه السلام) را ثابت نماید، تا بلکه فرزند او امیرالمؤمنین (علیه السلام) نظر لطفی به نویسنده بکند، و نام او را در دفتر حامیان پدر خود ثبت نماید إن شاء الله ، چرا که او «قسیم الجَنّه و النار» است. و هر که را بخواهد، به دوزخ و یا به بهشت می فرستد.

البته معلوم است که تنها حضرت ابوطالب (علیه السلام) مظلوم و متّهم واقع نشده ، بلکه پدر پیامبر خدا حضرت عبد الله و اجداد آن حضرت: عبد المطلب و هاشم و ... نیز مظلوم واقع شده اند ، و علمای اهل تسنن آنان را نیز مشرک می دانند ، و بیش از همه شخص رسول خدا و امیر المومنین و فرزندان آن حضرت

صلوات الله عليهم اجمعين مظلوم واقع شده اند ، و ما مظلومیت امیر المؤمنین علیه السلام را در کتاب «میزان الحق» و کتاب «حقیقت مظلوم» و برخی از کتب دیگر خود بیان نمودیم، و فضائل او را نیز در کتاب «آیات الفضائل» و کتاب «جستجوی حقیقت» و غیره ذکر کرده ایم، و امید داریم که آن بزرگوار در قیامت عنایتی به این فرزند خود بفرماید.

و لله الحمد و أسأله التوفيق و العصمه و کمال الإيمان و حسن التیة و حسن العاقبه.

۲۵ رجب المرجب مطابق با ۲۳/۱/۱۳۹۷

سید محمد حسینی بهارنچی

نام و نسب حضرت ابوطالب (علیه السلام)

در نام ابوطالب (علیه السلام) اختلاف است، برخی گفته اند: نام او عمران بوده، و برخی گفته اند: نام او همان ابوطالب بوده است، و خطّ مبارک حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) را پیدا کرده اند که آن حضرت نوشته است: «علی بن ابیطالب» و لکن صحیح این است که نام او «عبدمناف» می باشد چرا که عبدالمطلب در شعر خود گوید:

أوصیک یا عبد مناف بعدی

ص: ۳

بواحدٍ بعد أبيه فرد

و نیز گوید:

وَصَيْتٌ مِنْ كُنَيْتِهِ بِطَالِبٍ

عبدمنافٍ و هو ذو تجارب

و نام پدر ابوطالب علیه السلام عبدالمطلب معروف به شیبیه الحمد بوده، و علت این که او را عبدالمطلب گفته اند این بوده که عمویش مطلب او را از مدینه به مکه آورد، و قریش گفتند: این کیست؟ و او گفت: این عبد من است، و من او را خریده ام و روز دیگر جامه های نیکو به او پوشاند و گفت: این برادرزاده ی من فرزند هاشم است، از این رو او را عبدالمطلب خواندند، بنابراین او فرزند هاشم است و نام هاشم، عمرو است، بنابراین او فرزند هاشم است و نام هاشم، عمرو است و او پسر عبدمناف است و نام عبدمناف مغیره بن قُصَی می باشد، همان گونه که خواهد آمد.

القاب ابوطالب(علیه السلام):

ابوطالب ، القاب فراوانی دارد، و از آن هاست: شیخ الأبطح ، سیدالبطحاء، رئیس مکه، شیخ قریش،

فرزندان ابوطالب :

ابوطالب(علیه السلام) چهار پسر داشته، به نام های: طالب، عقیل، جعفر و علی(علیهم السلام)، و هر یک از آنان ده سال بزرگتر از فرزند بعد از او بوده اند، از این رو طالب سی سال بزرگتر از علی(علیه السلام) بوده است، و حضرت ابوطالب(علیه السلام) شدیداً رسول خدا(صلی الله علیه آله و سلم) را دوست می داشته، و همواره در مقام تقویت و حمایت از او بوده است، و از اشعار او و سخنان ائمه(علیهم السلام) ظاهر می شود که او به نبوت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان داشته است.(۱)

مورخین نوشته اند: مشرکین به حضرت ابوطالب(علیه السلام) گفتند: ما به برادرزاده شما هر چه را بخواهد می دهیم تا او دست از دعوت به توحید بردارد، و از خدایان ما بدگویی نکند. و چون حضرت ابوطالب(علیه السلام) سخنان آنان را به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) منتقل نمود، آن حضرت فرمود: ای عم من از دعوت خود به توحید دست بر نخواهم داشت، و اگر بر شما زحمت است، من خود را از حمایت شما خارج می کنم. و ابوطالب(علیه السلام) از این سخن افسرده شد و در پاسخ آن حضرت گفت:

والله لن يصلوا إليك بجمعهم

حتى أوسد في التراب دفينا

وَدَعْتَنِي وَزَعَمْتَ أَنَّكَ نَاصِحٌ

وَلَقَدْ صَدَقْتَ وَكُنْتَ تَمَّ أَمِينًا

وَعَرَضْتَ دِينًا قَدْ عَلِمْتُ بِأَنَّهُ

مِنْ خَيْرِ أَدْيَانِ الْبَرِيَّةِ دِينًا

یعنی، به خدا سوگند تا من زنده ام، آنان هرگز به تو دست نخواهند یافت، و تو ناصح و صادق و امین هستی، و دین تو بهترین ادیان است و...

ص: ۴

۱- - ریاض الأنساب و مجمع الأعقاب (بحر الأنساب)، ص ۶۵.

و سپس نزد مشرکین آمد و فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را به آنان ابلاغ نمود، و حمایت خویش را از آن حضرت اظهار کرد.

حمایت ابوطالب از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در شعب ابوطالب

حضرت ابوطالب (علیه السلام) به بنی هاشم و فرزندان عبدالمطلب وصیت و سفارش اکید نمود که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حفاظت و حمایت نمایند، و آن حضرت را همراه عیال و اولاد خویش و جناب خدیجه (علیها السلام) در شعب - که درّه ای بود بین دو کوه - اسکان داد و اطراف شعب را محکم نمود و دیده بان در اطراف آن قرار داد، و خود با فرزندان و خویشانش، شب و روز از وجود رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پاسداری و حفاظت می کردند و در بسیاری از شب ها ابوطالب (علیه السلام) فرزند خود علی (علیه السلام) را به جای آن حضرت می خوابانید، و محل اسکان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را مخفی می نمود، و با حضرت حمزه ی سیدالشهدا همه شب با شمشیر اطراف آن حضرت پاسداری می کردند.

و چون مشرکین قریش این وضعیت را دیدند، همگی با بنی هاشم و آل عبدالمطلب قطع رابطه نمودند، و خرید و فروش با آنان را ممنوع کردند، و عهدنامه ای نوشتند و امضاء کردند و در کعبه گذاردند که احدی حق ندارد با بنی هاشم رابطه ای داشته باشد، و با این عهدنامه، بنی هاشم در شعب محاصره ی اقتصادی شدند، و در مضیقه و فشارسختی قرار گرفتند، و طعامی به آنان نمی رسید، و اگر کسی از شعب خارج می شد او را شکنجه می کردند، و گاهگاهی فقط حکیم بن حزام و ابوالعاص بن ربیع به طور مخفیانه خرما و گندم بار شتری نمودند و داخل شعب رها می کردند، و این فشارها برای این بود که حضرت ابوطالب (علیه السلام) پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را به آنان تسلیم نماید، و این وضعیت سه سال و یا چهار سال طول کشید، تا این که خداوند موریانه را بر کاغذ عهدنامه ی آنان مسلط نمود، و او همه ی سطور و کلمات عهدنامه را خورد و تنها نام خداوند را که در ابتدای آن نوشته بودند [بسمک اللهم] باقی گذارد، و حضرت جبرئیل (علیه السلام) این قضیه را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر داد، و ابوطالب با جمعی از بنی هاشم از شعب بیرون آمدند و داخل مسجدالحرام شدند، و قریش به ابوطالب احترام کردند، و گمان کردند که او از رنج و سختی به ستوه آمده و می خواهد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را تحویل آنان بدهد، و لکن حضرت ابوطالب (علیه السلام) به آنان گفت: ای مردم من سخنی با شما دارم که اگر از من بپذیرید خیر شما خواهد بود، و آن این است که برادرزاده ی من صادق است و می گوید:

«موریانه به امر خداوند مندرجات صحیفه ی شما را خورده و تنها نام خدا بر آن باقی مانده است» اکنون بنگرید اگر او راست می گوید، شما از ظلم و کینه خود دست بردارید، و اگر دروغ گفته است، من او را به شما تسلیم می نمایم.

پس همه ی مشرکین این سخن را پذیرفتند، و چون صحیفه را آوردند و دیدند، همه ی آن را موریانه خورده جز لفظ «بسمک اللهم» را که در جاهلیت بر بالای نامه ها می نوشتند، همگی شرمسار شدند، و ابوطالب (علیه السلام) فرمود:

از خدا بترسید و دست از این ظلم ها بردارید. و پس از آن چند نفر از بزرگان آنان گفتند: ما از این صحیفه ی ظالمانه بیزاریم. و سپس محاصره برداشته شد، و بزرگان قریش آمدند، و بنی هاشم را از شعب بیرون آوردند و در خانه های خود جا دادند، و چون این خبر منتشر شد، عده ی زیادی مسلمان شدند، و چون پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از شعب خارج شد، باز برخی از مشرکین با آن حضرت خصومت نمودند و به آزار خود ادامه دادند، و ابوطالب (علیه السلام) نیز به حمایت خود از آن حضرت ادامه داد همان گونه که خواهد آمد.

ادله ای که دلالت بر ایمان ابوطالب (علیه السلام) می کند

همان گونه که خواهد آمد در کتب شیعه و سنی قرائن بسیاری درباره ی شخصیت و ایمان ابوطالب (علیه السلام) وجود دارد و برای احدی قابل انکار نیست.

مرحوم علامه ی امینی در کتاب الغدیر-، جلد هفتم و هشتم- این روایات را بیان نموده است، و ما نیز بخشی از آن ها را بیان می کنیم:

۱- امام صادق (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند، اگر ایمان ابوطالب (علیه السلام) را در یک کفه ی ترازو قرار بدهند و ایمان این خلق را در کفه ی دیگر، قطعاً ایمان ابوطالب (علیه السلام) بر ایمان آنان برتری خواهد داشت. (۱)

۲- روزی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در رحبه ی کوفه نشسته بود و مردم اطراف او بودند، و شخصی برخاست و گفت: شما دارای مقام و منزلت والایی هستید و لکن پدر شما گرفتار آتش است؟!

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «اسکت فضّ الله فاک» ساکت شو خدا دهانت را بشکند، سوگند به خدایی که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به حق به پیامبری مبعوث نمود، اگر پدر من از جمیع گنهکاران روی زمین شفاعت کند خداوند شفاعت او را می پذیرد، و از همه ی آنان می گذرد. تا این که

فرمود: آیا پدر کسی در آتش است که فرزندش قسمت کننده ی بهشت و دوزخ می باشد؟!

سپس فرمود: سوگند به آن خدایی که پیامبر خود حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به نبوت مبعوث نمود، در روز قیامت نور پدرم ابوطالب (علیه السلام) انوار خلاق را خاموش می کند، جز نور پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و نور من و نور فاطمه زهرا و نور امام حسن و امام حسین و نور امامان از فرزندان حسین (علیهم السلام) را .

تا این که فرمود: آگاه باش که نور ابوطالب (علیه السلام) از نور ما اهل بیت است، و خداوند متعال آن نور را دو هزار سال قبل از خلقت آدم آفریده است. (۲)

۳- امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّ أَبَاطِلَ مِنْ رِفْقَاءِ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشَّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلَادِكَ رَفِيقًا». یعنی، حضرت ابوطالب (علیه السلام) در قیامت همنشین پیامبران و صدیقین و شهداء و صالحین خواهد بود و آنان نیکو رفقای هستند. (۳)

١- - بحار الأنوار، ج ٣٥/١١٢.

٢- - احتجاج طبرسی، ج ١/٢٣٠.

٣- - بحار الأنوار، ج ٣٥/١١١.

شهادت اهل البيت (عليهم السلام) نسبت به ایمان ابوطالب

تردیدی نیست که ائمه اهل البيت (عليهم السلام) اجماع دارند بر اسلام و ایمان حضرت ابوطالب (علیه السلام) و در این موضوع روایات صریحی از آنان نقل شده است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مرثیه پدر خود می فرماید:

أبِطَالِبٍ عَصَمَهُ الْمَسْتَجِيرُ

و غِيثَ الْمَحْوُولِ وَ نَوْرَ الظُّلْمِ

لَقَدْ هَدَّ فَقْدَكَ أَهْلَ الْحِفَاظِ

فَصَلَّى عَلَيْكَ وَلِيَّ النِّعَمِ

وَ لِقَاكَ رَبِّكَ رِضْوَانَهُ

فَقَدْ كُنْتَ لِلظُّهْرِ مِنْ خَيْرِ عَمٍّ (۱)

و در روایات فراوانی به ایمان ابوطالب (علیه السلام) تصریح شده و ما به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱- امام حسین از پدر خود امیرالمؤمنین (علیهما السلام) نقل نموده که آن حضرت روزی در رجبه ی کوفه نشسته بود و مردم اطراف او را گرفته بودند و شخصی برخاست و گفت: «یا امیرالمؤمنین خداوند شما را در جایگاه و منزلتی قرار داده و لکن پدر شما در آتش معذب می باشد.» و امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او فرمود:

ساکت شو خدا دهانت را خرد کند، سوگند به خدایی که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به حق به پیامبری مبعوث نمود، اگر پدر من در قیامت از همه مردم روی زمین شفاعت کند خداوند شفاعت او را می پذیرد. سپس فرمود: آیا پدر من در آتش معذب می باشد و فرزند او «قسیم الجنه و النار» است؟! تا این که فرمود: سوگند به خدایی که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به حق مبعوث نمود، نور ابوطالب در قیامت انوار همه ی خلائق را خاموش می کند، جز انوار محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و فرزندان حسین (علیهم السلام) را، همانا نور او از نور ما می باشد، و خداوند دو هزار سال قبل از خلقت آدم نور او را آفریده است. (۲)

۲- در سخن دیگری می فرماید: «و الله ما عبد أبی، و لا جدی عبد المطلب، و لا هاشم، و لا عبد مناف صنماً قطّ»

یعنی، به خدا سوگند نه پدر من و نه جد من عبدالمطلب، و نه هاشم و نه عبدمناف، هرگز در مقابل هیچ بتی سجده نکردند.

و چون به آن حضرت گفته شد: آنان چه چیزی را پرستش می کردند؟ فرمود: آنان به طرف کعبه بر آیین ابراهیم (علیه السلام)

نماز می خواندند، و از او پیروی می کردند. (۳)

۳- مرحوم علامه امینی از شعبی از امیرالمؤمنین نقل نموده که می فرماید:

ص: ۷

۱- تذکره سبط بن جوزی ص ۶، بحار الأنوار ج ۳۵/۱۱۴.

۲- امالی طوسی ص ۳۰۵، الغدير ج ۷ ص ۳۸۷.

۳- الغدير، ج ۷ ص ۳۸۷، بحار الأنوار، ج ۱۵/۱۴۵، اکمال الدین ص ۱۷۵.

« كان و الله ابوطالب بن عبدالمطلب بن عبدمناف مؤمناً مسلماً يكتُم إيمانه مخافةً على بنى هاشم أن تنابزها قريش». (۱)

یعنی، به خدا سوگند ابوطالب مؤمن و مسلمان بود، و ایمان خود را کتمان می نمود از ترس این که مشرکین قریش بر بنی هاشم بشورند و به جنگ با آنان برخیزند.

۴- علامه امینی نیز در الغدير و علامه مجلسی در بحارالأنوار از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل نموده اند که شخصی به آن حضرت گفت: آخرین اوصیا قبل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چه کسی بوده است؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

پدرم ابوطالب آخرین اوصیا قبل از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است. (۲)

۵- در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۴ ص ۶۹ و بحارالأنوار علامه مجلسی ج ۳۵ ص ۱۱۵ نقل شده که شخصی به امام سجاد (علیه السلام) گفت: آیا ابوطالب مؤمن بوده است؟ و آن حضرت فرمود: آری. پس گفته شد: در این جا مردمی هستند که او را کافر می دانند؟! امام سجاد (علیه السلام) فرمود:

«وا عجباً کلّ العجب أیظنون علی أبی طالب أو علی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و قد نهاه الله تعالی أن یقرّ مؤمنه مع کافرٍ فی غیر آیه من القرآن و لا یشکّ أحد أن فاطمه بنت أسد رضی الله عنها من المؤمنات السابقات، فإنّها لم تزل تحت أبی طالب حتّى مات أبوطالب علیه السلام.»

یعنی، بسیار شگفت آور است این سخنان، آیا این مردم بر ابوطالب و یا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) طعنه و تهمت می زنند؟ در حالی که خداوند متعال پیامبر خود را در چند آیه از قرآن نهی نموده از این که زن مؤمنه ای با کافری ازدواج کند، و احدی شک ندارد که فاطمه بنت اسد (رضی الله عنها) از مؤمنات سابقات بوده و همواره همسر ابوطالب (علیه السلام) بوده تا او از دنیا رفته است!!

۶- در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۱۱ و در کتاب شریف الغدير ج ۷ ص ۳۹۰-۳۸۹، از ابوبصیر نقل شده که گوید: به امام باقر (علیه السلام) گفتم: مردم [یعنی اهل سنت] می گویند: ابوطالب در هاله ای از آتش قرار دارد که مغز سر او از آن در غلیان است؟! امام باقر (علیه السلام) فرمود:

«کذبوا والله، إنّ ایمان ابی طالب لو وضع فی کفّه المیزان و ایمان هذا الخلق فی کفّه میزان لرجح ایمان ابی طالب علی ایمانهم.»

یعنی، به خدا قسم دروغ می گویند، چرا که اگر ایمان ابوطالب را در کفه ی میزانی قرار بدهند، و ایمان این خلق را در کفه ی دیگر آن قرار بدهند، ایمان ابوطالب بر ایمان آنان رجحان خواهد داشت.

۷- عبدالله بن کثیر گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: این مردم گمان می کنند ابوطالب (علیه السلام) اهل آتش است؟! امام (علیه السلام) فرمود:

«كذبوا ما بهذا نزل جبرائيل على النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) قلت فيم نزل؟ قال أتى جبرائيل في بعض ما كان عليه فقال: يا محمد إن ربك يقرؤك السلام ويقول لك: إن أصحاب الكهف أسروا الإيمان و أظهروا الشرك فآتاهم أجرهم مرتين، وإن أباطلب أسر الإيمان و أظهر الشرك فآتاه الله أجره مرتين و ما خرج من الدنيا حتى أتته البشاره من الله تعالى بالجئه.»

ص: ٨

١- - الغدير، ج٧ ص٣٨٨، وسائل الشيعة چاپ آل البيت عليهم السلام ج١٦ ص٢٣٢.

٢- - بحار الأنوار، ج٣٥/١١٤، الغدير، ج٧/٣٨٩.

یعنی، دروغ می گویند، جبرائیل چنین چیزی را بر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل نمود. عبدالله بن کثیر گوید: گفتم: جبرئیل چه چیزی بر او نازل نمود؟ فرمود:

جبرائیل بر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد و گفت: ای محمّد، خدایت به تو سلام می رساند و می فرماید: اصحاب کهف ایمان خود را پنهان نمودند و خود را مشرک نشان دادند و خداوند پاداش آنان را دو چندان قرار داد، و ابوطالب نیز ایمان خود را پنهان نمود، و اظهار شرک کرد، و خداوند پاداش او را دو چندان قرار داد، و از دنیا خارج نشد تا از ناحیه ی خداوند بشارت بهشت به او داده شد.

عبدالله بن کثیر گوید: سپس امام صادق (علیه السلام) فرمود: چگونه این مردم ابوطالب را مشرک می دانند؟ در حالی که جبرائیل در آن شبی که ابوطالب از دنیا رحلت نمود، بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد و گفت: ای محمد از مکه خارج شو، چرا که بعد از ابوطالب در مکه برای تو یآوری نیست. (۱)

۸- یونس بن نباته گوید: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: ای یونس این مردم درباره ی ابوطالب چه می گویند؟ گفتم: فدای شما شوم می گویند: «او در آتش است، و در مغز سر او آتش غلیان دارد» امام صادق (علیه السلام) فرمود: دشمنان خدا دروغ می گویند، همانا ابوطالب در آن عالم همنشین پیامبران و صدّیقین و شهدا و صالحین می باشد و آنان نیکو رفقای هستند. (۲)

۹- در کتاب کافی و الغدیر از درست بن ابی منصور نقل شده که گوید: به امام کاظم (علیه السلام) گفتم: آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به خاطر ابوطالب محجوج بوده است؟

فرمود: نه، و لکن نزد ابوطالب وصایا و امانت هایی بوده و او در آخر عمر آن وصایا و امانت ها را تحویل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) داده [و از دنیا رفته است] گفتم: حال ابوطالب چگونه بوده است؟ فرمود:

«أقرّ بالنبی (صلی الله علیه و آله و سلم) و بما جاء به و دفع إليه الوصایا و مات من یومه».

یعنی،

ابوطالب (علیه السلام) به نبوت پیامبر و آئین او اقرار نمود، و وصایا و امانت ها را به او تحویل داد و در همان روز از دنیا رفت. (۳)

مرحوم علامه امینی در ذیل حدیث فوق گوید: این حدیث دلالت بر مرتبه ای فوق مرتبه ی ایمان می کند، و این حدیث مانند حدیث دیگری است از امیرالمؤمنین (علیه السلام) که دلالت بر وصایت و حجت الهی بودن او می کند، تا چه رسد به ایمان او، و سائل در این حدیث گمان کرده که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از بعثت به خاطر ابوطالب محجوج بوده است، یعنی او بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حجت بوده است، و امام این معنا را نفی نمود و فرمود: ابوطالب (علیه السلام) وصایایی نزد او بوده و در آخر عمر تحویل پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) داده و از دنیا رفته است، و قبل از آن

حضرت ابوطالب تابع دین حضرت ابراهیم (علیه السلام) بوده است، چنان که از پیش ولایت فرزند خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نیز پذیرفته بوده است.

مؤلف گوید: این روایت با توضیح بیشتری خواهد آمد.

ص: ۹

۱- بحار الأنوار، ج ۳۵/۱۱۲، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴/۷۰.

۲- بحار الأنوار، ج ۳۵/۱۱۱، الغدیر، ج ۷/۳۹۳.

۳- کافی، ج ۱/۴۴۵، بحار الأنوار، ج ۱۷/۱۴۰، الغدیر، ج ۷/۳۹۴.

۱۰- و در کتاب الغدیر از تضمیر ابوالفتح رازی و در کتاب «الدرجات الرفیعه» مدنی از حضرت رضا از پدرانش (علیهم السلام) با طرق مختلفی نقل شده که نقش خاتم ابوطالب (علیه السلام) چنین بوده است:

«رضیت بالله رباً، و باین أخی محمّد نبیاً، و باینی علیّ له وصیاً». (۱)

۱۱- مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب «الجواهر السّتیّه» با سند خود از امام عسگری (علیه السلام) از پدرانش نقل نموده که فرموده اند:

«إنّ الله تبارک و تعالی أوحی إلی رسولہ صلی الله علیہ و آلہ و سلّم: إننی قد أیدتک بشیعتین، شیعه تنصرک سرّاً، و شیعه تنصرک علانیه، فأما التي تنصرک سرّاً فسیدہم و أفضلہم عمک ابوطالب، و أما التي تنصرک علانیه فسیدہم و أفضلہم ابنہ علیّ بن أبی طالب علیہ السلام. ثمّ قال: و إنّ أباطالب کمؤمن آل فرعون یکتم ایمانہ». (۲)

۱۲- مرحوم صدوق با سند خود نقل نموده که عبدالعظیم حسنی بیمار شد و نامه ای به حضرت رضا (علیه السلام) نوشت که ای فرزند رسول خدا مرا از روایتی که [اهل سنت] نقل کرده اند و می گویند: ابوطالب در آتش قرار دارد و مغز سر او از آتش در غلیان است خبر بدهید؟! و حضرت رضا (علیه السلام) در پاسخ او نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم أما بعد فإنک إن شککت فی ایمان أبی طالب کان مصیرک إلی النار»

یعنی، ای عبدالعظیم اگر تو در ایمان ابوطالب شک بکنی بازگشت تو به آتش دوزخ خواهد بود. (۳)

۱۳- مرحوم علامه امینی در کتاب شریف «الغدیر» گوید: مرحوم صدوق

در امالی ص ۳۶۵ با سند خود از ابن عباس و او از پدر خود عباس نقل نموده که گوید: ابوطالب (علیه السلام) به رسول خدا (صلی الله علیہ و آلہ و سلّم) گفت: ای فرزند برادر! آیا خداوند تو را فرستاده ی خود قرار داده است؟ رسول خدا (صلی الله علیہ و آلہ و سلّم) فرمود: آری. ابوطالب گفت: پس نشانی از پیامبری خود به من بگو و بگو این درخت برای تو شهادت بدهد. پس رسول خدا (صلی الله علیہ و آلہ و سلّم) آن درخت را صدا زد، و آن درخت نزد او آمد و مقابل او سجده نمود و سپس به جای خود بازگشت، و ابوطالب گفت: «من شهادت می دهم که تو راستگو هستی، و سپس ابوطالب (علیه السلام) به علی (علیه السلام) فرمود: در کنار پسر عم خود به نماز بایست.

مؤلف گوید: این کار ابو طالب علیه السلام برای اثبات نبوت آن حضرت، برای مردم بوده نه برای خود.

و در برخی از کتب حدیث مانند روضه الواعظین نیشابوری ص ۱۲۱ آمده که ابوطالب (علیه السلام) این سخن را مقابل مشرکین قریش به آن حضرت گفت، تا فضیلت و مقام پیامبر خدا (صلی الله علیہ و آلہ و سلّم) را به آنان نشان بدهد، از این رو به رسول خدا (صلی الله علیہ و آلہ و سلّم) گفت: ای فرزند برادر! آیا خداوند تو را رسول خود قرار داده؟ و رسول خدا (صلی

الله عليه و آله و سلم) فرمود: آری. ابوطالب گفت: پیامبران را معجزه و خرق عادت هایی است، و تو نیز برای ما نشانی از نبوت خود آشکار کن، و این درخت را صدا بزن تا شهادت به رسالت تو بدهد. و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: تو به او بگو: محمد بن عبدالله به تو می گوید: با اذن خدا نزد من بیا. پس ابوطالب آن درخت را صدا زد و درخت مقابل آن

ص: ۱۰

-
- ۱- - الغدير، ج ۷/۳۹۵، تضمير ابوالفتوح، ج ۴/۲۱۱، الدرجات الرفيعه، ص ۶۰.
 - ۲- - الجواهر السنیه، ص ۲۱۹، بحار الأنوار، ج ۳۵/۱۳۶، الغدير، ج ۷/۳۹۵.
 - ۳- - ايمان ابوطالب از شيخ مفيد(رحمه الله)، ص ۴، بحار الأنوار، ج ۳۵/۱۱۰، الغدير، ج ۷/۳۸۱.

حضرت سجده نمود و سپس رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: به جای خود بازگرد، و با دیدن این معجزه ابوطالب(علیه السلام) مقابل مردم گفت:

«أشهد أنّك صادق» و سپس به فرزند خود علی(علیه السلام) گفت: از پسر عمّ خود جدا مشو. (۱)

۱۴- علامه امینی نیز گوید: شیخ ما ابوعلی قتال نیشابوری در روضه الواعظین ص ۱۲۳ از ابن عباس نقل کرده که گوید: روزی ابوطالب به فرزند خود جعفر در مسجد الحرام برخورد نمود و دید رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به نماز ایستاده و علی(علیه السلام) در سمت راست او قرار دارد، پس ابوطالب(علیه السلام) به جعفر گفت: تو نیز در سمت چپ پسر عمّ خود بایست، و هر دو پشت سر رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) ایستادند تا نماز رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) تمام شد، و ابوطالب(علیه السلام) در این باره گفت:

إنّ علیاً وجعفرًا ثقتی

عند ملّم الزمان والنوب

أجعلهما عرضه العداء إذا

أترك میتاً وانتمی إلى حسبی

لا تخذلا وانصرا ابن عمكما

أخی لأمی من بینهم وأبی

والله لا اخذل النبی ولا

یخذله من بنیّ ذو حسب (۲)

و در نقل دیگری گفت:

إنّ علیاً وجعفرًا ثقتی

عند ملّم الزمان والنوب

لا تخذلا وانصرا ابن عمكما

أخی لأمی من بینهم وأبی

إنّ أبا معتبٍ قد أسلمنا

ليس أبو معتبٍ بذى حدب (٣)

والله لا أخذل النبي ولا

يخذه من بنى ذو حسبٍ

حتى ترون الرؤوس طايحه

منا ومنكم هناك بالقضب

نحن وهذا النبي أسرته

نضرب عنه الأعداء كالشهب

ص: ١١

١- - الغدير، ج ٧ ص ٣٩٥.

٢- - روضه الواعظين نيشابورى، ص ١٤١.

٣- - أبو معتب كنيه أبى لهب بوده است و ذى جدب يعنى ذى تعطف.

إن نلتموه بكل جمعكم

فنحن في الناس ألام العرب(۱)

۱۵- ابن عباس گوید: پدرم به من گفت: ابوطالب (رضی الله عنه) هنگام مرگ شهادت به یگانگی خداوند، و رسالت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) داد و گفت: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله» و از دنیا رحلت نمود.(۲)

۱۶- در تفسیر و کعب از ابوذر غفاری نقل شده که گوید: - والله الذي لا إله إلا هو - ابوطالب (رضی الله عنه) از دنیا نرفت تا با زبان اهل حبشه [اسلام خود را اظهار کرد و رسماً] مسلمان شد، و به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: آیا شما زبان اهل حبشه را می دانی؟ و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: ای عمو! خداوند جمیع سخن ها را به من تعلیم نموده است. پس ابوطالب (رضی الله عنه) گفت: «یا محمد! اسدن لمصافا قاطا لاها» یعنی، «أشهد مخلصاً لا إله إلا الله» پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گریان شد و فرمود: خداوند به خاطر ابوطالب چشم مرا روشن نمود و مرا شاد کرد.(۳)

علامه امینی (رحمه الله) در ذیل این روایت گوید: ابوطالب که سید ابطح بود دوست داشت با لغت حبشه در آن وقت شهادت به توحید و نبوت بدهد.(۴)

۱۷- علامه امینی (رحمه الله) از مقاتل الطالبيين نقل نموده که گوید: قریش چون دیدند آیین رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بالا گرفته است، گفتند: راستی امر محمد بالا گرفته، در حالی که او جز ساحر و مجنون نیست. پس با خود پیمان بستند که چون ابوطالب (علیه السلام) از دنیا برود، همه ی قبائل عرب را جمع کنند و او را بکشند، و چون ابوطالب از سخنان آنان آگاه شد، جمیع بنی هاشم و احلاف آنان از قریش را جمع نمود و گفت: محمد پیامبر صادق و امینی است، و شأن و مقام او بالاترین مقام است، و او در پیشگاه خداوند عالی ترین مقام را دارد، پس شما دعوت او را اجابت کنید، و برای یاری او اجتماع نمایید، و با دشمن او ستیز نمایید، چرا که این کار شرف شما در طول زمان خواهد بود. و سپس این اشعار را انشا نمود:

أوصى بنصر النبي الخیر مشهده

علياً ابني وعم الخیر عباسا

وحمزه الأسد المخشّي صولته

وجعفرأ أن يذودا دونه الناسا

وهاشماً كلها أوصى بنصرته

أن يأخذوا دون حرب القوم أمراسا

كونوا فداءً لكم أمي وما ولدت

من دون أحمد عند الروع أتراسا

بكلّ أبيض مصقول عوارضه

تخاله في سواد الليل مقباسا(٥)

ص: ١٢

١- الغدير، ج ٧/٣٩٧-٣٩٦.

٢- - الغدير، ج ٧/٣٩٧ نقل از (ضياء العالمين).

٣- - همان از ضياء الصالحين شيخ ابي الحسن شريف.

٤- - الغدير، ج ٧/٣٩٨.

٥- - الغدير، ج ٧/٤٠٠-٣٩٩.

مؤلف گوید: مرحوم علامه ی امینی در کتاب شریف الغدیر گوید: بالا-ترین و محکم ترین دلیل در مقابل مخالفین، همین اشعاری است که در وقایع تاریخی از اشخاص معینی صادر شده و صدور آن ها از آن اشخاص قابل تردید نیست، و مضامین این اشعار حقایق فراوانی را ثابت می نماید و قابل تأویل و تردید نیست.

علت تکفیر حضرت ابوطالب (علیه السلام)

منافقین و حسدورزان و کینه توزانی که زیادی از منسوبین آنان در جنگ های صدر اسلام به دست امیرالمؤمنین (علیه السلام) کشته شده بودند، و پس از پیروزی اسلام، ناچار به اظهار قبول اسلام شدند، برای مرهم گذاشتن به زخم های روحی خود و به اقتضای حسد و کینه ای که در دل های آنان نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) وجود داشت، به پدر او حضرت ابوطالب (علیه السلام) نسبت شرک و کفر دادند، گرچه این نسبت ها به خود آنان سزاوار بود، چرا که آنان از منافقین بودند و این رشته ای بود که از زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شروع شد و آثار آن در غدیر و بعد از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آشکار گردید، و تاکنون نیز ادامه دارد و پیروان غاصبین خلافت هنوز به این تهمت ها و تکفیرها ادامه می دهند، و در حقیقت تکفیر حضرت ابوطالب (علیه السلام) توهین به فرزند او امیرالمؤمنین (علیه السلام) می باشد، بلکه توهین و آزار به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز می باشد و تاریخ نویسان که اکثراً از مخالفین اهل البیت (علیهم السلام) و حامی حکام بنی امیه و بنی عباس بوده اند، گروهی از آنان چنان که خواهد آمد، تاریخ را تغییر داده و مطابق میل حکام وقت سخن گفته اند، و انتظاری جز این از آنان نمی باشد، و لکن ائمه اهل البیت (علیهم السلام) حق را برای مردم آشکار نموده و علمای شیعه نیز برای اثبات ایمان حضرت ابوطالب کتاب های فراوانی را نوشته اند و این مسأله را روشن نموده اند، و احادیث جعلی و ساختگی آنان را رد نموده و جای تردیدی باقی نگذارده اند، جزاهم الله عن الإسلام و المسلمین خیر الجزاء.

البته دشمنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) همان گونه که اشاره شد، در طول تاریخ کوشیده اند تا حقایق را نسبت به آن حضرت و فرزندان و شیعیان او دگرگون کنند، و فضائل آنان را تا می توانند مخدوش و یا انکار نمایند، و مثالب و رذایل غاصبین خلافت و بنی امیه و بنی عباس و پیروان آنان را بیوشانند و به جای آن ها فضائلی را برای آنان جعل کنند، و به رسول خدا نسبت بدهند، و مردم را به دشمنی با خاندان نبوت و پیروان و شیعیان نشان و ابدارند که در زمان معاویه چنین کاری را کردند، و اکنون نیز گروه وهابیت نسبت به شیعیان اهل البیت (علیهم السلام) همین گونه عمل می کنند، و ریختن خون شیعه را حلال می دانند و آنان را مشرک و نجس و مجوسی و کافر و ... می دانند، و همواره چنین بوده و خواهند بود، تا منتقم خون مظلومان بیاید، و ریشه فساد و ظلم و فتنه را برکند و عدل و داد را گسترش دهد، إن شاء الله.

کتاب مؤلفین درباره ایمان حضرت ابوطالب (علیه السلام)

مرحوم علامه امینی در کتاب شریف الغدیر نام نوزده نفر از علمای بزرگ شیعه را ذکر نموده که آنان درباره ایمان حضرت ابوطالب کتاب مستقل نوشته اند، و فراواند کسانی که بخشی از کتاب های خود را اختصاص به این موضوع داده اند، و این را به طور مشروح بیان کرده اند، جزاهم الله خیر الجزاء.

نام مؤلفین کتاب درباره ایمان ابوطالب در کتاب الغدیر چنین است:

- ۱- سعد بن عبدالله اشعری قمی: «کتاب فضل ابی طالب و عبدالمطلب و عبدالله» پدر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم). (۱)
- ۲- ابوعلی کوفی احمد بن محمد بن عمّار: «کتاب ایمان ابی طالب». (۲)
- ۳- ابو محمد سهل بن احمد الدیاجی: «کتاب ایمان ابی طالب». (۳)
- ۴- ابو نعیم علی بن حمزه بصری: «کتاب ایمان ابی طالب»
- ۵- ابوسعید محمد بن احمد جدّ شیخ ابی الفتوح الخزاعی: «منی الطالب فی ایمان ابی طالب». (۴)
- ۶- ابوالحسن علی بن بلال ازدی: «البیان عن خیره الرحمن فی ایمان ابی طالب و آباء النبی (صلی الله علیه و آله و سلم)». (۵)
- ۷- احمد بن قاسم: «کتاب ایمان ابی طالب». (۶)
- ۸- ابوالحسن احمد بن محمد بن احمد الجرجانی صدیق نجاشی: «کتاب ایمان ابی طالب». (۷)
- ۹- ابو عبدالله الملقب بالمفید محمد بن نعمان: «کتاب ایمان ابی طالب». (۸)
- ۱۰- ابوعلی شمس الدین: «کتاب الحجّه علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب». (۹)
- ۱۱- ابوالفضائل سید احمد بن طاوس الحسنی: «کتاب ایمان ابی طالب»
- ۱۲- سید حسین طباطبایی یزدی: «منی الطالب فی ایمان ابی طالب» به زبان فارسی.
- ۱۳- سید محمد عباس تستری هندی: «بغیه الطالب فی ایمان ابی طالب» من شعراء الغدیر.
- ۱۴- «مقصد الطالب فی ایمان آباء النبی و عمّه ابی طالب (علیهم السلام)» از میرزا محمد حسین کرکانی، فارسی.
- ۱۵- محمد علی بن میرزا جعفر هندی: «القول الواجب فی ایمان ابی طالب».
- ۱۶- میرزا محسن بن میرزا محمد تبریزی.
- ۱۷- سید محمد آل شرف الدین العاملی: «شیخ الأبطح او ابوطالب».

-
- ١- - رجال نجاشي، ص ١٢٦.
 - ٢- - فهرست شيخ، ص ٢٩، رجال نجاشي، ص ٧٠.
 - ٣- - فهرست نجاشي، ص ١٣٣.
 - ٤- - فهرست منتخب الدين، ص ١٠.
 - ٥- - فهرست شيخ، ص ٩٦.
 - ٦- - فهرست نجاشي، ص ٦٩.
 - ٧- - فهرست نجاشي، ص ٦٣.
 - ٨- - فهرست نجاشي، ص ٢٨٤.
 - ٩- - المتوفى سنه، ص ٦٣٠.

۱۹- شیخ جعفر بن محمد النقدي: «مواهب الوهاب في فضائل ابي طالب».

۲۰- مؤلف كتاب حاضر سيد محمد حسيني بهارنچي كتاب «ابو طالب أول من أسلم» فارسي.

نظر اکابر و بزرگان از علمای شیعه و اهل سنت درباره حضرت ابوطالب (علیه السلام)

مؤلف گوید: علاوه بر نظرات مؤلفین یاد شده، بزرگان از علمای فریقین قدیم و حدیثاً حضرت ابوطالب علیه السلام مؤمن می دانند.

۱- مرحوم شیخ مفید (رضوان الله تعالی علیه) می فرماید:

«شیعیان امامیه اعتقاد دارند که پدران رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از حضرت آدم تا حضرت عبدالله، - پدر بزرگوار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) - اهل ایمان و موحد بوده اند، و نیز اتفاق دارند که حضرت ابوطالب (علیه السلام) و آمنه مادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر آیین توحید از دنیا رفته اند و در قیامت در زمره ی مؤمنین محشور خواهند شد. (۱)»

۲- مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) نیز در تفسیر تبیان می فرماید: طبق فرموده ی امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) حضرت ابوطالب (علیه السلام) مسلمان و مؤمن بوده، و شیعیان امامیه در این مسأله اختلافی ندارند، و ادله قاطعی بر آن دارند. (۲)»

۳- مرحوم شیخ طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان نیز گوید: اهل البیت (علیهم السلام) اجماع دارند بر ایمان حضرت ابوطالب (علیه السلام) و این اجماع برای ما حجت شرعی می باشد، چرا که اهل البیت (علیهم السلام) یکی از دو ثقل و همتای قرآن هستند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) همه مردم را به اطاعت از آنان امر فرموده است. (۳)»

۴- علامه امینی در کتاب الغدیر از کتاب اسنی المطالب و ... نقل نموده که گویند: اخبار و روایات به تواتر رسیده که حضرت ابوطالب (علیه السلام) رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را شدیداً دوست می داشته و نسبت به آن حضرت عشق می ورزیده و گفته های او را تصدیق و تأیید می نموده و فرزندان خود، علی و جعفر (علیهما السلام) را به ایمان و پیروی از او امر می کرده است. (۴)»

علامه امینی (رحمه الله) در کتاب شریف الغدیر از ابوبکر شیرازی در تفسیر خود نقل نموده که گوید: هنگامی که وحی بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد، به مسجد الحرام آمد و چون خواست به نماز بایستد، علی (علیه السلام) که نه سال داشت را دید و به او فرمود: نزد من بیا و چون علی (علیه السلام) به او لبیک گفت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: «من رسول خدا هستم برای تو خاصه و برای این مردم عاماً، پس در کنار من به نماز بایست» و علی (علیه السلام) عرض کرد: یا رسول الله به من اجازه بدهید از پدرم ابوطالب اجازه بگیرم.

١- - اوائل المقالات، ص ٤٥.

٢- - تفسير تبيان، ج ٢/٣٩٨.

٣- - مجمع البيان، ج ٢/٢٨٦.

٤- - الغدير، ج ٧/٣٥٧.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: نزد او برو، او به تو اجازه خواهد داد. پس علی(علیه السلام) از پدر خود اجازه خواست و ابوطالب(علیه السلام) به او فرمود: فرزندم! ما می دانیم که محمد از اول امین خدا بود، و تو از او پیروی کن تا رشید و رستگار شوی.

پس علی(علیه السلام) نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و در سمت راست رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به نماز ایستاد، و چون ابوطالب(علیه السلام) به آنان برخورد نمود گفت: ای محمد چه می کنی؟ رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «من خدای آسمان ها و زمین را عبادت می کنم، و برادرم علی نیز مانند من خدا را عبادت می کند، و من تو را نیز به عبادت و پرستش خدای واحد قهار دعوت می نمایم». پس ابوطالب شاد شد و خندید و این اشعار را خواند:

والله لن يصلوا إليك بجمعهم

حتى أغيب في التراب دفينا ...

سپس گوید:

ابن اثیر نیز نقل کرده که ابوطالب(علیه السلام) چون دید رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به نماز ایستاده و علی(علیه السلام) نیز در سمت راست او به نماز ایستاده، به فرزند دیگر خود جعفر(رضی الله عنه) فرمود: تو نیز در سمت چپ پسر عم خود به نماز بایست، و اسلام جعفر بعد از اسلام علی(علیهما السلام) بود، و ابوطالب این اشعار را سرود:

فصبراً أبا يعلى على دين أحمد

و كن مظهراً للدين وقفت صابراً(۱)

و حط من أتى بالحق من عند ربّه

بصدقٍ و عزمٍ لا تكن حمزُ كافرًا

فقد سزني إذ قلت أنك مؤمن

فكن لرسول الله في الله ناصرًا

و بادِ قريشاً بالذي قد أتيتّه

جهاراً و قل: ما كان أحمد ساحراً(۲)

سپس گوید: برزنجی گفته: اخبار متواتر و قطعی داریم که ابوطالب(علیه السلام) رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) را دوست می داشت، و از او جدا نمی شد و او را یاری می کرد، و بر تبلیغ دین به او کمک می کرد، و او را درباره نبوت

تصدیق می نمود، و به فرزندان خود می گفت: از او پیروی کنید، و او را یاری نمایید.

تا این که گوید: برزنجی گفته: این اخبار کلاً صریح در این است که قلب ابوطالب (علیه السلام) مملوّ از ایمان به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است. (۳)

ص: ۱۶

۱- - ابویعلی کنیه حمزه است.

۲- - اسدالغابه، ج ۱/۲۸۷، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳/۳۱۵.

۳- - الغدیر، ج ۷/۳۵۷-۳۵۶.

عشق ابوطالب (علیه السلام) به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

علامه ی امینی از ابو جعفر محمد بن حیب (رحمه الله) نقل کرده که در کتاب امالی خود گوید: ابوطالب (علیه السلام) هرگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را می دید، گریان می شد و می گفت: من هرگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را می بینم به یاد برادرم عبدالله می افتم، چرا که عبدالله شدیداً رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را دوست می داشت، و می خواست جان خود را فدای او بکند، و عبدالمطلب نیز شدیداً او را دوست می داشت.

سپس گوید: ابوطالب بیشتر اوقات بر جان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هراس داشت و می ترسید که دشمن شبانه بریزد و او را بکشد، از این رو برخی از شب ها می آمد و او را بیدار می کرد و فرزند خود علی (علیه السلام) را به جای او می خوابانید، و علی (علیه السلام) به پدر خود می گفت: ای پدر! آیا مرا می کشند؟ و ابوطالب در پاسخ فرزند خود می فرمود:

إصبرن یا بُنَّی فالصبر أحجی

کلّ حی مصیره لشعوب

قد بذلناک والبلاء شدید

لفداء الحیب وابن الحیب

لفداء الأغرّ ذی الحسب الثا

قب والباع والکریم النجیب

إن تُصبک المنون فالنبل تبری

فمصیب منها و غیر مصیب

کلّ حیّ وإن تملىّ بعمر

أخذ من مذاقها بنصیب

و علی (علیه السلام) در پاسخ پدر می گفت:

أتأمرنی بالصبر فی نصر أحمد؟

ووالله ما قلت الذی قلت جازعا

ولکننی أحببت أن ترّ نصرتی

وتعلم أنى لم أزل لك طائعا

سأسعى لوجه الله فى نصر أحمد

نبى الهدى المحمود طفلاً ويافعاً(۱)

مرحوم علامه امینی در ذیل این اشعار گوید:

قرابت و خویشی تا حدی سبب فداکاری و حمایت می شود، و اگر به جایی برسد که خویش بخواهد فرزند خود را فدای خویش بکند، نیاز به یک هدف دینی و ایمانی بزرگی دارد، و ابوطالب چون عاشق خدا و دین حنیف ابراهیمی بود، راضی شد که فرزند خود را فدای رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بنماید، چرا که او رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) را پیامبر خدا می دانست و گر نه تا این حدّ برای او فداکاری نمی

ص: ۱۷

کرد، و فرزند او علی (علیه السلام) نیز چون ایمان خالص و کاملی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) داشت، راضی بود که جان خود را فدای آن حضرت نماید، چنان که در قصه ی ليله المييت چنین کرد (فسلام الله على والدٍ و ما ولد).

دفاع ابوطالب از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

قرطبی در تفسیر خود، ص ۴۰۶ گوید: اهل سیره و تاریخ نوشته اند: روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) داخل مسجد الحرام شد و چون وارد نماز گردید، ابوجهل ملعون به مشرکین گفت: کدامیک از شما نماز او را فاسد می کند؟ پس ابن زُبَیْری برخاست و مقداری شکم به ی حیوان همراه با خون را آورد و بر سر و صورت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ریخت، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز خود را قطع نمود و نزد ابوطالب آمد و فرمود: ای عمو! می بینی با من چه کرده اند؟! و ابوطالب (علیه السلام) ناراحت شد و گفت: چه کسی با تو چنین کرد؟ فرمود: عبدالله بن زُبَیْری.

پس ابوطالب (علیه السلام) برخاست و شمشیر خود را بر شانه گذارد و نزد مشرکین قریش آمد، و آنان به او احترام کردند و مقابل او به پا خاستند، و ابوطالب (علیه السلام) به آنان فرمود: به خدا سوگند اگر یکی از شما از جای خود بلند شود، با این شمشیر او را می زنم، پس همه آنان نشستند و ابوطالب نزدیک آمد، و به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: عزیزم کدامیک از این ها به تو جسارت کرد؟ و آن حضرت فرمود: عبدالله زُبَیْری.

پس ابوطالب (علیه السلام) همان عمل را بر سر آنان آورد و صورت ها و لباس های آنان را آلوده نمود و آنان را سخت ملامت کرد. (۱)

علامه امینی سپس گوید: قضیه فوق در کتاب های اهل سنت فراوان نقل شده و آنان این قصه را به بازی گرفته اند، و به آن توجه نمی کنند، و ما در بخش آیات مربوط به ابوطالب به آن اشاره می کنیم.

سپس علامه امینی گوید: در تاریخ محمد بن اسحاق [که معتبرترین تاریخ آنان است] آمده که گوید: هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) [با نزول آیه «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» (۲) دعوت خود را بین مشرکین علنی و عمومی نمود، آنان برخورد تندی با او نکردند، و چون نام بت های آنان را به میان آورد و از آنها بدگویی کرد، و پرستش بت ها را سفیهانه دانست، مشرکین تاب نیاوردند، و همگی بر علیه او قیام کردند و با او دشمنی نمودند، جز تعداد کمی که در باطن مسلمان شده بودند، و در این مدت ابوطالب (علیه السلام) از آن حضرت حمایت می کرد و آزار مشرکین را از او دفع می نمود.

تا این که مشرکین قریش به ابوطالب (علیه السلام) گفتند: فرزند برادر شما به خدایان ما توهین می کند و ... و ابوطالب نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و گفت: ای فرزند برادر! قریش می گویند: ما تحمل توهین به خدایان خود را نداریم و ...

١- - الغدير، ج ٣٥٨/٧.

٢- - حجر/٩٥-٩٤.

و شما خوب است کوتاه بیایید و خطر را از من و خود برطرف کنید، و مرا به چیزی که طاقت آن را ندارم و اندازید.

پس رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) اندوهگین شد، و گمان کرد عمویش از این پس نمی خواهد از او حمایت کند و قدرت آن را ندارد، از این رو به عموی خود فرمود: ای عمو! به خدا سوگند اگر آنان خورشید را در دست راست من قرار بدهند، و ماه را در دست چپ من قرار بدهند و بگویند دست از دعوت خود بردار، من هرگز دست بر نمی دارم، تا این که یا دین خدا را آشکار کنم و یا کشته شوم و سپس گریان شد و برخاست تا برود. پس ابوطالب(علیه السلام) او را صدا زد و گفت:

ای فرزند برادر، بازگرد و چون رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بازگشت، ابوطالب گفت: ای فرزند برادر، هرچه می خواهی بگو و دین خدا را آشکار کن، به خدا سوگند من هرگز از تو جدا نمی شوم، و تو را رها نخواهم نمود، و تا آخر عمر از تو حمایت خواهم کرد. و چون قریش فهمیدند که ابوطالب(علیه السلام) دست از حمایت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بر نمی دارد، به ابوطالب(علیه السلام) پیشنهاد کردند و گفتند: ما این جوان زیبای خود - عماره بن ولید- را به تو می دهیم و او دارای عقل و زکات است و تو او را فرزند خود قرار بده، و به جای او محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) را به ما بده تا او را بکشیم، چرا که او با دین تو و پدرانت مخالفت می کند، و اجتماع قریش را بر هم زده، و ما را به سفاهت و بی عقلی نسبت می دهد!!

پس ابوطالب(علیه السلام) در جواب آنان فرمود: چه بد معامله ای می خواهید با من بکنید، آیا می خواهید فرزند خود را به من بدهید تا من او را بزرگ کنم، و من فرزند خود را به شما بدهم تا او را بکشید، به خدا سوگند این معامله ی منصفانه ای نیست، و هرگز عملی نخواهد شد.

پس مطعم بن عدی گفت: ای ابوطالب به خدا سوگند قوم تو پیشنهاد عادلانه ای به تو ارائه نمودند، و خواستند تو را از چیزی که تو خوش نداری نجات بدهند! و ابوطالب(علیه السلام) به آنان فرمود: به خدا سوگند با من با انصاف سخن نگفتند، و تو نیز نیت خوبی نداری و می خواهی مردم را بر علیه من بشورانی ... (۱)

مؤلف گوید: از آنچه گذشت به خوبی روشن می شود که ابوطالب(علیه السلام) ایمان خود را بین قریش آشکار نکرده و تا آخر عمر از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) همان گونه که خواهد آمد حمایت نموده و هر بلایی را به خاطر رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به جان خریده است و این به خاطر ایمان او به نبوت آن حضرت و نبوت پیامبران گذشته به ویژه ابراهیم خلیل(علیهم السلام) بوده چنان که خواهد آمد.

ماجرای صحیفه ی قریش و تحریم فرهنگی و اقتصادی آنان

مرحوم علامه امینی از عده ای از کتب تاریخ و سیره رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نقل نموده که قریش [چون دیدند نه رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) دست از دعوت خود و اهانت به بت ها و مشرکین برمی دارد و نه ابوطالب(علیه السلام) دست از حمایت او برمی دارد] اجتماع نمودند و با همدیگر مشورت کردند که عهدنامه ای بر علیه بنی هاشم و بنی عبدالمطلب بنویسند و از آن پس ارتباط خود را از آنان

قطع نمایند، و با آنان ازدواج نکنند، و چیزی به آنان ن فروشند و چیزی از آنان خریداری نکنند، و هیچ مصالحه ای و ترحمی با آنان نداشته باشند، تا رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) را بگیرند و بکشند، و این عهدنامه را نوشتند و در داخل کعبه آویزان کردند، و این در اوّل محرّم سال هفتم نبوّت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بود، و پس این عهدنامه بنی هاشم و بنی عبدالمطلب به ابوطالب پناهنده شدند، و با او داخل شعب گردیدند، جز ابولهب که همراه مشرکین گردید، و این تحریم دو سال و یا سه سال طول کشید، و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب غذایی نداشتند جز خبث(یعنی گیاه ناچیز) و برگ درخت و ...

ابن کثیر گوید: حضرت ابوطالب(علیه السلام) در این مدّت هر شب نزد رسول خدا می آمد تا دشمنان بدانند که او دست از حمایت خود برنداشته است، و چون اهل شعب همه می خوابیدند، ابوطالب به یکی از فرزندان و برادران و بنی عمّ خود می گفت: در بستر رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بخوابید، و آن حضرت را به جای دیگری می برد، و خود در کنار او می ماند و بیدار بود.

تا این که خداوند به رسول خود وحی نمود که «موریا نه همه عهدنامه ی آنان ، جز بسم الله آن را خورده است» و این به خاطر ظلم و قطع رحم آنان بوده، و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) این خبر را به ابوطالب(علیه السلام) داد و ابوطالب گفت: فرزند برادر آیا پروردگارت به تو این خبر را داده است؟ فرمود: آری. پس ابوطالب(علیه السلام) با گروهی از بنی هاشم و بنی عبدالمطلب به مسجدالحرام آمد، و قریش فکر کردند ابوطالب(علیه السلام) آمده که به خاطر سختی و تنگنایی، رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) را تحویل آنان بدهد. و لکن ابوطالب(علیه السلام) گفت:

«ای جماعت قریش بین ما و شما اموری قرارداد شده که شما در صحیفه خود نیاوردید، پس بروید صحیفه خویش را بیاورید تا بلکه بین ما و شما صلحی انجام بگیرد» و این را گفت که مبادا قبل از آوردن نگاهی در آن بکنند، پس رفتند و صحیفه را آوردند و فکر کردند ابوطالب می خواهد رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) را به آنان تحویل بدهد، و قبل از باز کردن صحیفه به ابوطالب گفتند:

وقت آن رسیده که شما از این اعتقاد جدید خود ، دست بردارید، و کار را بر خود و بر ما مشکل نکنید؟ ابوطالب(علیه السلام) فرمود: «من آمده ام به شما آنچه عدالت اقتضا می کند را بگویم، و آن این است که برادرزاده ی من خبر داده - و هرگز دروغ به من نمی گوید- او می گوید: خداوند موریا نه را بر صحیفه شما مسلط نموده و از آن چیزی جز «بسم الله» باقی نمانده است و اگر او راست می گوید، شما باید دست از ظلم خود بردارید و من نیز دست از حمایت از او تا وقت مرگ برنخواهم داشت، و اگر دروغ می گوید، من او را به شما تسلیم می کنم و شما می توانید او را بکشید و یا زنده نگاه دارید».

پس قریش گفتند:

ما راضی شدیم و عهدنامه را باز کردند، و چون معلوم شد آنچه رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) خبر داده صحیح است گفتند: « این سحر برادرزاده ی توست» و به دشمنی و ظلم و کینه ی آنان افزوده شد، و ابوطالب(علیه السلام) به آنان گفت: با این نشانه ای که از فرزند برادر من دیدید، معلوم شد که شما ظالم و قاطع رحم هستید، و سپس ابوطالب با همراهان خود پرده ی کعبه را گرفتند و گفتند: خدایا ما را بر آنان یاری کن آنان با ما قطع رحم کردند، و حلال خدا را بر ما حرام نمودند. و در

این هنگام گروهی از قریش برخاستند و درباره نقض صحیفه به ابوطالب گفتند: ما صحیفه را ظالمانه می دانیم و ابوطالب اشعار ذیل را انشاء نمود:

ص: ۲۰

ألا هل أتى بحريننا (١) صنع ربنا

على نأيهم؟ والله بالناس أروذ (٢)

فيخبرهم: أن الصحيفة مُزقت

وأن كل ما لم يرضه الله مفسد

تراوحها إفك وسحر مجمع

ولم يلف سحر آخر الدهر يصعد

تداعى لها من ليس فيها بقرقر

فطائرهما في رأسها يتردد (٣)

وكانت كفاء وقعه بأثيمه

ليقطع منها ساعد ومقلد

ويظعن أهل المكتين فيهربوا

فرائصهم من خشيه الشر ترعد

ويترك حراث يقلب أمره

أيتهم فيها عند ذلك وينجد (٤)

وتصعد بين الأخشيين كتيبه

لها حُدج سهم وقوس ومرهد (٥)

فمن ينش من حضار مكه عزه

فعرتنا في بطن مكه أتلد (٦)

نشأنا بها والناس فيها قلائل

فلم ننفكك نرداد خيراً ونحمد

ونُطعم حتى يترك الناس فضلهم

إذا جعلت أيدي المفيضين ترعدُ (٧)

جزى الله رهطاً بالحجون تتابعوا

على ملاً يهدى لحزم و يُرشدُ

قعودا لدى خطم الحجون كأنهم

مقاولة (٨) بل هم أعزُّ وأمجدُ

ص: ٢١

١- يريد به من كان هاجرا من المسلمين إلى الحبشه في البحر .

٢- أروود: أرفق .

٣- القرقر: اللين السهل. وقال السهيلي: من ليس فيها بقرقر: أى ليس بذليل. وطائرها: أى حظها من الشوم والشر وفي التنزيل: ألزمناه طائره فى عنقه .

٤- الحراث: المكتسب. يتهم: يأتى تهامه. ينجد: يأتى نجدا .

٥- الأئخشبان: جبالان بمكه. المرهد: الرمح اللين .

٦- ينش: أى ينشأ بحذف الهمزه على غير قياس. أتلد: أقدم.

٧- المفيضين: الضاربون بقداح الميسر. يريد (سلام الله عليه): إنهم يطعمون إذا بخل الناس.

٨- المقاولة: الملوكة.

أعان عليها كلَّ صقرٍ كأنه

إذا ما مشى في رفرع الدرع أحرُدُ (١)

ألا إنَّ خيرَ الناسِ نفساً ووالداً

إذا عدَّ سادات البرية أحمدُ

نبيُّ الإله والكريم بأصله

أخلاقه وهو الرشيد المؤيدُ

جرى على جُلَى الخطوب كأنه

شهابٌ بكفى قابس يتوقَّدُ (٢)

من الأكرمين من لوى بن غالبٍ

إذا سيم خسفاً وجهه يتربَّدُ (٣)

طويل النجاد (٤) خارج نصف ساقه

على وجهه يُسقى الغمام ويسعدُ

عظيم الرماد سيِّد وابن سيِّد

يحضُّ على مقرى الضيوف ويحشدُ

ويبنى لأبناء العشيره صالحاً

إذا نحن طُفنا في البلاد ويمهدُ

الظَّ (٥) بهذا الصلح كلَّ مبراً

عظيم اللواء أمره ثمَّ يحمدُ

قضوا ما قضوا في ليلهم ثمَّ أصبحوا

على مهلٍ وسائر الناس رُقَّدُ

هَمْ رَجَعُوا سَهْلَ بِنِ بِيضَاءِ رَاضِيًا

وَسُرَّ أَبُو بَكْرٍ بِهَا وَمُحَمَّدٌ

مَتَى شَرَكَ الْأَقْوَامَ فِي جُلِّ أَمْرِنَا

وَكُنَّا قَدِيمًا قَبْلَهَا نَتَوَدَّدُ

وَكُنَّا قَدِيمًا لَا نُفِرُّ ظُلَامَةً

وَنُدْرِكُ مَا شَتْنَا وَلَا نَتَشَدَّدُ

ص: ٢٢

-
- ١- رُفِرَ الدَّرْعُ: مَا فَصَلَ مِنْهَا. أَحْرَدٌ: بَطِئَ الْمَشْيَ لِثِقَلِ الدَّرْعِ .
 - ٢- وَفِي رَوَايَةٍ: حَزِيمٌ عَلَى جِلِّ الْأُمُورِ كَأَنَّهُ شَهَابٌ بِكَفْيِ قَابَسٍ يَتَوَقَّدُ
 - ٣- سِيمٌ بِالْبِنَاءِ لِلْمَجْهُولِ: كَلْفٌ. الْخَسْفُ: الذَّلُّ. يَتَرَبَّدُ: يَتَغَيَّرُ إِلَى السَّوَادِ .
 - ٤- التَّجَادُ: حِمَائِلُ السَّيْفِ .
 - ٥- الظُّ: أَلْحٌ وَلِزْمٌ .

فیال قُصی هل لکم فی نفوسکم؟

وهل لکم فیما یجئ به غدٌ؟

فإنی وإیاکم کما قال قائلٌ:

لديک البیان لو تکلمت اسوداً(۱)

۱ طبقات ابن سعد ۱: ۱۷۳، ۱۹۲، سره ابن هشام ۱: ۳۹۹ ۴۰۴، عیون الأخبار لابن قتیبه ۲: ۱۵۱، تاریخ یعقوبی ۲: ۲۲، الاستیعاب ترجمه سهل بن بیضاء ۲: ۵۷۰، صفه الصفوه ۱: ۳۵، الروض الأنف ۱: ۲۳۱، خزانه الأدب للبغدادی ۱: ۲۵۲، تاریخ ابن کثیر ۳: ۸۴، ۹۶، ۹۷ عیون الأثر ۱: ۱۲۷، الخصایص الكبرى ۱: ۱۵۱ .

دیوان ابی طالب ص ۱۳، السیره الحلبیه ۱: ۳۵۷ ۳۶۷، سیره زینی دحلان هامش الحلبیه ۱: ۲۸۶ ۲۹۰، طلبه الطالب ص ۹، ۱۵، ۴۴، أسنی المطالب ص ۱۱ ۱۳ و ذکر ابن الأثیر قصه الصحفیه فی الکامل ۲: ۳۶ فقال. قال أبو طالب فی أمر الصحفیه وأکل الأرضه ما فیها من ظلم وقطیعہ رحم آیاتا منها :

وقد کان فی أمر الصحفیه عبره

متی ما یُخبّر غائب القوم یعجب

محي الله منها كفرهم وعقوقهم

وما نقموا من ناطق الحق مُعربٌ

فأصبح ما قالوا من الأمر باطلاً

ومن یختلق ما لیس بالحق یکذبُ

وصیت های ابوطالب(علیه السلام) هنگام مرگ به بزرگان قریش

مرحوم علامه امینی از تعدادی از کتب اهل سنت مانند: تاریخ الخمیس ج ۱/۳۳۹ و السیره الحلبیه ج ۱/۳۷۵ و أسنی المطالب ص ۵ و کتب دیگری از اهل سنت نقل نموده که ابوطالب(علیه السلام) هنگام رحلت از دنیا بزرگان قریش را جمع نمود و به آنان این گونه وصیت کرد:

« ای جماعت قریش! شما برگزیدگان خدایید، و قلب عرب بین شماست، و سید مطاع و پیشوا و شجاع و قوی القلب از شماست، بدانید که شما مفاخر عرب هستید، و بر دیگران فضیلت دارید، و دیگران به شما نیازمندند و مردم در جنگ ها از شما اطاعت می کنند، و من شما را وصیت می کنم نسبت به خانه خدا(یعنی کعبه) چرا که حمایت از این خانه موجب

خشنودی خداوند، و اساس معاش و ثبات شما می باشد، سپس فرمود:

شما را وصیب می کنم که با ارحام خود صله کنید، و قطع رحم ننمایید، چرا که صله رحم عمر شما را طولانی می کند، و به شما برکت می دهد، و من شما را از ظلم و عقوق نهی می نمایم، چرا که این دو سبب هلاکت امت های پیشین شده است و شما را وصیت می کنم که هر که چیزی از شما می خواهد به او بدهید، و سائل را محروم نکنید، که این کار شرف دنیا و آخرت شما خواهد بود، و بر شما باد به راستگویی و ادای

ص: ۲۳

۱- أسود: جبل، قتل فيه قتيل فلم يعرف قاتله فقال أولياء المقتول: لديك البيان لو تكلمت أسود. فذهب مثلاً. توجد في ديوان أبي طالب أبيات من هذه القصيدة غير ما ذكر لم نجدها في غيره.

امانت، که موجب علاقه خاص و عام مردم به شما می شود. و من شما را درباره حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) سفارش می کنم که به او خوبی کنید، همانا او در بین قریش امین می باشد. و در بین کلّ عرب او بسیار راستگو خواهد بود، و او جامع همه خوبی هایی است که من شما را به آن سفارش می نمایم، و او آیینی را از ناحیه ی خداوند آورده که باطن ها و عقل ها می پذیرند، و زبان ها به خاطر دشمنی ها انکار می کند، سپس فرمود:

من اکنون می بینم که در آینده، بزرگان عرب و اهالی اطراف و مردمان مستضعف دعوت او را اجابت می نمایند، و مقاله ی او را تصدیق می کنند، و او را بزرگ می شمارند، و او دشمنان خود را به گرداب های مرگ می فرستد، و رؤسای عرب در مقابل او کوچک می شوند، و خانه هایشان خراب می گردد، و ضعفای آنان ارباب و عزیز و رئیس می شوند، و بزرگان عرب نیازمند و کوچک می گردند، و توده ی عرب او را از دل دوست می دارند، و ریاست و قدرت را در اختیار او قرار می دهند.

تا این که فرمود: ای جماعت عرب دست به دامن او بزنید و از او حمایت کنید، و از پیروان او شوید، و کارپردازان او باشید، و از حزب او حمایت کنید، به خدا سوگند هر کس در مسیر او حرکت کند رشد می یابد، و هر کس از او پند بگیرد سعادت مند خواهد شد، و اگر عمری بود و اجل من به تأخیر می افتاد، من از او حمایت می نمودم، و خطرها را از او دفع می کردم.

مرحوم علامه امینی در پایان این وصیّت نامه گوید: از این وصیّت نامه به خوبی استفاده می شود که ابوطالب (علیه السلام) به این خاطر ایمان خود را در هنگام مرگ آشکار نمود که معلوم شود او تا آخرین نفس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حمایت کرده [و در پایان عمر که می دانسته پس از آن نمی تواند از آن حضرت حمایت کند با این وصیّت نامه از او حمایت نموده] و ضمناً اتهام کفر و شرک را نیز از خود برطرف نموده است گرچه او از اوّل دارای ایمان به آن حضرت بوده و در نهایت آنچه در باطن او بوده است را آشکار کرده است. (۱)

جزاء الله عن رسوله و عن اّمته خیر الجزاء و حشره الله مع النبیّین و الشهداء و الصالحین و حسن أولئک رفیقاً.

وصیّت نامه ابوطالب به فرزندان عبدالمطلب

مرحوم علامه امینی از ابن سعد در طبقات نقل نموده که گوید: ابوطالب (علیه السلام) هنگام وفات، بنی عبدالمطلب [و بنی هاشم] را خواست و به آنان فرمود: «هرگز شما به خیر و سعادت نمی رسید مگر آن که به حرف محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) گوش فرا دهید و از او اطاعت کنید، و او را یاری نمایید تا به سعادت و رشد خود برسید.»

این وصیّت ها را صاحب کتاب «تذکره السبط ص ۵ و خصائص کبرا ج ۱/۸۷، و سیره حلبیه ج ۱/۳۷۲، و اسنی المطالب ص ۱۰» نقل کرده اند، و برزنجی پس از نقل این وصیّت ها گوید: این ها دلیل بر ایمان ابوطالب و پاکی و خوبی او بوده است. تا این که گوید: بسیار بعید است که ابوطالب رشد و سعادت را در

پیروی و حمایت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بدانند، و دیگران را به آن توصیه کند و خود اعتقادی به آن نداشته باشد.

سپس علامه امینی (رحمه الله) گوید: هیچ صاحب عقل سلیمی نمی پذیرد که این نصایح و وصیّت ها از روی حقیقت و خضوع و اعتقاد به دین حنیف و تصدیق و اعتقاد به نبوّت حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) نباشد، در حالی که ابوطالب (علیه السلام) این وصیّت ها را با تحمّل مشقت های فراوان دوران شعب و محاصره فرهنگی و اقتصادی نموده است، و امکان ندارد کسی آن همه فشارها را در حمایت از فرزند برادر خود تحمّل نماید، و اعتقادی به حقایق مکتب او نداشته باشد ...!! (۱)

سپس گوید: مؤید آنچه گذشت این است که ابن حجر در کتاب «الإصابة» ج ۴/۱۱۶ از طریق اسحاق بن عیسی هاشمی از ابی رافع نقل کرده که گوید: از ابوطالب شنیدم که می گفت: «من از برادرزاده ی خود محمّد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می فرمود:

«پروردگام مرا به صله رحم و عبادت خالصانه خدا و نپرستیدن غیر او، مبعوث نموده است» سپس ابوطالب گفت: محمّد بسیار صادق و امین است.

مرحوم علامه امینی سپس گوید:

این روایت را صاحب «اسنی المطالب» ص ۶ و صاحب «کتاب الحجّه» نقل کرده اند.

و شیخ ابراهیم حنبلی در کتاب «نهایه الطلب» از عروه ثقفی نقل نموده که گوید: من از ابوطالب (رضی الله عنه) شنیدم که می گفت: فرزند برادرم که صادق و امین است برای من حدیث کرد - و او به خدا سوگند بسیار راستگو می باشد او گفت: پروردگام مرا به صله رحم، و بر پاداشتن نماز، و ادای زکات امر نموده.

و نیز می گفت: «أشکر ترزق، و لا تکفر تعذب» یعنی شکر کن تا به تو روزی داده شود، و کافر مشو که عذاب خواهی شد. (۲)

نظر بزرگان بنی هاشم درباره ایمان ابوطالب (علیه السلام)

علمای اهل سنت از رجال بنی هاشم و بنی عبدالمطلب و فرزندان ابوطالب (علیه السلام) نقل کرده اند که آنان نیز ابوطالب را مؤمن می دانند و می گویند: خدمات ابوطالب (علیه السلام) به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به خاطر ایمان او به نبوّت آن حضرت بوده است، «و أهل البيت أدری بما فی البيت».

علامه امینی در کتاب الغدیر ج ۷/۳۶۹ گوید: ابن اثیر در کتاب جامع الأصول گفته است: نزد اهل البيت از عموهای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تنها حمزه و عباس و ابوطالب اسلام آوردند.

سپس علامه امینی گوید: ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۳/۳۱۲ گوید: با اسناد فراوانی که برخی از عباس و برخی از

ابوبکر بن ابی قحافه نقل شده آمده که: ابوطالب از دنیا نرفت تا این که گفت: «لا إله إلاّ

ص: ۲۵

۱- الغدير، ج ۷/۳۶۷.

۲- الغدير، ج ۷/۳۶۸.

الله، محمّد رسول الله». و در روایت مشهوری آمده که علی علیه السلام فرمود: پدرم از دنیا نرفت تا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) را خوشنود نمود [و اسلام خود را آشکار کرد]. (۱)

مؤلف گوید: مقصود از ایمان ابوطالب در پایان عمر آشکار نمودن ایمان او بوده نه آن که تا آن ساعت ایمان نداشته و در آن ساعت ایمان آورده است، بلکه او از زمان بعثت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) به او ایمان داشته و او اول مؤمن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) بوده است، همان گونه که خواهد آمد. و اگر کسی جز این را بگوید، حقیقت را نیافته است.

و لکن اهل سنّت می خواهند بگویند: «ابوطالب (علیه السلام) در ساعت آخر عمر خود مسلمان شد» در حالی که ما گفتیم: قرائن روشنی هست که او از اول دعوت، اعتقاد به راستی و صداقت پیامبر خدا داشته است، و فرزندان خود و دیگران را تحریص می نمود که به او ایمان بیاورند، و لکن ایمان خود را پنهان می کرده تا بتواند از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) حمایت نماید و اگر او در ظاهر ایمان می آورد، قریش از او اطاعت نمی کردند و زعامت او از بین می رفت، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) حامی دیگری نداشت.

هدانا الله للحق و لصراطه المستقیم بحقّ محمّد و آله الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين.

مرحوم علامه امینی می گوید: «ما احادیث فوق را از باب مماشات و همراهی با اهل سنّت نقل کردیم و گرنه ابوطالب (علیه السلام) نیازی نداشت که در آخر عمر خود اقرار به اسلام بکند، مگر او در چه زمانی کافر بود که در این ساعت آخر عمر بخواهد ایمان بیاورد؟ و آیا [غیر از آنچه گذشت و خواهد آمد] از اشعار ابوطالب (علیه السلام) آشکار نیست که او از اول ایمان به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) داشته است؟! از این رو ما بخش هایی از اشعار ابوطالب (علیه السلام) را می آوریم تا این مساله برای همه روشن شود.

اشعار ابوطالب (علیه السلام) قابل انکار نیست

حضرت ابو طالب علیه السلام در اشعار خود گوید:

ليعلم خيار الناس أن محمّدا

وزير لموسى والمسيح ابن مريم

أتانا بهديّ مثل ما أتيا به

فكلّ بأمر الله يهدى ويعصم

و إنكم تتلونه في كتابكم

بصدق حديثٍ لا حديث مبرجم (۲)

و نیز گوید:

ص: ۲۶

۱- سیره ابن هشام، ج ۲/۲۷، دلائل النبوه بیهقی، تاریخ ابن کثیر، ج ۲/۱۲۳ و

۲- الغدیر، ج ۷/۳۳۱، بحار الأنوار، ج ۳۵/۱۲۳.

أَمِين حَبِيبٍ فِي الْعِبَادِ مُسْوَمٍ

بِخَاتَمِ رَبِّ قَاهِرٍ فِي الْخَوَاتِمِ

نَبِيٍّ أَتَاهُ الْوَحْيُ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ

وَمَنْ قَالَ: لَا يَقْرَعُ بِهَا سِنَّ نَادِمٍ (١)

و نيز گوید:

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا

رَسُولًا كَمُوسَى خُطَّ فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ

و نيز گوید:

و ظَلَمَ نَبِيٌّ جَاءَ يَدْعُو إِلَى الْهَدْيِ

وَأَمْرٌ أَتَى مِنْ عِنْدِ ذِي الْعَرْشِ قَيْمٍ (٢)

و نيز گوید:

فَاصْدَعْ بِأَمْرِكَ مَا عَلَيْكَ غَضَاظُهُ

وَابْشِرْ بِذَاكَ وَقَرَّ مِنْكَ عَيْوَانَا

وَدَعَوْتَنِي وَعَلِمْتَ أَنَّكَ نَاصِحِي

وَلَقَدْ دَعَوْتَ وَكُنْتَ تَمَّ أَمِينَا

وَلَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّ دِينَ مُحَمَّدٍ

مِنْ خَيْرِ أَدْيَانِ الْبَرِيَّةِ دِينِنَا (٣)

و نيز گوید:

أَوْ تَوَمَّنُوا بِكِتَابِ مَنْزَلٍ عَجَبٍ

عَلَى نَبِيِّ كَمُوسَى أَوْ كَذَى النَّوْنِ

و نیز گوید:

نصرت الرسول رسول الملئك

ببئض تلالا كلمع البروق

أذّب وأحمى رسول الإله

حمایه حام علیه شفیق

و نیز گوید:

فأئده ربُّ العباد بنصره

وأظهر دینا حقّه غیر باطل

و نیز گوید:

والله لا أخذل النبى ننصره

و نضرب عنه الأعداء بالشعب

ص: ۲۷

۱- المصدر، ص ۳۳۲.

۲- المصدر

۳- الغدير، ج ۷/۳۳۴.

و نیز گوید:

أَتَبْعُونَ قِتْلًا لِلنَّبِيِّ مُحَمَّدٍ

خَصَصْتُمْ عَلَيَّ شَوْمَ بَطُولِ أَثَامٍ (۱)

و نیز گوید:

فَصَبِرًا أَبَا يَعْلَى عَلَيَّ دِينَ أَحْمَدَ

وَكَنْ مَظْهَرًا لِلدِّينِ وَقَفَّتْ صَابِرًا

وَحُطَّ مِنْ أَتَى بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ

بِصَدَقٍ وَعَزَمَ لَا تَكُنْ حَمَزَ كَافِرًا

فَقَدْ سَرَّنِي إِذْ قُلْتَ: إِنَّكَ مُؤْمِنٌ

فَكُنْ لِرَسُولِ اللَّهِ فِي اللَّهِ نَاصِرًا

و نیز به نقل از ابوالفرج اصفهانی گوید:

زَعَمَتْ قَرِيشٌ أَنَّ أَحْمَدَ سَاحِرٌ

كَذَبُوا وَ رَبَّ الرَّاغِصَاتِ إِلَى الْحَرَمِ

مَا زَلَّتْ أَعْرَفُهُ بِصَدَقِ حَدِيثِهِ

وَهُوَ الْأَمِينُ عَلَى الْحَرَائِبِ وَالْحَرَمِ (۲)

و در تفسیر ابوالفتوح ج ۴/۲۱۲، از حسن بن محمد بن جریر نقل شده که ابوطالب گوید:

قَلْ لِمَنْ كَانَ مِنْ كِنَانِهِ فِي الْعَزِّ

وَأَهْلِ النَّدَى وَأَهْلِ الْمَعَالِي:

قَدْ أَتَاكُمْ مِنَ الْمَلِيكِ رَسُولٌ

فَاقْبَلُوهُ بِصَالِحِ الْأَعْمَالِ

وانصروا أحمد فإن من الله

رداء علیه غیر مدال

و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه ج ۳/۳۱۵ از ابوطالب (علیه السلام) نقل نموده که گوید:

فخیر بنی هاشم أحمد

رسول الإله علی فتره

و این شعر آخر اشاره است به آیه « يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرِهِ مِنَ الرُّسُلِ » (۳)

یعنی، ای اهل کتاب! بی تردید رسول ما پس از روزگار فترت و خلأ پیامبران به سوی شما آمد.

مرحوم علامه امینی سپس گوید: اگر این اشعار از یکی از صحابه [و غاصبین خلافت] صادر شده بود، برای او طبل فضیلت و سرود آقایی می نواختند، و لکن نسبت به ابوطالب (علیه السلام) چنین نمی کنند و من نمی دانم برای چه؟!

ص: ۲۸

۱- الغدیر، ج ۷/۳۴۵.

۲- الغدیر، ج ۷/۳۵۷.

۳- مائده/۱۹.

مؤلف گوید: با وجود اشعار فوق و آثار و قرائن دیگری که برای ایمان حضرت ابوطالب (علیه السلام) وجود دارد، اعتقاد به شرک و کفر در باره ی او، جز عناد و دشمنی نخواهد بود.

علامه امینی در کتاب الغدیر گوید: ما در مقابل مخالفین و اهل سنت دلیلی محکم تر از اشعار نداریم که در موضوعات مختلف از شعرا در مقاطع زمانی و حوادث گوناگون باقی مانده است، چرا که مخالفین ما آیات قرآن را به نفع خود تفسیر می کنند، و روایات را نیز به گونه ای تأویل و یارد می کنند، و لکن اشعار را نمی توانند هیچ تشکیک و ایرادی به آن ها وارد نمایند.

و ما می بینیم که در این موضوع اشعار فوق صریح در ایمان ابوطالب (علیه السلام) است، و تردیدی نیست که از او صادر شده است. و این چیزی است که احدی نمی تواند تشکیکی در آن ایجاد نماید.

اعتقاد علمای اهل سنت نسبت به ایمان حضرت

ابوطالب (علیه السلام)

۱- علامه امینی (رحمه الله) گوید: تمام رازی در کتاب «فوائد» خود از عبدالله بن عمر نقل کرده که گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من روز قیامت برای پدرم عبدالله، و مادرم آمنه، و عمویم ابوطالب، و آن برادری که در زمان جاهلیت داشتم شفاعت خواهم نمود. (۱)

۲- در تاریخ یعقوبی ج ۲/۲۶- نیز از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: «خداوند در باره چهار نفر به من وعده ی شفاعت داده است: پدرم عبدالله، مادرم آمنه، عمویم ابوطالب، و برادری که در جاهلیت داشتم.

۳- ابن جوزی با سند خود از علی (علیه السلام) نقل کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: جبرئیل (علیه السلام) بر من نازل شد و گفت: خداوند تو را سلام می رساند و می فرماید: من آتش را بر آن صلیبی که تو را در بر گرفته، و بر آن شکمی تو را حمل کرده، و بر آن دامنی که تو را در خود کفالت نموده، حرام نمودم، و مراد از صلب عبدالله، و مراد از بطن آمنه، و مراد دامن و حجر ابوطالب و فاطمه بنت اسد می باشند. (۲)

۴- و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳/۳۱۱ آمده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: جبرئیل به من گفت: خداوند تو را در باره: آمنه ی بنت وهب، عبدالله بن عبدالمطلب، ابوطالب، عبدالمطلب، و آن برادری که تو در جاهلیت داشته ای شفیع قرار داده است ... (۳)

۵- ابن جوزی در کتاب تذکره ص ۶ مرثیه سرایی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را برای پدر خود نقل نموده و خواهد آمد.

۶- مرثیه سرایی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و اشک او بر عموی خود ابوطالب (علیه السلام) در کتب اهل سنت، خواهد آمد، إن شاء الله.

١- ذخائر العقبي، ص ٧، الدرر المنيفه سيوطي، ص ٧، مسالك الحنفاء، ص ١٤.

٢- سيوطي، ص ٢٥.

٣- الغدير، ج ٧/٣٧٨.

۷- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۳/۳۱۲ از علی بن الحسین (علیهما السلام) نقل نموده که از آن حضرت درباره ی ایمان ابوطالب سؤال شد و او در جواب سائل فرمود: شگفتا خداوند متعال رسول خود را منع کرد از این که زن مؤمنه ای تحت نکاح کافری قرار بگیرد، و فاطمه بنت اسد که از سابقات در ایمان است، همسر ابوطالب (علیه السلام) بود تا ابوطالب از دنیا رفت؟!

۸- از امام باقر (علیه السلام) نیز سؤال شد: مردم می گویند: ابوطالب در ضحضاحی از آتش می باشد. و امام باقر (علیه السلام) فرمود: اگر ایمان ابوطالب را در کفه ای از میزان قرار بدهند، و ایمان این خلق را در کفه دیگر آن، ایمان ابوطالب بر همه ی خلق ترجیح خواهد داشت سپس فرمود: آیا آنان نمی دانند که علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در زمان حیات خود دستور می داد که برای عبدالله و فرزند او و برای ابوطالب حج بجا بیاورند، و در وصیت نامه خود نیز نوشت که بعد از او برای آنان حج بجا بیاورند؟! (۱)

۹- ابن ابی الحدید از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل نموده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اصحاب کهف ایمان خود را پنهان کردند، و اظهار کفر نمودند، و خداند به آنان دو پاداش داد، و ابوطالب (علیه السلام) نیز ایمان خود را پنهان نمود، و شرک را اظهار کرد و خداوند دو پاداش به او خواهد داد. (۲)

مرحوم علامه امینی گوید: این حدیث را مرحوم کلینی نیز در اصول کافی ص ۲۴۴ از امام صادق (علیه السلام) نقل نموده و لفظ آن چنین است «انّ مثل ابي طالب مثل أصحاب الكهف، أسروا الإيمان و أظهروا الشرك، فأتاهم الله أجراً مَرَّتَيْنِ» (۳) و در نقل ابن ابی الحدید آمده: «و ما خرج من الدنيا حتّى أتته البشارة من الله تعالى بالجنّه». (۴)

۱۰- علامه امینی در کتاب الغدير گوید: ابان بن محمود به حضرت رضا (علیه السلام) نوشت: فدای شما شوم، من در ایمان ابوطالب شک پیدا کرده ام؟ و حضرت رضا (علیه السلام) در پاسخ او نوشت: «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا» یعنی، کسی که راه حق برای او روشن شده باشد، و با رسول خدا شقاق و جدال کند، و از غیر مسیر مؤمنین [و پیشوایان خود] حرکت کند، ما او را در همان راه گمراهی رها می کنیم، و او را به دوزخ می رسانیم و چه بد بازگشتی خواهد بود.

سپس فرمود: و بعد از آنچه گفتم اگر تو، به ایمان ابوطالب (علیه السلام) اقرار نداشته باشی اهل آتش خواهی بود. (۵)

مؤلف گوید: از سخن فوق ظاهر می شود که ایمان حضرت ابوطالب (علیه السلام) یک امر روشن و واضحی است، و کسی که از روی شقاق و عناد آن را انکار می کند و نمی پذیرد، اهل عذاب و آتش خواهد بود، و این دلیل بر این است که مقام حضرت ابوطالب (علیه السلام) به حدی است که انکار آن مانند انکار مقام

ص: ۳۰

٢- - الغدير، ج ٧/٣٨٠.

٣- - همان.

٤- - همان.

٥- - الغدير، ج ٧/٣٨١.

رسالت و امامت ائمه معصومین (علیهم السلام) می باشد، و انکار و یا شک در آن، انسان را از دین و ایمان ساقط می نماید.

۱۱- جمیع ائمه اهل البیت علیهم السلام و علمای شیعه و اکابر علمای اهل سنت حضرت ابوطالب (علیه السلام) را مؤمن می دانند، و سخنان آنان مطابق روایات معصومین (علیهم السلام) است، و از شقاق و عناد و عداوت و تعصب های قومی و حسد دور می باشد.

مرحوم علامه امینی (رضوان الله علیه) گوید: ائمه اهل البیت که فرزندان ابوطالب (علیهم السلام) هستند بیش هر کسی به حال پدر خود آگاه بوده اند، و با برخورداری از عصمت هرگز از روی تعصب و قومیت سخن نمی گویند، سپس گوید: چه خوب فهمیده عالم سنی سید محمد برزنجی و انصاف داده، و از تعصب و حسد و قومیت پرهیز کرده و درباره ابوطالب (علیه السلام) می گوید:

اعتقادی که در آن ابطال نصوص و تضعیف حقایق نباشد، و از جدال و دشمنی و حسد دور باشد، و سبب شادی قلب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شود، و سبب آزار آن حضرت نشود - که آزار به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سبب لعنت خداوند در دنیا و آخرت می شود - اقرار به ایمان ابوطالب (علیه السلام) است، چرا که خداوند می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا» (۱)

یعنی، کسانی که خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آنها عذاب خوارکننده ای آماده کرده است.

و نیز می فرماید: «... وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۲)

یعنی، و آنان که رسول خدا را آزار می دهند، عذاب دردناکی دارند!

احمد بن حسین موصلی حنفی مشهور به ابن وحشی نیز گوید: شکی نیست که بغض و دشمنی با ابوطالب کفر است، و ائمه ی مالکیه به آن تصریح کرده اند، و برخی از آنان گفته اند: درباره ی ابوطالب چیزی جز حمایت او از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نباید گفت و اگر کسی ابوطالب را به بدی یاد کند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را آزار نموده و کافر خواهد بود، و کافر باید کشته شود، و برخی گفته اند: «من أبغض اباطالب فهو كافر» .

علامه امینی گوید: سید زینی دحلان در کتاب «اسنی المطالب» ص ۴۳ گوید: چه خوب گفته شاعر درباره ابوطالب:

قفا بمطلع سعد عز نادیه

وأملیا شرح شوقی فی مغانیه

واستقبلا مطلع الأنوار فی افق

الحجون واحترسا أن تبهر فيه

مغنى به وابل الرضوان منهمر

ونائرات الهدى دلت مناديه

ص: ٣١

١- - احزاب/٥٧.

٢- - توبه/٦١.

قفا فذا بلبل الأفراح من طربٍ
يروى بديع المعاني في أماليه
واستملياً لأحاديث العجائب عن
بحر هناك بديع في معانيه
حامى الذمار مجير الجار من كرم
منه السجيا فلم يفخر مباريه
عمّ النبي الذي لم يثنه حسدٌ
عن نصره فتغالى في مرضيه
هو الذي لم يزل حصناً لحضرته
موفقاً لرسول الله يحميه
وكلُّ خير ترجاه النبي له
وهو الذي قَطُّ ما خابت أمانيه
فيا مَنْ أَمَّ العلاء في الخالدات غدا
أغث للهفاه واسعف مناديه
قد خصّك الله بالمختار تكلؤه
وتستعزُّ به فخرا وتطريه
عنيت بالحبِّ في طه ففزت به
ومن ينل حبَّ طه فهو يكفيه
كم شمت آيات صدق يستضاء بها
وتملأ القلب إيماناً وترويه ؟

من الذى فاز فى الماضين أجمعهم

بمثل ما فزت من طه وباريه ؟

كفلت خير الورى فى يتمه شغفًا

وبتَّ بالروح والأبناء تفديه

عضدته حين عادته عشيرته

وكنت حائطه من بغى شانيه

نصرت من لم يشم الكون رائحه

الوجود لو لم يقدر كونه فيه

إن الذى قمت فى تأييد شوكته

هو الذى لم يكن شئ يساويه

إن الذى أنت قد أحبيت طلعته

حبيب من كل شئ فى أياديه

لله درك من قنّاص فرصته

مذ شمت برق الأمانى من نواحيه

ص: ٣٢

يهنيك فوزك أن قدّمت منكم يداً

إلى ملي وفّي في جوازيه

من يسد أحسن معروف لأحسن من

جازي ينل فوق ما نالت أمانيه

ومن سعى لسعيد في مطالبه

فهو الحرى بأن تحظى أماليه

فيا سعيد المساعي في متاجره

قد جئت ربك أستهمي غواديه

مستمطراً منك مزن الخير معترفاً

بأن غرس المنى يعنى بصافيه

الخ.

ثم قال في ص ٤٤: وقيل أيضاً:

إنّ القلوب لتبكي حين تسمع ما

أبدى أبو طالب في حقّ من عظما

فإن يكن أجمع الأعلام إنّ له

ناراً فله كلّ الكون يفعل ما

أمّا إذا اختلفوا فالرأى أن تردا

موارداً يرتضيها عقل من سلما

تتابع المثبتى الإيمان من زمر

في معظم الدين تابعناهم فكما

وهم عدولٌ خيارٌ في مقاصدهم

فلا نقل: إنهم لن يبلغوا عظما

لا تزدريهم أتدرى من همو فهمو

همو عرى الدين قد أضحوا به زعما

هم السيوطي والسبكي مع نفر

كعدّه النقا حفاظ أهل حما

وأهل كشف وشعرائيهم وكذا

القرطبي والسحيمي الجميع كما(1)

اجماع علمای شیعه نسبت به ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام

نظر علمای بزرگ شیعه مطابق روایات رسول خدا و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام بدون اختلاف و تردید، ایمان حضرت ابوطالب (علیه السلام) است، چنان که شیخ اقدم و معلّم اکبر مرحوم مفید (رضوان الله علیه) در کتاب «اوائل المقالات» ص ۴۵ گوید: امامیه اتفاق دارند بر این که پدران رسول خدا (صلی الله

ص: ۳۳

علیه و آله و سلم) از زمان آدم تا عبدالله همگی مؤمن به خدا و موحد بوده اند، تا این که گوید: «و اجمعوا علی أن اباطالب مات مؤمناً و أن آمنه بنت وهب كانت علی التوحید...».

و نیز شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی در تفسیر تبیان ج ۲/۳۹۸، از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) نقل نموده که فرموده اند: «إن اباطالب کان مسلماً» و علیه اجماع الإمامیه لا یختلفون فیهِ و لها علی ذلک أدلّه قاطعه موجبہ للعلم».

شیخ طبرسی صاحب مجمع البیان ج ۲/۲۸۷ نیز می فرماید: تردیدی نیست که اهل البیت (علیهم السلام) بر ایمان ابوطالب اجماع دارند، و اجماع آنان حجت می باشد، چرا که آنان یکی از ثقلین هستند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) امر به تمسک به آنان نموده و فرموده است: «ما إن تمسکتُم بهما لن تضلّوا بعدی ابداً»

شیخ بزرگوار فتیال نیشابوری نیز در کتاب «روضه الواعظین» ص ۱۲۰ گوید: اعلم أن الطائفه المحقّقه قد أجمعت علی أن اباطالب، و عبدالله بن عبدالمطلب، و آمنه بنت وهب كانوا مؤمنین و اجماعهم حجّه».

سید بن طاووس آن سید بزرگوار و عالم ربّانی نیز در کتاب «الطرائف» ص ۸۴ گوید: من علمای عترت را دیدم که همگی بر ایمان ابوطالب اجماع دارند. و در ص ۸۷ طرائف گوید: شکی نیست که عترت پیامبر خدا (صلوات الله علیهم اجمعین) اعرف و داناتر به باطن ابوطالب بوده اند، و شیعیان آنان نیز بر ایمان ابوطالب اجماع دارند، و کتاب هایی در این موضوع نوشته اند، چرا که آنان بیش از دیگران نیاز به اثبات این موضوع دارند، و لکن برخی از اهل سنت عداوت و دشمنی شدیدی با بنی هاشم دارند تا جایی که ابوطالب (علیه السلام) را مؤمن نمی دانند... (۱)

علامه مجلسی (علیه الرحمه) نیز در کتاب شریف بحار الأنوار ج ۹/۲۹ گوید: شیعه بر ایمان ابوطالب (علیه السلام) اتفاق دارد، و نیز اتفاق دارد که او در اول بعثت ایمان آورده، و هرگز بت نپرستیده، بلکه او از اوصیای ابراهیم (علیه السلام) [و پیامبران دیگر] بوده است، و اسلام او بین شیعیان مشهور و معروف است، تا جایی که مخالفین نیز این اعتقاد را نسبت به شیعه می دهند، و اخبار و روایات از طرق شیعه و اهل سنت بر این معنا متواتر و قطعی است، و زیادی از علمای ما کتاب مستقلی درباره ی ایمان ابوطالب (علیه السلام) نوشته اند. (۲)

سپس گوید: علامه مجلسی (رحمه الله) نظر علمای شیعه و روایاتی که از ائمه ی اهل البیت (علیهم السلام) درباره ی ایمان ابوطالب (علیه السلام) گذشت را بیان کرده و سپس گوید:

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند نه پدرم و نه جدّم عبدالمطلب، و نه هاشم و نه عبدمناف، هرگز بت نپرستیدند. و چون به آن حضرت گفته شد: پس آنان چه چیزی را می پرستیدند؟ فرمود: آنان به طرف کعبه بر آیین ابراهیم (علیه السلام) نماز می خواندند، و به او تمسک می کردند، و از او پیروی می نمودند. (۳)

ص: ۳۴

۲- - الغدير، ج ۷/۳۸۵.

۳- - این روایت را شیخ صدوق در کمال الدین ص ۱۰۴ نیز نقل کرده است.

مؤلف گوید: از روایات استفاده می شود که ابوطالب (علیه السلام) تا آخرین لحظات عمر خود، ایمان خویش را پنهان می کرده، تا مشرکین قریش نتوانند به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آزار برسانند، و در لحظه ی آخر عمر ایمان خود را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اظهار نموده است.

چنان که در روایت ابی الطفیل عامربن واثله آمده، که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: پدرم هنگام مرگ نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شهادت به حقایق اسلام داد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که ایمان و شهادتین او را شنید به من فرمود: او چیزی به من گفت که از دنیا و آخرت نزد من بهتر بود. (۱)

و از این روایت برخی استفاده کرده اند که ابوطالب (علیه السلام) در ساعت آخر عمر خود ایمان آورده است، و این خطای در فهم است، چرا که از مدارک فراوانی که گذشت و خواهد آمد استفاده می شود که ابوطالب (علیه السلام) قبل از دیگران ایمان به نبوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) داشته و لکن ایمان خود را آشکار نمی کرده است، بنابراین نباید گفته شود او هنگام مرگ ایمان آورده و یا سومین نفر بوده که ایمان آورده است بلکه او اولین نفر بوده که ایمان آورده، و به خاطر ایمانی که داشته از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حمایت کرده است. از این رو ما نام این کتاب را (اول من أسلم) قرار دادیم، والله الموفق .

و در روایت اهل سنت نیز آمده که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند، ابوطالب (علیه السلام) مسلمان و مؤمن بود، و ایمان خود را کتمان می کرد، و از ترس این که قریش بر بنی هاشم هجوم بیاورند و با آنان جنگ کنند ایمان خود را کتمان می نمود. (۲)

مرحوم کلینی در اصول کافی ص ۲۴۴ از امام صادق (علیه السلام) نقل نموده که فرمود: چگونه می شود گفت: که ابوطالب (علیه السلام) کافر بوده، در حالی که می گوید:

لقد علموا أنّ ابننا لا مکذب

لدینا و لا یعبأ بقیل الأباطل

و أبيض یستسقی الغمام بوجهه

ثمّال یتامی عصمه للأرامل (۳)

ایمان اجداد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تا حضرت آدم علیهم السلام

در مدارک اسلامی از نظر اهل البیت (علیهم السلام) همان گونه که گذشت، جمیع اجداد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پاک و مؤمن و موحد بوده اند و در روایات آمده که آنان یعنی اهل البیت (علیهم السلام) از دامان های پاک به دامان های پاک منتقل شده اند چنان که در زیارت جامعه کبیره از امام هادی (علیه السلام) می خوانیم:

-
- ١- - الغدير، ج ٧/٣٨٧، از كتاب الحجّه سيدفخّاربن معد، ص ٢٣.
 - ٢- - الغدير، ج ٧/٣٨٨.
 - ٣- - رواه في «الغدير» ج ٧/٣٩١ عن الكليني و تفسير البرهان ج ٣/٧٩٥.

«فی حجور طابت و طهرت بعضها من بعض، خلقکم الله انواراً فجعلکم بعرضه محدقین حتی من علینا بکم...»

و یا می خوانیم: و أنتم نور الاخیار و هداه الأبرار و حجج الجبار، بکم فتح الله و بکم یختم الله و ...

از این رو شیعه معتقد است که نسب خاندان نبوت پاک بوده و پدران آنان هیچ گونه آلودگی جنسی و نسبی و شرک نداشته و همگی پاک بوده اند، بنابراین حضرت ابوطالب و عبدالله و بقیه منسوبین به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تا عدنان که آن حضرت از آن تجاوز نمی کرده چنین است:

محمّد - عبدالله - عبدالمطلب - «شیبه» - هاشم - «عمرو» - عبدمناف - «مغیره» - قصی - «زید» - کلاب - مرّه - کعب - لوی - غالب - فهر - مالک - نضر - کنانه - خزیمه - مردک - «عامر» - الیاس - مضرّ - نزار - معد - عدنان.

و لکن تاریخ نویسان اضافه کرده اند و نسب آن حضرت را از «عدنان» تا آدم چنین گفته اند:

آد - «آد» - مقوم - ناحور - تیرح - یعرب - یشجب - نابت - اسماعیل - ابراهیم «خلیل الرحمان» - تارخ - ناحور - ساروغ - راعو - فالخ - عبیر - شالخ - ارفخشد - سام - نوح - لمک - متوشلح - اخنوخ - «که گفته اند او ادریس پیامبر است» - یرد - مهلیل - فینن - یانش - آدم ابوالبشر. (۱)

ابن هشام می گوید: مقصود از «نضر» قریش است، و فرزندان او را قرشی می نامند.

و بعضی گفته اند: قریش منسوبین به فهر بن مالک اند، و قرشی کسی است که نسبش به فهر بن مالک برسد، و یعقوبی گفته است: نضر بن کنانه اول کسی بود که قریش نامیده شد، و به خاطر پاکدامنی، او را قریش نامیدند. (۲)

مؤلف گوید: خوب است کسانی که حضرت ابوطالب و عبدالله و عبدالمطلب و ... را مشرک و کافر می دانند به انساب خود و غاصبین خلافت نگاه کنند، و سر در گریبان خود فرو ببرند، و به اولیای خدا نسبت کفر و شرک ندهند!!

مختصری از احوال خویشان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

مرحوم محدث قمی (رضوان الله علیه) روایت کرده که آن حضرت نه عمو داشته که آنان فرزندان عبدالمطلب بوده اند و نام آنان:

حارث - زبیر - ابوطالب - حمزه - غیداق - ضرار - مقوم - ابولهب - و عباس، بوده است و حارث بزرگترین فرزند عبدالمطلب بوده و عبدالمطلب را به این خاطر «ابوحارث» می گفته اند، و حارث با پدر خود در حفر چاه زمزم شریک بوده است، و به این سبب او را حارث گفته اند.

و ابوطالب با عبدالله - پدر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) - و زبیر از یک مادر بوده اند، و نام ابوطالب عبدمناف بوده، و او چهار فرزند پسر داشته به نام های: طالب، عقیل، جعفر و علی (علیه السلام)، و بین هر یک از این فرزندان ده سال فاصله بوده است.

۱- - سیره ابن هشام ج ۱/۲، به نقل از محمد بن اسحاق.

۲- - سیره ابن هشام، ج ۱/۶۴.

و ابوطالب دو دختر داشت: اُمّ هانی که نامش فاخته بوده، و جُمانه، و مادر همه ی فرزندان ابوطالب (علیه السلام) فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبدمناف بوده، و همه ی فرزندان ابوطالب دارای فرزند بودند جز طالب که فرزندی از او نماند و عموی دیگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) عباس بوده و کنیه اش ابوالفضل بوده، و سقایت زمزم به دست او بوده، و او در جنگ بدر اسلام آورده، و در مدینه در آخر ایام عثمان وفات یافته است، و در آخر عمر نابینا شده بوده.

و امّیا عموی دیگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) «ابولهب» دارای چهار فرزند به نام های: عُتْبَه، عُتْبِیْه، مُعْتَب، و دَرّه بوده اند، و مادرشان امّ جمیل خواهر ابوسفیان بوده، و خداوند او را در قرآن «حَمَّالِ الحَطَب» نامیده است.

و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) شش عمّه داشته به نام های: اُمّیمه، اُمّ حکیم، بَرّه، عاتکه، صَفِیّه و اُروی.

و در میان عموهای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) حضرت ابوطالب و حمزه از دیگران افضل بودند.

گویند: به اکثم بن صیفی، حکیم عرب گفتند: تو حکمت و ریاست و حلم و سیادت را از که آموختی؟ او گفت: از حلیف حلم و ادب، سید عجم و عرب حضرت ابوطالب بن عبدالمطلب.

و در روایات فراوانی آمده که مَثَل ابوطالب در این اُمَّت، مَثَل اصحاب کُهِف است که ایمان خود را پنهان کردند تا بتوانند دین خود را حفظ نمایند، و ابوطالب (علیه السلام) نیز ایمان خود را پنهان کرد، تا بتواند پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) را یاری کند، و شَرّ کُفّار قریش را از آن حضرت برطرف نماید، و ابوطالب مستودع وصایا و آثار انبیا بود، و آن ها را تحویل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) داد [و در همان روز از دنیا رحلت نمود].

و اما حمزه بن عبدالمطلب، دارای جلالت بزرگی است، و در جنگ احد به شهادت رسید ... (۱).

فضائل و مناقب حضرت ابوطالب (علیه السلام)

۱- امام صادق (علیه السلام) فرمود: مَثَل ابوطالب مَثَل اصحاب کُهِف است که ایمان خود را پنهان کرد و [برای نجات از دست دشمن و خدمت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم)] خود را مشرک نشان داد و خداوند به او دو پاداش عطا نمود. (۲)

۲- امام حسین (علیه السلام) می فرماید: به پدرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفته شد: شما را خداوند منزلی داده، و لکن پدر شما ابوطالب در آتش معذب می باشد؟! و پدرم در جواب گوینده فرمود: ساکت شو خدا دهانت را بشکند، سوگند به خدایی که حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله و سلّم) را به پیامبری مبعوث نمود، اگر پدر من در قیامت برای همه گنهکاران روی زمین شفاعت کند خداوند شفاعت او را می پذیرد.

ص: ۳۷

۱- - منتهی الآمال، ج ۱/۱۶۰-۱۵۷.

۲- - کافی، ص ۲۴۴، امالی صدوق، ص ۳۶، روضه الواعظین، ص ۱۲۱.

سپس فرمود: آیا پدر من در آتش معذب است و فرزند او «قسیم الجَنَّة و النار» می باشد؟! تا این که فرمود: سوگند به خدایی که حضرت محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) را به حق به پیامبری مبعوث نمود، نور ابوطالب در قیامت همه ی انوار مردم را خاموش می کند و بر آن ها غالب خواهد بود، جز نور محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و نور امامان از فرزندان حسین(علیهم السلام)، و همه باید بدانند که نور ابوطالب(علیه السلام) از نور ما می باشد، و خداوند نور او را دو هزار سال قبل از خلقت آدم(علیه السلام) آفریده است.(۱)

۳- یونس بن نباته گوید: امام صادق(علیه السلام) به من فرمود: ای یونس این مردم درباره ابوطالب چه می گویند؟ گفتم: فدای شما شوم! آنان می گویند: او در بین شعله آتش است، و مغز سر او از آتش در غلیان می باشد. امام صادق(علیه السلام) فرمود: این دشمنان خدا دروغ می گویند همانا ابوطالب از رفقای پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحین است و آنان نیکو رفقای هستند.(۲)

۴- ابوالفرج اصفهانی با سند خود از امام صادق(علیه السلام) نقل نموده که می فرماید: همواره امیرالمؤمنین(علیه السلام) دوست می داشت که اشعار پدر خود ابوطالب(علیه السلام) را بخواند و می فرمود: اشعار او را یاد بگیرد و به فرزندان خود یاد بدهد، چرا که ابوطالب همواره بر دین خدا بود، و و دانش فراوانی داشت.(۳)

۵- مرحوم کلینی در کتاب کافی ص ۲۴۲ با سند خود از درست بن ابی منصور نقل نموده که گوید: از امام کاظم(علیه السلام) سؤال کردم: آیا ابوطالب حجّت بوده بر رسول خود؟ فرمود: نه، لکن به ابوطالب وصایایی سپرده شده بود، و او آن ها را تحویل رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) داد، گفتم: آیا با دادن وصایا او حجّت بوده بر رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم)؟ فرمود: اگر حجّت می بود، وصایا را به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نمی داد. گفتم: پس منزلت ابوطالب چه بوده؟ فرمود: او به نبوت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و آیین او اقرار نموده، و وصایا را تحویل او داده و در همان روز از دنیا رفته است.

مرحوم علامه امینی در ذیل این حدیث گوید: این منزلتی است فوق منزلت ایمان، چرا که امیرالمؤمنین(علیه السلام) می فرماید: او در وقت خود دارای مقام وصایت و حجّت بوده، و آن فوق ایمان است، تا جایی که سائل گمان کرده: ابوطالب قبل از نبوت پیامبر خدا، حجت بوده بر آن حضرت، و امام(علیه السلام) آن را ردّ نمود و فرمود: او مقام وصایت [از حضرت ابراهیم(علیه السلام)] را داشته و وصایای ابراهیم را تحویل او داده است.

۶- ابوالفتوح رازی از حضرت رضا(علیه السلام) از پدرانش با طرق مختلف نقل نموده که فرمود: نقش خاتم ابوطالب(علیه السلام) چنین بوده است:

«رضیت بالله ربّاً، و باین أخی محمد نبیّاً، و با بنی علی له وصیّاً».

۷- مرحوم ابوجعفر صدوق از امام عسکری از پدرانش(علیهم السلام) ضمن حدیث مفصّلی نقل نموده که فرمود: خداوند تبارک و تعالی به رسول خود وحی نمود: من تو را به دو نفر تأیید کردم، یکی از آن دو، در

-
- ١- احتجاج طبرسی در بحار، بحار الأنوار ج ٩/١٥، تفسیر برهان، ج ٣/٧٩٤.
 - ٢- کنز الفوائد، ص ٨٠، ضیاء العالمین، ص ١٧، الغدیر، ج ٧/٣٩٣.
 - ٣- الغدیر، ج ٧/٣٩٣، بحار الأنوار، ج ٩/٢٤.

پنهانی تو را یاری می کند، و دیگری آشکارا، امّا آن که در پنهانی تو را یاری می کند، او سیّد و افضل مردم، عموی تو ابوطالب می باشد، و امّا آن که آشکارا تو را یاری می کند، او نیز سیّد و افضل مردم علی بن ابوطالب است. سپس فرمود: ابوطالب مانند مؤمن آل فرعون، ایمان خود را کتمان می نموده است. (۱)

۸- مرحوم علامه مجلسی از کتاب خرائج نقل نموده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) چون از معراج بازگشت، و وارد خانه ی امّ هانی دختر ابوطالب شد، و قصّه ی معراج خود را به او خبر داد، امّ هانی گفت: پدر و مادرم فدای شما باد، به خدا سوگند اگر این خبر را به مردم مگه بگویی قطعاً شما را تکذیب خواهند نمود، حتّی کسانی که تو را تصدیق نموده اند، و در آن شب ابوطالب (علیه السلام) در جستجوی آن حضرت بود، و بنی هاشم را جمع نموده بود و به هر کدام آنان چاقویی داده بود، و گفته بود: اگر دیدید من بدون محمّد بازگشتم، شما باید هر که در کنارتان بود را بکشید، چرا که اگر قریش محمّد (صلی الله علیه و آله و سلّم) را کشته باشند، نه ما باید زنده بمانیم، و نه آنان و سپس حرکت کرد و گفت:

خدایا چه مصیبت بزرگی است اگر من تا صبح محمّد (صلی الله علیه و آله و سلّم) را نیابم. ناگهان او را - در حالی که از براق پیاده می شد - دید و فرمود: فرزند برادر حرکت کن از مقابل من تا داخل مسجد شویم و سپس در کنار حجر ایستاد و به بنی هاشم فرمود: سلاح خود را آشکار کنید، و به قریش گفت: اگر من محمّد (صلی الله علیه و آله و سلّم) را نمی یافتم نه شما زنده می ماندید و نه ما.

از این رو قریش - از آن روز - ترسیدند که آزاری به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) برسانند.

سپس آن حضرت قصّه معراج خود را بیان کرد، و قریش [برای این که بدانند او راست می گوید] گفتند: بیت المقدس چگونه بود؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «من شبانه وارد آن شدم» پس جبرئیل بیت المقدس را مقابل چشم آن حضرت قرار داد، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) برای مردم آن را توصیف نمود، و سپس قافله ای که بین بیت المقدس و بین شام در حرکت بود را برای آنان معرفی کرد. (۲)

مؤلف گوید: روایت فوق دلالت دارد که ابوطالب (علیه السلام) تا پای جان از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) حمایت می کرده است و چنین کسی اگر اعتقاد و ایمان به نبوّت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) نمی داشت، این گونه از او حمایت نمی کرد.

۹- علامه مجلسی (رحمه الله) سپس از مناقب ابن شهر آشوب، از اوزاعی نقل نموده که گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) در پناه عبدالمطلب بود و عبدالمطلب ۱۰۲ سال داشت و آن حضرت هشت ساله بود. و عبدالمطلب فرزندان خود را جمع کرد و فرمود: «محمّد یتیم است، شما باید او را پناه بدهید، و نیازمند است، و شما باید او را بی نیاز کنید، و وصیّت من را درباره او حفظ نمایید».

و ابولهب گفت: «من چنین می کنم» و عبدالمطلب فرمود: تو شرّ خود را از او بردار [نیازی به تو نیست] سپس عباس گفت: «من او را کفالت می نمایم» و عبدالمطلب فرمود: تو اهل خشم هستی و ممکن است او را آزار بدهی. تا این که ابوطالب (علیه

السلام) گفت: «من او را کفالت می کنم» و عبدالمطلب پذیرفت و به آن حضرت گفت: ای محمد از او اطاعت کن. و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به عبدالمطلب فرمود:

ص: ۳۹

۱- - الغدير، ج ۷/۳۹۵.

۲- - بحار الأنوار، ج ۳۵/۸۲.

پدرجان هراس نداشته باش، مرا پروردگاری است، و او مرا ضایع نخواهد نمود. پس ابوطالب او را در دامن خود گذارد، و کمر همّت بست، و از جان و مال و آبروی خود برای او دریغ نکرد، و او را در کودکی از شرّ یهود که در کمین او بودند و سخت ترین دشمنی را با او داشتند، حفظ نمود، و از غیر یهود نیز او را حفظ کرد، در حالی که اعراب کلاً نسبت به او حسد می بردند که برای چه او به پیامبری رسیده است. و سپس عبدالمطلب اشعار ذیل را انشا نمود:

اوصیک یا عبد مناف بعدی

بموحّد بعد أیبه فرد

و نیز گفت:

وَصِیت من کفیته بطالب

عبد مناف و هو ذو تجارب

یابن الحیب أکرم الأقارب

یابن الذی قد غاب غیر آئب

ابوطالب نیز هنگامی که از راهب نصرانی اوصاف رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) را شنید گفت:

لا توصنی بلازم و واجب

إنی سمعت أعجب العجائب

من کلّ حبر عالم و کاتب

بان بحمدالله قول الراهب(۱)

۱۰- ابن شهر آشوب از ابوسعید واعظ در کتاب شرف المصطفی نقل کرده که گوید: هنگامی که وفات حضرت عبدالمطلب رسید، او فرزند خود ابوطالب را خواست و به او گفت: فرزند عزیزم! تو می دانی که من به محمد(صلی الله علیه و آله و سلّم) شدیداً علاقه دارم و برای حفظ او کوشا هستم، پس تو بین چگونه باید وصیت من را درباره او رعایت بکنی؟ ابوطالب گفت: «پدر جان نیاز نیست شما نسبت به محمد به من سفارش کنید، چرا که او فرزند من و فرزند برادر من می باشد» و چون عبدالمطلب از دنیا رفت، ابوطالب رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) را در نفقه و انفاق و لباس بر خود و بر جمیع خانواده ی خود مقدم می داشت.(۲)

۱۱- علامه مجلسی(رحمه الله) از شاذان بن جبرئیل و او با سند خود از عباس بن عبدالمطلب نقل نموده که گوید: من به رسول

خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) گفتم: چه امید و آرزویی به ابوطالب داری؟ فرمود: هر چیزی را از خدای خود برای او امید دارم. (۳)

۱۲- علامه مجلسی(رحمه الله) از کتاب الحجّه از عباس بن عبدالمطلب نقل نموده که گوید: روزی ابوطالب مقابل چشم قریش از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال نمود - تا آنان فضائل او را بشنوند- و گفت: ای فرزند برادر! آیا خداوند تو را رسول خود قرار داده؟ فرمود: آری ابوطالب گفت:

ص: ۴۰

-
- ۱- بحار الأنوار، ج ۳۵/۸۵، از مناقب ج ۱/۲۵.
 - ۲- مناقب، ج ۱/۲۵، بحار الأنوار، ج ۳۵/۸۹.
 - ۳- الحجّه علی الذاهب إلی تکفیر ابی طالب، ص ۱۴-۱۵، بحار الأنوار، ج ۳۵/۱۰۹.

پیامبران خدا معجزات و نشانه‌هایی داشته‌اند، آیا تو نیز معجزه و نشانه‌ای داری؟ فرمود: آری، این درخت را صدا بزن و بگو: «محمّد بن عبد الله می‌گوید: با اذن خداوند نزد من بیا». پس ابوطالب درخت را همان‌گونه صدا زد، و درخت از جای خود کنده شد و مقابل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) سجده نمود، و سپس آن حضرت فرمود: به جای خود بازگرد و درخت به جای خود بازگشت، و ابوطالب گفت: من شهادت می‌دهم که تو صادق و راستگو هستی و سپس به فرزند خود علی (علیه السلام) فرمود: فرزندم! از پسر عمّ خود جدا شو. (۱)

مؤلف گوید: آیا ابوطالب (علیه السلام) که این معجزه را از فرزند برادر خود دید و گفت: من شهادت می‌دهم که تو صادق و راستگو هستی، و به فرزند خود علی (علیه السلام) نیز گفت: از پسر عمّ خود جدا شو، و فرزند خود را امر به ایمان به آن حضرت نمود، اقرار به نبوت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) نیست؟ و آیا اگر کسی ایمان به نبوت کسی ندارد، به او می‌گوید: من شهادت می‌دهم که تو راستگو هستی؟ و آیا اگر او را پیامبر نمی‌داند فرزند خود را امر می‌کند که از او جدا شو؟!

و آیا این روایت دلیل این نیست که ابوطالب از قبل ایمان به آن حضرت داشته، و می‌خواسته معجزه‌ی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) را برای قریش آشکار نماید، تا کسی نتواند به او اسائه ادبی بکند و او را تکذیب نماید؟

و آیا سفارشات حضرت عبدالمطلب هنگام مرگ، به فرزند خود ابوطالب - در حدیث قبل - دلیل ایمان عبدالمطلب نیست؟ به نظر نویسنده هر کدام از روایات پیشین به خوبی دلالت می‌کند که حضرت عبدالمطلب و ابوطالب و فرزندان آنان، علی و جعفر و حمزه و نیز آمنه و فاطمه بنت اسد، ایمان به نبوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) داشته‌اند.

۱۳- ابوالفرج اصفهانی با سند خود از محمد بن اسحاق - استاد تاریخ - نقل نموده که گوید: ابوطالب (علیه السلام) در زمان کفالت خود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) اشعار ذیل را انشاء نمود:

قل لمن كان من كنانه في العرّ

و أهل الندى و أهل الفعال (۲)

قد أتاكم من المليك رسول

فاقبلوه بصالح الأعمال

و انصروا أحمد فإنّ من الله

رداءً عليه غير مدال (۳)

(۴)

این اشعار نیز صریح در ایمان ابوطالب (علیه السلام) و حمایت او از رسول خدا می باشد.

۱۴- مرحوم شیخ مفید و دیگران نقل کرده اند که ابوطالب (علیه السلام) هنگامی که خواست [برای تجارت] به بصرای شام برود، و هراس داشت که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را همراه خود ببرد، چون سوار بر مرکب شد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) افسر شتر او را گرفت و او را قسم داد و

ص: ۴۱

۱- - بحار الأنوار، ج ۳۵/۱۱۵، از کتاب الحجّه ص ۲۴-۲۵.

۲- - المعالی

۳- - ای لا یغلب علیه.

۴- - بحار الأنوار، ج ۳۵/۱۲۸، از کتاب الحجّه، ص ۷۲.

فرمود: مرا با خود ببر، و ابوطالب به حال او رقت نمود و او را با خود برد، و در بین راه بَحیرای

راهب رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) را دید و به ابوطالب بشارت داد که در کتاب های ما ثبت شده که این فرزند [یعنی محمّد(صلی الله علیه و آله و سلّم)] پیامبر آخرالزمان می باشد، و به ابوطالب سفارش نمود که او را به اهل خود بازگردان، و من می ترسم که یهودیان به او آسیبی برسانند و آنان دشمن او هستند، و سپس برای اهل قافله به خاطر رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) طعامی آماده نمود و ... و ابوطالب در این رابطه فرمود:

إِنَّ ابْنَ آمَنَةَ النَّبِيِّ مُحَمَّدًا

عِنْدِي بِمِثْلِ مَنَازِلِ الْأَوْلَادِ

لَمَّا تَعَلَّقَ بِالزَّمَامِ رَحْمَتَهُ

وَالْعَيْنِ قَدْ قَلَصْنَ بِالْأَزْوَادِ

فَأَرْفَضْنَ مِنْ عَيْنِي دَمْعَ ذَارِفِ

مِثْلَ الْجِمَانِ مَفْرَقِ الْأَفْرَادِ

رَاعَيْتَ فِيهِ قَرَابَةَ مَوْصُولِهِ

وَحَفِظْتَ فِيهِ وَصِيَّةَ الْأَجْدَادِ

وَأَمْرَتَهُ بِالسَّيْرِ بَيْنَ عَمُومِهِ

بِيضِ الْوَجْهِ مِصَالَتِ الْأَنْجَادِ

سَارُوا لِأَبْعَدِ طَيْهِ مَعْلُومِهِ

وَلَقَدْ تَبَاعَدَ طَيْهِ الْمَرْتَادِ

حَتَّى إِذَا مَا الْقَوْمُ بَصْرَى عَايَنُوا

لَا قُوا عَلَى شَرْكَ مِنَ الْمَرْصَادِ

حَبْرًا فَأَخْبَرَهُمْ حَدِيثًا صَادِقًا

عَنْهُ وَرَدَّ مَعَاشِرَ الْحَسَادِ(۱)

۱۵- مرحوم ابن ادریس با سند خود از ابوالفرج اصفهانی نقل نموده که گوید: هنگامی که ابوطالب (علیه السلام) از خویشان خود چیزهایی مشاهده کرد که آنان با او هم آهنگ شده و موافقت نموده اند، آنان را ستود و سوابق آنان را یاد نمود و نام رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را بین آنان به میان آورد و گفت:

إذا اجتمعت يوماً قریش لمفخر

فعبد منافٍ سرّها و صمیمها

و إن حضرت أشراف عبد منافها

ففی هاشم أشرافها و قدیمها

ففیهم نبی الله أعنی محمداً

هو المصطفی من سرّها و کریمها

تداعت قریش غنّها و سمینها

ص: ۴۲

علینا فلم تظفر و طاشت حلومها(۱)

مؤلف گوید: در این دو روایت اخیر حضرت ابوطالب(علیه السلام) در اشعار خود تصریح نموده به نبوت پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و به نام او، و به اعتقاد و ایمان به او، و گوید:

«ففيهم نبی الله أَعْنَى مُحَمَّدًا

هو المصطفى من سرّها و کریمها»

و اگر کسی بازگوید: ابوطالب(علیه السلام) ایمان نداشته و کافر و مشرک بوده، او حقاً اهل عناد و دشمنی و حسد می باشد.

۱۶- مرحوم کلینی در کتاب کافی با سند خود از اسحاق بن جعفر نقل نموده که گوید: شخصی به پدرم جعفر بن محمد(علیهما السلام) گفت: این مردم می گویند: ابوطالب کافر بوده است و پدرم فرمود: دروغ می گویند، چگونه می توان او را کافر دانست در حالی که می گوید:

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا

نبيّاً كموسى خطّ في أوّل الكتب

و در سخن دیگری امام صادق(علیه السلام) فرمود:

چگونه ممکن است ابوطالب کافر باشد در حالی که می گوید:

لقد علموا أنّ ابننا لا مکذب

لدينا و لا يعبأ بقول الأباطل

و أبيض يُستسقى الغمام بوجهه

ثمّال اليتامى عصمة للأرامل(۲)

مرحوم سید بن طاووس در کتاب طرائف ص ۷۴ پس از نقل روایات و اشعاری که از ابوطالب و فرزند او امیرالمؤمنین(علیه السلام) گذشت و علاقه شدیدی که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به ابوطالب(علیه السلام) داشت و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از وفات او نیز به او دعا می کرد و برای او مرثیه سرایی می نمود گوید:

چگونه یک مسلمان عارف به مضامین روایات و اشعاری که از ابوطالب(علیه السلام) در حمایت از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده [و تردیدی در آن ها نیست] به خود اجازه می دهد که منکر ایمان ابوطالب(علیه السلام) بشود؟

سپس گوید: این در حالی است که خود اهل سنت وصیت ابوطالب به فرزند خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نسبت به ملازمت و مواظبت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده اند، که ابوطالب (علیه السلام) می گفته: محمد جز به خیر و سعادت، شما را دعوت نمی کند، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرموده: «جزاک الله یاعم خیراً» و یا فرموده: «لو کان حیاً قرت عیناه».

ص: ۴۳

۱- بحار الأنوار، ج ۳۵/۱۳۱، از کتاب الحجّه، ص ۷۹.

۲- اصول کافی، ج ۱/۴۴۸.

سپس گوید: اگر رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نمی دانست که ابوطالب(علیه السلام) مؤمن از دنیا رفته، هرگز در حق او دعا نمی کرد و نمی فرمود: اگر ابوطالب زنده بود چشم او به نبوت فرزند برادرش روشن می شد. تا این که گوید:

اگر ما هیچ دلیلی برایمان ابوطالب(علیه السلام) جز شهادت عترت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نمی داشتیم، همین بس بود برای اثبات ایمان او، چرا که اهل بیت و عترت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) از قرآن جدا نیستند، و قرآن نیز از آنان جدا نیست، و بدون شک عترت آگاه تر به باطن ابوطالب از دیگران هستند، و شیعیان اهل بیت(علیهم السلام) اتفاق و اجماع دارند بر ایمان ابوطالب(علیه السلام) و در این موضوع کتاب های فراوانی نوشته اند، و ... (۱)

بهترین اشعار درباره ابوطالب علیه السلام

قصیده مرحوم علامه آیت الله شیخ فقاہت و عرفان و اخلاق و شیفته خاندان نبوت و مرثیه سرا و مداح اهل بیت(علیهم السلام) شیخ محمدحسین اصفهانی نجفی(رضوان الله تعالی علیه)

نور الهدی فی قلب عمّ المصطفی

فی غایه الظهور فی عین الخفا

فی سرّه حقیقه الایمان

سرّ تعالی شأنه عن شان

ایمانه یمثل الواجب فی

مقام غیب الذات والکثر الخفی

ایمانه المکنون سام اسمه

إلا المطهرون لا یمسه

ایمانه بالغیب غیب ذاته

له التجلی التامّ فی آیاته

آیاته عند أولى الأبصار

أجلی من الشمس ضحی النهار

وهو کفیل خاتم النبوه

وعنه قد حامى بكلِّ قوّه

ناصره الوحيد فى زمانه

وركنه الشديد فى أوانه

عميد أهله زعيم أسرته

وكهفه الحصين يوم عسرته

حجابه العزيز عن أعدائه

وحرزه الحرّيز فى ضرائه

ص: ٤٤

فما أجلاً شرفاً وجاهها
من حرز ياسين وكهف طاه
قام بنصره النبي السامي
حتى استوت قواعد الاسلام
جاهد عنه أعظم الجهاد
حتى علا أمر النبي الهادي
حماء عن أذى قريش الكفرة
بصوله ذلت لها الجبابره
صابر كل محنه وكره
والشعب من تلك الكروب شعبه
أكرم به من ناصر وحمي
وكافل لسيد الأنام
كفاه فخراً شرف الكفاله
لصاحب الدعوه والرّساله
لسانه البليغ في ثنائه
أمضى من السيف على أعدائه
له من المنظوم والمنثور
ما جعل العالم ملاء النور
ينبئ عن إيمانه بقلبه
وإنه على هدى من ربّه

وأشرقَت أمُّ القري بنوره

وكلُّ نور هو نور طوره

وكيف لا؟ وهو أبو الأنوارِ

ومطلع الشمس والأقمارِ

مبدأ كلِّ نير وشارقِ

وكيف وهو مشرق المشارقِ؟

بل هو بيضاء سماء المجدِ

مليك عرشه أبا عن جدِّ

له السموّ كابرًا عن كابرِ

فهو تراثه من الأكابرِ

أزكى فروع دوحه الخليلِ

فياله من شرفٍ أصيلِ

بل شرف الأشراف من عدنانِ

ملاذها في نوب الزمانِ

له من السمو ما يسمو على

ذرى الصراح والسموات العلى

وكيف لا؟ وهو كفيل المصطفى

أبو الميامين الهداه الخلفا

ووالد الوصى والطيار

وهو لعمرى منتهى الفخار

بضوئه أضاءت البطحاء

لا بل به أضاءت السماء

والنير الأعظم فى سماه

مثل السهى فى النور من سيمائه

كيف؟ ومن غرته تجلى

لأهله نور العلى الأعلى

ساد الورى بمكّه المكرّمه

فحاز بالسؤدد كلّ مكرمه

بل هو فخر البلد الحرام

بل شرف المشاعر العظام

وقبله الآمال والأمانى

بل مستجار كعبه الإيمان

وفى حمى سؤدده وهيبته

تمّ لداع الحقّ أمر دعوته

ما تَمَّتِ الدعوه للمختارِ
لولاه فهو أصل دين البارى
كيف ؟ وظل الله فى الأنامِ
فى ظله دعى إلى الاسلامِ
وانتشر الاسلام فى حماه
مكرمه ما نالها سواه
رايته علت بعالى همته
كفاه هذا فى علو رتبته
مفاخرٌ يعلو بها الفخارُ
مآثرٌ تحلو بها الآثارُ
ذاك أبو طالب المنعوتُ
من قصرت عن شأنه النعوتُ
يجلُّ عن أى مديح قدره
ص: ٤٦

لكنَّه يُحيي القلوب ذكره (١)

اشعار مرحوم علامه بزرگوار شيخ عبدالحسين صادق عاملى (قدس سرّه)

لولاہ ما شدَّ أزر المسلمین ولا

عين الحنیفه سالت فی مجاریها

آوی و حامی وساوی قید طاقتہ

عن خیر حاضرہا طرّاً وبادیها

ما كان ذاك الحفاظ المرأطه أر

حام و ضرب عروق فار غالیها

بل للاله كما فاهت روائعه ال

عصماء فی کلّ شطر من قوافیها

ضاقَت بما رحبت أم القرى برسو

ل الله من بعده واسودّ ضاحیها

فانصاع يدعو له بالخیر مبتهلاً

بدعوه لیس بالمحبوه داعیها

لو لم تكن نفس عمّ المصطفى طهرت

ما فاه فوه بما فيه يُنجیها

عاماً قضی عمّه فيه وزوجته

قضاه بالحزن بیکیه و بیکیها

أعظم بإیمان مبکی المصطفى سنه

أیامها البیض أدجی من لیالیها

من صلبه انبثت الأنوار قاطبه

فالمرتضى بدؤها والذخر تاليها(۲)

مؤلف گوید: از عجائب است که اهل سنت می گویند: اشعار ابوطالب دلالت می کند که او مسلمان بوده، چرا که در مسأله اقرار فرقی بین شعر و نثر نیست، بنابراین فرقی نیست که ابوطالب بگوید: «أشهد أن محمداً رسول الله»

و یا بگوید:

ألم تعلموا أنا وجدنا محمداً

رسولاً كموسى خطّ في أوّل الكتب

و باز گروهی از اهل سنت می گویند: ابوطالب کافر و مشرک از دنیا رفته است!!! (۳)

و نیز از اشعار ابوطالب (علیه سلام) است که درباره رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید:

أمین حبيب في العباد مسوم

ص: ۴۷

۱- الغدير، ج ۸/۲۸-۲۷.

۲- الغدير، ج ۸/۲۹.

۳- بحار الأنوار، ج ۳۵/۱۵۹.

بخاتم ربّ قاهر في الخواتم ...

نبیّ أتاہ الوحی من عند ربّه

فمن قال لا، یقرع بها سنّ نادم... (۱)

از این اشعار به خوبی ظاهر می شود که ابوطالب (علیه السلام) مؤمن و مدافع رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) بوده است. و نیز از عجائب است که اهل سنّت می گویند: مأمون الرشید ابوطالب را مؤمن و مسلمان می دانست، به خاطر این که در اشعار خود گفته است:

نصرت الرسول رسول الملّیک بیض تلاً کلمح البروق

أذبّ و أحمی رسول الإله حمایه حام علیہ شفیق (۲)

و نیز از عجایب است که ابوطالب برادر خود حمزه را خطاب نموده و می گوید:

فصبراً أبا یعلی علی دین احمد ...

تا آخر اشعاری که گذشت

و نیز از اشعار مشهور ابوطالب (علیه السلام) است که خطاب به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) می گوید:

أنت النبّی محمّد

قرم أغرّ مسود (۳)

تا این که می گوید:

و لقد عهدتک صادقاً فی القول لا تتزید

ما زلت تنطق بالصواب و أنت طفل أمرد

و از اشعار مشهور او که گفته اند: او رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) را تقویت نموده و به او می گوید: دعوت خود را اظهار کن این شعر است:

لا یمنعنک من حقّ تقوم به أید تصول و لا سلق بأصوات

فانّ کفک کفی إن بلیت بهم

و دون نفسک نفسی فی الملمات

و نیز گوید: و شاید از فرزند او طالب باشد.

إذا قيل: من خير هذا الوری

ص: ۴۸

۱- - بحار الأنوار، ج ۳۵/۱۶۰.

۲- - بحار الأنوار، ج ۳۵/۱۶۲.

۳- - القرم بفتح الفاف: السيد العظيم.

قبیلاً و أكرمهم أسره؟

أناف بعد مناف أب

و فضله هاشم الغرّه

لقد حلّ مجدّ بنی هاشم

مكان النعائم و النثره

و خیر بنی هاشمٍ أحمد

رسول الإله علی فتره

و نیز گوید: و شاید از فرزند او علی (علیه السلام) باشد.

لقد أكرم الله النبی محمّداً

فأكرم خلق الله فی الناس أحمد

و شقّ له من اسمه لیجلّه

فذو العرش محمود و هذا محمّد

و نیز گوید: و شاید از فرزند او علی (علیه السلام) باشد.

یا شاهد الله علیّ فاشهد

إنّی علی دین النبی أحمد

و من ضلّ فی الدین فإنّی مهتدی

یا ربّ فاجعل فی الجنان موردی

اهل سنّت گویند:

از مجموع این اشعار تواتر قطعی به دست می آید که ابوطالب مؤمن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) بوده است،]

گرچه متعصّبین آنان مانند وهابیّین مع الأسف او را مشرک می دانند!![[\(۱\)](#)

و نیز اهل سنت گویند: علی (علیه السلام) می فرماید: پدرم به من فرمود: فرزندانم از پسر عموی خود جدا مشو تا از خطر دنیایی و آخرتی سالم بمانی و سپس پدرم گفت:

إِنَّ الْوَثِيقَةَ فِي لَزُومِ مُحَمَّدٍ

فَأَشَدُّ بِصَحْبَتِهِ عَلَيَّ يَدِيكََا

و نیز گویند: ابوطالب در حمایت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به فرزندان خود می گفت:

إِنَّ عَلِيًّا وَ جَعْفَرًا ثَقْتِي

عِنْدَ مَلَمِّ الزَّمَانِ وَ النَّوْبِ

لَا تَخْذَلَا وَ انصُرَا ابْنَ عَمِّكُمَا

أَخِي لِأُمِّي مِنْ بَيْنِهِمْ وَ أَبِي

وَ اللَّهُ لَا أَخْذَلَ النَّبِيَّ وَ لَا

يَخْذَلُهُ مِنْ بَنِي ذُو حَسْبٍ (۲)

ص: ۴۹

۱- - بحار الأنوار، ج ۱۶۵/۳۵-۱۶۲.

۲- - بحار الأنوار، ج ۱۶۳/۳۵.

و از اشعار ابوطالب (علیه السلام) که دلالت بر نهایت حمایت او از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می کند این دو بیت است. که به مشرکین با تمام وجود می گوید:

كذبتُم و بیت الله نخلی محمداً

و لَمَّا نُطَاعِن دونه و نناضل؟

و ننصره حتّی نصرع حوله

و نذهل عن أبنائنا و الحلائل؟ (۱)

مؤلف گوید: آیا کسی که در حال تقیه است و می خواهد برای حفظ و حمایت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان خود را آشکار نکند، جز این، چه باید بکند؟ که شما او را متهم به شرک و کفر نکنید!؟

اشعار معروفین از شعرای عرب درباره ایمان ابوطالب (علیه السلام)

۱- سید ابی محمد عبداله الحمزه الحسنى زیدی گوید:

حمّاه أبونا أبو طالب

وأسلم والناس لم تسلّم

وقد كان يكتّم إيمانه

وأما الولاء فلم يكتّم

۲- العلامه سید علی خان شیرازی (۲) فی الدرجات الرفیعه قال:

أبو طالب عمُّ النبیِّ محمد

به قام أزر الدین واشتدّ كاهله

ویکفیه فخرا فی المفاخر أنّه

موازره دون الأنام وکافله

لئن جهلت قومٌ عظیم مقامه

فما ضرَّ ضوء الصبح من هو جاهله

ولولاه ما قلت لأحمد دعوة

ولا انجاب ليل الغي وانزاح باطله

أقرّ بدين الله سرّاً لحكمه

فقال عدو الحق ما هو قائله

وماذا عليه وهو في الدين هضبه

إذا عصفت من ذي العناد أباطله ؟

وكيف يحلّ الذمُّ ساحه ماجدٍ

أواخره محمودةً وأوائله

ص: ٥٠

١- - بحار الأنوار، ج ٣٥/١٦٧.

٢- - أحد شعراء الغدير تأتي ترجمته إنشاء الله تعالى.

عليه سلام الله ما ذرَّ شارقُ

وما تليت أحسابه وفضائله

آيه الله سيد ميرزا عبد الهادي شيرازي (1) گويد:

ولى ندحهُ فى مدحه الندب والدال

أئمه أعدل الكتاب أولى الأمرِ

هو العلم الهادى أزين بمدحه

شعورى ويزهو فى مآثره شعرى

أبو طالب حامى الحقيقه سيد

تزان به البطحاء فى البرِّ والبحرِ

أبو طالب والخيل والليل واللوا

له شهدت فى ملتقى الحرب بالنصرِ

أبو الأوصياء الغرِّ عمُّ محمّد

تضوع به الأحساب عن طيّب النجرِ

لقد عرفت منه الخطوب محنكا

تدرع يوم الزحف بالبأس والحجرِ

كما عرفت منه الجدوب أخوا ندى

دوين سداه الغمر ملتطم البحرِ

فذا واحد الدنيا وثنان له الحيا

وقل فى سنه ثالث الشمس والبدرِ

وأنى يحيط الوصف غرَّ خصاله

وقد عجزت عن سردها صاغه الشعر

حمى المصطفى فى باس ندب ومدجج

تذلُّ له الأبطال فى موقف الكرى

فلولاه لم تنجح لطاها دعايه

ولا كان للاسلام مستوسق الأمر

وآمن بالله المهيمن والورى

لهم وثبات من يعوق إلى نسر

وجابه أسراب الضلال مصدقاً

نبئ الهدى إذ جاء يصدع بالأمر

كفى مفخراً شيخ الأباطح أنه

أبو حيدر المندوب فى شدّه الضرّ

وصلى عليه الله ما هبّت الصبا

ص: ٥١

بريائنا شيخ الأباطح في الدهر (١)

شيخ بزرگوار ما علامه اردوبادى (٢) گوید:

بشيخ الأبطحين فشا الصّلاح

وفى أنواره زهت البطّاح

براه الله للتوحيد عضباً

يلين به من الشرك الجمّاح

وعمّ المصطفى لولاه أضحى

حمى الاسلام نهباً يستباح

نضا للدين منه صفيح عزم

عنت لمضائه القضب الصفاخ

وأشرع للهدى بأساً مريعاً

تحطّم دونه السمر الرماخ

وأصحر بالحقيقه فى قريض

عليه الحقّ يطفح والصلاح

صريخه هاشم فى الخطب لكن

تزمّ لنيله الإبل الصلاخ

أخو الشرف الصراح أقام أمراً

حداه لمثله الشرف الصراخ

فلا عابّ يدنّسه ولكن

غرائز ما برحن به سجاج

فعلّم زانه خلقٌ كريمٌ
ودينٌ فيه مشفوعٌ سماحٌ
ومنه الغيثُ إمّا عمّ جذب
وفيه الغوثُ إن عن الصباحُ
مناقبُ أعيتُ البلغاءُ مدحاً
وتنفدُ دونها الكلمُ الفصاحُ
وصفو القولُ إنّ أبا عليّ
له الدينُ الأصيلُ ولا براحُ
ولكن لابنه نصبوا عداءً
وما عن حيدرٍ فضلٌ يزاحُ
فنالوا من أبيه وما المعالي

ص: ٥٢

١- الغدير، ج ٧/٤٠٤-٤٠٣.

٢- من شعراء الغدير يأتي ذكره في شعراء القرن الرابع عشر إنشاء الله تعالى.

لكلِّ محاولٍ قصداً تباحُ

وضوء البدر أبلج لا يوارى

وإن يك حوله كثر النباحُ

(وهبنى قلت: إنَّ الصبح ليْلُ)

فهل يخفى لذي العين الصباحُ؟

فدع بمتاهه التضليل قوماً

بمرتبك الهوى لهم التباحُ

فذا شيخ الأباطح فى هداه

تصافقه الإمامه والنجاحُ

أبو الصيد الأكارم من لوى

مقاديم ججاجحه وضاحُ

لهم كأبيهم إن جال سهْمُ

لأهل الفضل فائزه قداحُ

وقال لعلامه الأوحى الشيخ محمد تقى صادق العاملى من قصيده يمدح بها أهل البيت (عليهم السلام):

بسيف على قد أشيدت صروحه

كما بأبيه قام قدماً بنائه

أبو طالب أصل المعالى ورمزها

ومبدء عنوان الهدى وانتهاه

توحد فى جمع الفضائل والنهى

وضمَّ جميع المكرمات ردائه

وتنحطّ عنه رفعه هامه الشّهي

ويأرج في عرف الخزامى ثنائه

حمى الخائف اللاجى ومربع أمنة

وكعبه قصد المرتجى وغنائه

تحلّق فى جمع المكارم نفسه

ويسمو به للتيرين إباطه

أصاخ إلى الدين الحنيف ملئياً

لدعوته لما أتاه ندائه

وباع باعزاز الشريعة نفسه

فبورك قدرأ بيعه وشرائه

وقال العلامة الشريف المجلّ السيد على النقى اللكهنوى(١)

زهت أمّ القرى بأبى الوصى

ص: ٥٣

١- أحد شعراء الغدير يأتى فى شعراء القرن الرابع عشر إنشاء الله.

غداه غدا يذود عن النبي
وقام بنصره الاسلام فرداً
يراعم كل مختال غوي
يذب عن الهدى كيد الأعدى
بأمضى من ذباب المشرفي
وأبصر رشده من دين طاها
فجاهر فيه بالسر الخفي
وآمن بالإله الحق صدقاً
بقلب موحد بر تقى
بنى للسؤدد العربي صرحاً
محاطا بالفخار الهاشمي
تلقى الرشده عن آباء صدق
توارثه صفيّاً عن صفي
كأنّ الأمتها لهم أبت أن
تلدن سوى نبي أو وصي
فكان على الهدى كأبيه قدما
ولم يبرح على النهج السوي
وكان به رواء الشرع بدءاً
وتّم بنجمله الزاكي على

وقال العلامة الفاضل الشيخ محمد السماوي(1) من قصيده نشرت في آخر كتاب الحجّه ص ١٣٥ مطلعها :

فؤادى بالغاده الكاعب

غدا كُرهٌ فى يدى لاعبِ

كأنى بدائره من هوى

فمن طالع لى ومن غاربِ

بليت بمن ضربت خدرها

بمنقطع النظر الصائبِ

بحيث الصفاح وحيث الرما

ح فمن مشرفى إلى راغبى

لها منعه فى ذرى قومها

كأنَّ أباهَا (أبو طالبِ)

فخار الأبيِّ وعمُّ النبىِّ

وشيوخ الأباطح من غالبِ

ص: ٥٤

١- [١] أحد شعراء الغدير يأتى ذكره إنشاء الله. توفى (رحمه الله) فى يوم الأحد ٢ محرم سنة ١٣٧٠.

وأمنع لا يرتقى أجدل
إلى ذروه منه أو غاربِ
إذا الرافع الطرف يرنو له
يعود بتنحيه الناصبِ
تهلل طلعتة للعيو
ن كما جرّد الغمد عن قاضبِ
أقام عماد العلى سامكاً
بأربعه كالسنا الثاقبِ
بمثل (علّي) إلى (جعفر)
ومثل (عقيل) إلى (طالب)
أولئك لازمعات الرجا
ل من قالص الذيل أو ساحبِ
ومن ذا كعبد مناف يطو
ل على راجل ثمّ أو راكبِ
حمى الدين فى سيفه فانبرى
بمكه ممتنع الجانبِ
وآمن بالله فى سرّه
لأمر جليّ على الطالبِ
وصدّق (أحمد) فى وحيه
وقام بما كان من واجبِ

فكم بين مخفٍ لتصديقه

وآخر مبدٍ له كاذبٍ

لنعم ملاذ الهدى والتقى

ومنتجع الوافد الراغبِ

ومعتصم الدين في مكه

إذا الدين منفرد الصاحبِ

وما نح حوزة أهل الهدى

مدى العمر من وثبه الواثبِ

فلولاه ما طفق (المصطفى)

ينادى على المنهج اللاحبِ

ولم يعب الشرك مستظها

بيوم يضيق على العائبِ

ص: ٥٥

وللبحّاثه الفاضل صاحب التآليف القيمه الشيخ جعفر بن الحاج محمد النقدي (1) من قصيده ذكرها في كتابه (مواهب الوهاب في فضائل أبي طالب) المطبوع في النجف الأشرف في ١٥٤ صفحه مطلعها :

برق ابتسامك قد أضاء الوادى

وحيا حدودك فيه رى الصادى

قوله :

مهما تراكمت الخطوب فإنّها

تجلى متى بأبى الوصى أنادى

عبد المناف الطهر عمّ محمّد

الطاهر الآباء والأجدادِ

غيث المكارم ليث كلّ ملّمّه

غوث المنادى بدر افق النادِ

شيخ الأباطح من بصارم عزمه

بلغ الأنام لخطّه الارشادِ

دانت لديه المكرمات رقابها

وإليه ألقى الدهر فضل قيادِ

جدُّ الأئمّه شيخ أمّه أحمد

ربع الأمانى مربع الوفاذِ

سيفٌ له المجد الأثيل حمائل

وله الفخار غدى حلّى نجادِ

داعى الورى للرشد فى عصر به

لا يعرفون الناس نهج رشادٍ

وله قریش کم رأّت من معجزٍ

عرفوه فيه واحد الآحادِ

كرضاعه خير البريه أحمداً(٢)

وقبول دعوته لسقى الوادى(٣)

وبشاره الأسد الهصور بنجله

وشفائه بدعا النبي الهادى(٤)

وكلامه بالوحي قبل صدوره

وله انفجار الأرض إذ هو صادى

ص: ٥٦

١- من شعراء الغدير يأتى تفصيل ترجمته فى شعراء القرن الرابع عشر إنشاء الله، ارتحل إلى رحمه ربه الودود يوم السبت ٨ محرم ١٢٨٠ بالكاظميه ونقل جثمانه إلى النجف الأشرف .

٢- أخرج حديث هذه المكرمه شيخنا ثقة الاسلام الكلينى فى أصول الكافى ص ٣٤٤ .

٣- راجع ما أسلفناه صفحه ٣٤٥ .

٤- حديثه فى غير واحد من كتب الفريقين .

وبيوم مولد أحمد إخباره

عن حيدر الكزار بالميلاد (1)

وله على الاسلام من سنن غدت

للمسلمين قلائد الأجياد

كفل النبي المصطفى خير الوري

ورعى الحقوق له بصدق وداد

رباه طفلاً واقتناه يافعاً

وحماه كهلاً من أذى الأضداد

ولأجله عادى قريشاً بعد ما

سلكوا سبيل الغي والافساد

ورآهم متعاضدين ليقتلوا

خير البرية سيّد الأمجاد

فسطا بعزم ناله من معشر

شم الأنوف مصالت أنجاد

وانصاع يفدى أحمداً في نفسه

والجاه والأموال والأولاد

وأقام ينصره إلى أن أصبحت

تزهو شريعته بكل بلاد

أفديه من صاد لواء للهدى

يحمى لأفصح ناطق بالضاد

قد كان يعلم أنه المختار من

ربّ السماء عميد كلِّ عمادٍ

ولقد روى عن أنبياء جدوده

فيه حديثاً واضح الاسناد

وعلى به عينا على كلِّ الورى

إذ قال فيه بمطرب الانشادِ

(إنَّ ابن آمنه النبيَّ محمداً

عندى يفوق منازل الأولاد)(٢)

راعى فيه قرابته موصوله

وحفظت فيه وصيته الأجداد

يا والد الكزار والطيار

ص: ٥٧

١- راجع ما مر فى صفحه ٣٤٨، ٤٠٠.

٢- راجع ما أسلفناه ص ٣٤٤.

والأطهار أبناء النبي الهادى
كم معجز أبصرته من أحمد
باهلت فيه معاشر الحسادِ
من لصق أحجار ومزق صحيفه
ونزول أمطار ونطق جمادٍ (١)
لا فخر إلا فخر ك السامى الذى
فقأت به أبصار أهل عنادِ
إنَّ المكارم لو رأت أجسادها
عين رأتك الروح للأجسادِ
شكر الإله فعالك الغرّ التى
فرحت بها أملاك سبع شدادِ
لله همّتك التى خضعت لها
من خوف بأسك شامخ الأطوادِ
لله هيبتك التى رجفت بها
أعداء مجدك عصبه الالحدِ
لله كفك كم بها من معدم
أحييت فى الاصدار والايرادِ

وله قصيده ٤٣ بيتا يمدح بها شيخ الأباطح أبا طالب (سلام الله عليه) توجد فى كتابه مواهب الواهب ص ١٥١ مستهلها :

بالله يا قاصد الأطلال فى العلم

سلمت سلم على سلمى بذى سلمِ

مؤلف گوید: اشعار فوق و اشعار فراوان دیگری که در قرون متمادی درباره حضرت ابوطالب (علیه السلام) گفته شده است، دلالت صریح دارد بر ایمان و شخصیت بزرگ او، چرا که او خاتم الأوصیای پیامبران پیشین (علیهم السلام) بوده، و اگر کسی در این اشعار تردید نماید و بگوید: اهل غلو چنین گفته اند، هرگز نمی تواند در اشعار شخص ابوطالب و اشعار فرزند او امیرالمؤمنین (علیهما السلام) تردیدی پیدا کند، و در جمیع این اشعار چه اشعار شخص ابوطالب و چه اشعار دیگران، شهادت به ایمان حضرت ابوطالب داده شده است.

اشعار فارسی درباره حضرت ابوطالب (علیه السلام)

اشاره

مرا ریخت ساقی از آن می به ساغر

که وصل است خمخانه آن به کوثر

ص: ۵۸

۱- أشار شاعرنا (النقدی) بهذا البيت إلى أربع مكررات لرسول الله (صلى الله عليه و آله) شاهدها شيخ الأبطح أبو طالب، مر حدیثها صفحه ۳۳۶، ۳۶۲، ۳۴۵، ۳۹۶.

می کوثری نشأه آن بهشتی است
که از آن شود جوهر جان معطر
از این باده گردد سر هر کسی سبز
دماغ هر آن کس از این می شود تر
اگر خار بن ناز و سنبل برآرد
اگر بید بن لوز و خرما دهد بر
اگر معنی آرد بود شیره جان
اگر لفظ سازد شد مُشکِ اَدْفَر
محبت سرشت این دل من که حق ساخت
به آب ولایت گلم را مخمّر
مبادا نشینی حزین و پریشان
مبادا که عمرت شود طی مکدر
غنیمت شمر فرصت و لطف ساقی
که داری می جاودانی به ساغر
که گر لطف بهتر که باشد دو بالا
که گر می از این مست بهتر مکرر
سخن سنج ای طبع شیرین تکلم
هما دولت ای طبع طاوس پیکر
تو را بخت یار است و اقبال همراه
که داری زبانی چو قمری نواگر

چو بلبل به گلشن در آنغمه پرداز
چو طوطی به محفل فرو ریز شکر
کلامت کن از لفظ شیرین مزین
بیانت کن از نورِ معنی منور
بگو مدحت باب و جدّ امامان
شجاع شجاعان عموی پیمبر
ابوطالب آن سرور و شیخ بطحا
که بود از عرب از نژادی مطهر
هم او بود در قوم خود فرد و ممتاز
به عامل قریش از عرب بود اگر سر
نه چون او کسی در بزرگی سر آمد
نه مانند او کس شجاع و دلاور
ز رتبت خداوند و سالار مکه
ز دولت زبانزد چنان سکه بر زر

کلید حرم از درایت به دستش

سقاییت بر او از کفایت مقوّر

ز بیمش به چشم عدو خواب هیهات

که شمشیر او بود مرگی مصوّر

همین منزلت بس مر او را که او بود

بزرگ عشیره، کفیل پیمبر

زبان آوری بی قرین چشم بد دور

سخن آوری فرد، الله اکبر

ز مدح محمّد کلامش شکر ریز

دلاویز لفظش چو قند مکرر

نبی در پناهش به ترویج دین، گرم

که او بود حصنی چو سدّ سکندر

اگر او نمی کرد شب پاسداری

نمی خفت راحت پیمبر به بستر

ابوطالب از صدق ایمان نبی را

برافراشت چتر حمایت چو بر سر

پیمبر توانست با نور تبلیغ

کند دین خود بر جهان سایه گستر

ابوطالب از موضع عزّ و جاهش

کمک کرد بر دین پور برادر

به عونش نبی کرد عرض رسالت
نگر منزلت را، بین شوکت و فز
هم او بود بهر نبی بهترین عم
هم او بود در کار او یار و یاور
به یمن مددهای او شد که احمد
ز انوارش امّ القرای شد منور
به جز او در آن روزهای رسالت
چه کس داشت تاب دفاع از پیمبر
نکرد او ز احمد مگر سرپرستی
چنین رتبه جز او که را شد میسر
ز دیوان او فضل او جستجو کن
ز اشعار او پی به ایمان او بر
بین تا چه از خویش بنهاده بر جا
نگر تا چه بر دین خود کرده محضر

که هر مصرعش دوست را تُنگِ شکر

که هر بیتِ آن خصم را نیشِ نشتر

بلیغ و شجاعی چو او می تواند

که فرزندی آرد همانند حیدر

بنه (۱) دشمنان رسول و وصی اش

به جانشان ز حقد و حسد افتد آذر

گرفتم که از جهل و غفلت مُعاند

گرفتم که خصم بداندیش کافر

نخواهد که داند، چه حقّ و چه باطل

نیارد تمیز خَزَف را ز گوهر

ندارد اگر تاب خورشید خفّاش

چه باکی بر شوکت مهر خاور

گریزد گر از بوی خوش مغز کُنّاس

چه بر نافه چین، چه بر مشک اذفر

ابوطالب ای حامی و یار احمد

دلیر مجاهد، ادیب سخنور

به صبح بلاغت تویی مهر رخشان

به شام جهالت تو ماهی منور

دعا کرد احمد به حقّت، دگر من

چه گویم که می باشم از ذره کمتر

غرض شکر باری تعالی است کو ساخت

گل ما به آب ولایت مخمّر

قسیم عدویت همان غبن دائم

نصیب محبت همان حظّ او فر

هم این یک مؤید به جنت مخلد

هم آن یک به فی الدّرك اسفل مقرّر

ز «صاعد» این چامه آن فیض عظمی

زهی گر قبول افتد از این ثناگر

که ماناد بر دفتر دهر جاوید

که سازد مرا سرخ رو روز محشر(۲)

ای ابوطالب بگو جان ها فدایت می کند

ص: ۶۱

۱- بینه: رها کن

۲- سخنی چند پیرامون حضرت ابوطالب (علیه السلام)، ص ۲۵۲۰

ای که تمجید از فداکاریت یزدان می کند
گر تو مخفی داشتی ایمان خود را، کردگار
خانه ات را پایگاه عشق و ایمان می کند
ای ابوطالب تو عمران و علی موسای توست
اینکه خدمات بر درش موسی بن عمران می کند
فی المثل احمد چو موسی و علی هارون اوست
سرپرستی زین دو را حق بر تو احسان می کند
ای ابوطالب چنان کز مصطفی یاری کنی
این علی یاری از او با تیغ بران می کند
گر تو در باطن حمایت از پیمبر می کنی
او به ظاهر یاری از ختم رسولان می کند
گر تو تا سر حدّ امکان می کنی یاری ز دین
او طرفداری ز دین ما فوق امکان می کند
آن بنایی را که با دست نبی و ز جهد تو
پایه ریزی شد علی تحکیم بنیان می کند
این علی بر آرزوهایت تجسم می دهد
این علی تبلیغ حق ترویج قرآن می کند
پایه های بت پرستی را براندازد ز بن
روزگار بت پرستان را پریشان می کند
پرده های جهل را از هم بدرّد بود و تار

کاخ های شرک را با خاک یکسان می کند(۱)

و دیگری گوید :

تو بر اسلام و قرآن پاسداری ای ابوطالب

تو امت را مدال افتخاری ای ابوطالب

تو عمّ احمد و باب علی جدّ امامانی

سرا پا آیت پروردگاری ای ابوطالب

سلیل چارم و پنج حسّ و هفت آبایی

تو جدّ امجد هشت و چهاری ای ابوطالب

گل گلخانه عبدالمطلب، نخل توحیدی

خلیل الله را خود یادگاری ای ابوطالب

تو عمرانی، تو ایمانی، ز جان حامی قرآنی

ص: ۶۲

۱- سخنی چند پیرامون حضرت ابوطالب (علیه السلام)، ص ۲۶.

تو بر پیغمبر اسلام یاری ای ابوطالب

توی استاد دانشگاه ایثار و جوانمردی

کلاس عشق را آموزگاری ای ابوطالب

برای انهدام دشمنان دین و پیغمبر

تو اهل رزم و مرد کارزاری ای ابوطالب

مشام اهل ایمان را چنان عطر گلی اما

به چشم خصم قرآن همچو خاری ای ابوطالب

چسان مدح تو را گویم، ره عشق تو را پویم

تو ممدوح خدای کردگاری ای ابوطالب

«فریور» را بده رخصت که تا گوید به هر فرصت

صفای بیت بیت این اشعاری ای ابوطالب(۱)

اشعار ابن ابی الحدید معتزلی

فلولا ابوطالب و ابنه

لما مثل الدین شخصاً و قاما

فذاک بمکّه آوی و حامی

و هذا بیثرب جس الحماما

تکفل عبد مناف بأمر

و أودی فکان علیّ تماماً

فلله ذا فاتحاً للهدی

و لله ذا للمعالی ختاماً

و ما ضرَّ مجد أبي طالب

جهولٌ لغا أو بصيرٌ تعامى

كما لا يضِرُّ إياه الصبا

ح من ظن ضوء النهار الظلامه (۲)

ترجمه بعضی از ابیات فوق

اگر بوطالب و پورش نبودی

جهان را کی به آیین بر فزودی

که بوطالب به مکه رایت افراشت

علی آن را به یثرب نیک برداشت

ز تیغ ذوالفقار جان شکارش

نکو گردید این دین کار و بارش (۳)

ص: ۶۳

۱- سخنی چند پیرامون حضرت ابوطالب (علیه السلام)، صص ۱۸.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۱۴/۸۴.

۳- سروده دکتر سید امیر محمود انوار: «ابوطالب» نوشته باقر قربانی، ص ۱۰.

چه کسانی حضرت ابوطالب (علیه السلام) را متهم به شرک و کفر کرده اند؟

غاصبین خلافت و پیروان آنان برای تثبیت خلافت غاصبانه آنان و مشروعیت دادن به آن، جنایاتی را مرتکب شدند:

۱- آنان از همان اول نقل حدیث را ممنوع نمودند، تا سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بین مردم منتشر نشود و به فراموشی سپرده شود.

۲- از ابن عباس و ابن مسعود خواستند که قرآن را با آنچه از سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده اند

تفسیر نکنند، و تنها ظاهر قرآن را برای مردم بخوانند و ترجمه کنند تا حقایق پنهان بماند، و اسرار و بطون و تأویلات قرآن فرموش شود، و مردم به حقایق دین پی نبرند، از این رو آنان خدا را جسم دانستند و گفتند: آیه «وَجَاءَ رُبُّكَ وَالْمَلَكُ صَيْفًا صَفًّا» (۱) دلالت می کند که خداوند در قیامت دیده می شود، و یا آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (۲) را ترجمه کردند و گفتند: خداوند در بالای عرش نشسته و آنجا یک صندلی بزرگی قرار دارد و خدا بر روی آن نشسته است، همین معنا را آنان در مسجد الحرام به من گفتند و چون من به آنان گفتم: این کفر و شرک است. آن شیخ سنی به من گفت: ظاهر آیه همین است و من به او گفتم: آیا آن خدایی که تو می گویی بالای عرش نشسته در اینجایی که ما هستیم حضور دارد؟ و او مبهوت شد و من گفتم: تو خلاف قرآن حرف می زنی، چرا که قرآن می فرماید: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (۳) یعنی شما هر کجا باشید خداوند با شماست، و نیز میفرماید: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (۴) یعنی خداوند از رگ گردن به شما نزدیک تر است. پس او من را متهم نمود و گفت: شما قرآن را تحریف می کنید و ... و من گفتم: قرآن ما با قرآن شما فرقی ندارد.

۳- آنان تاریخ اسلام را نیز محدود به ماجراهای جنگ ها نمودند و زیادی از حقایق را آشکار نکردند، و اگر ائمه معصومین (علیهم السلام) حقایق تاریخی را بیان نمی کردند، ما از تاریخ واقعی اسلام آگاهی پیدا نمی کردیم. از سویی تاریخ نویسان اکثراً از اهل سنت بوده اند، و شیعیان در اثر تقیّه جرئت نوشتن تاریخ را نداشته اند.

۴- آنان کتب شیعه را ممنوع و گمراه کننده معرفی کردند، و اکنون نیز کتاب های شیعه در مکه و مدینه و امثال آن ها ممنوع است، و در کتابخانه های آنان وجود ندارد، در حالی که کتاب های اهل سنت بین ما آزاد است و مردم به آن ها دسترسی پیدا می کنند.

۵- کتب روایی و تفاسیر شیعه که حاوی روایات اهل البیت (علیهم السلام) است، بین آنان ممنوع است، البته آنان می گویند: ما اهل البیت (علیهم السلام) را دوست می داریم و سخنانشان را می پذیریم و لکن به شما اعتقاد نداریم و شما را صادق نمی دانیم. و البته در روغ می گویند.

۶- آنان شیعیان اهل البیت (علیهم السلام) را کافر و مشرک و نجس و مجوسی و ... می دانند، و مردم را از تماس با شیعه منع می کنند، و شیعه را رافضی و خبیث خطاب می کنند، و همه این کارها برای این است که

١-- فجر / ٢٢.

٢-- طه / ٥.

٣-- حديد / ٤.

٤-- ق / ١٦.

حقایق برای مردم روشن نشود، و اگر کسی از اهل سنت به خیانت های آنان پی ببرد و شیعه بشود، او را اعدام می کنند و می گویند: او مرتد شده است!!

۷- تغییر سیره ی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) توسط غاصبین خلافت و حکام بنی امیه و حامیان آنان یک امر مسلم و یقینی است، و شروع آن از زمان خلیفه اول و دوم بوده که نقل حدیث و سیره ی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و سخنان او ممنوع گردیده، و در زمان حکام بنی مروان و بنی امیه تشدید شده است.

زبیر بن بکار ملعون در کتاب «الموفقیات» خود گوید: سلیمان بن عبدالملک بن مروان در سال ۸۲ هجری به مکه رفت، و به ابان بن عثمان بن عفان دستور داد تا سیره ی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و جنگ های آن حضرت را برای او بنویسد، و ابان به او گفت: «سیره ی آن حضرت نزد من است، و من به طور صحیح از کسی که به او اعتماد داشته ام گرفته ام» و سلیمان بن عبدالملک دستور داد تا ده نفر از کتاب آن را بر روی کاغذ بنویسند، و چون نوشتند و به او دادند، دید که در آن قصه ی عقبین حجه الوداع و جنگ بدر نوشته شده، و او را خوش نیامد، و ابان به او گفت: ای امیر ما نباید از بیان حق خودداری کنیم، و سلیمان گفت:

ما را حاجتی به آن نیست، جز آن که از امیرالمؤمنین یعنی عبدالملک بن مروان اجازه بگیرم چرا که ممکن است او مخالف انتشار آن باشد، از این رو دستور داد نوشته ها را پاره کردند، و چون به پدر خود عبدالملک خبر داد او گفت: برای چه تو سراغ چیزی رفتی که فضیلتی در آن برای ما نبوده، و تو می خواهی مردم شام را به چیزی آگاه کنی که ما نمی خواهیم از آن آگاه شوند؟ و سلیمان گفت: به همین خاطر من دستور دادم آن ها را پاره کنند. (۱)

مؤلف گوید: علت پاره کردن و سوزاندن آن تاریخ این بوده که در آن تاریخ مناقب بنی هاشم و در رأس آن ها مناقب علی بن ابیطالب(علیهما السلام) وجود داشته است از این رو هر گاه آنان به حدیثی برخورد می کرده اند که نامی از علی بن ابیطالب(علیهما السلام) و فضائل او در آن آمده بود، آن را از بین می بردند و محو می کردند.

ابوالفرج اصفهانی گوید: یکی از استنادهای بنی امیه به نام «خالد قسری» از یکی از راویان سیره خواست که سیره ی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) را برای او بنویسد، و آن کاتب گفت: آیا اگر در آن به فضائل علی بن ابیطالب(علیهما السلام) برخورد کنم چه کنم؟ خالد گفت: آن را ننویس، جز آن که او را در قعر جهنم بیابی. (۲)

مؤلف گوید: آیا با این بغض و کینه و دشمنی نسبت به علی بن ابیطالب(علیهما السلام) کسی انتظار دارد که آنان نسبت به پدر او ابوطالب(علیه السلام) احترام کنند، و او را مؤمن بدانند!!

آری این وضع تاریخ و سیره بوده در زمان حکام بنی امیه نسبت به علی بن ابیطالب(علیهما السلام) که او را خلیفه چهارم می دانند، تا چه رسد به وضع حال پدر او که به او اعتقادی ندارند، و او را کافر و مشرک و اهل آتش می دانند.

١- - الموفقیات للزبیر بن بکار، ص ٣٢٣-٣٢٢.

٢- - اغانی ابوالفرج اصفهانی، ج ٢ ص ٢٢، فصول المهمه ابن صباغ مالکی، ج ١/٥٣.

۸- تغییر سیره ی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان حکام بنی عباس نیز حقایقی را محو نمود و باطل هایی را به اسم سیره ی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) برقرار کرد، آری پس از نوشتن سیره ی جدید در زمان عبدالملک بن مروان که در حقیقت او سیره ی محمدیه و علویّه این آیین را دگرگون نموده و سرمایه های ارزشمند این امت را آتش زده، و بیعت آن دو عقبه و معرکه ی بدر را که آیات قرآنی نیز به آن ها اشاره داشت تغییر داده، بنی عباس و حکام جائز و منافق و بدتر از بنی امیه آنان نیز آمدند، و سیره محمد بن اسحاق را که لقب شیخ کتاب سیره را به خود گرفته بود، دایر نمودند و تاکنون برقرار مانده و سیره های دیگر از او گرفته شده است. (۱)

در سیره ابن سعد آمده: « محمد بن اسحاق کسی بود که تاریخ و سیره و جنگ های رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) را نوشت، و از مدینه خارج شد، و کسی جز ابراهیم بن سعد از او روایت نکرد، و ابن اسحاق نزد منصور دوانیقی آمد و باز جنگ های رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) را زیر نظر او نوشت. و اهل کوفه از آن اطلاع یافتند، و بعد از محمد بن اسحاق، ابن هشام آمد، و سیره ی تازه ای نوشت. [مطابق خواسته ی ملوک زمان]. (۲)

مظلومین تاریخ کیانند؟

مؤلف گوید: از آنچه گذشت ظاهر شد که حضرت ابوطالب(علیه السلام) بیشتر عمر خود را صرف دفاع از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نمود، و خشم کفار و مشرکی مکه را تحمل کرد، او طعنه ها و رنج های شعب را پذیرفت، در حالی که مشرکین مکه، او و بنی هاشم را تحریم سیاسی و اقتصادی و فرهنگی نمودند، و با این حال او حمایت خود را در قالب شعر و نثر از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) دریغ نمود، و سخت مقابل مشرکین ایستاد و از جان آن حضرت حفاظت کرد، او فرزندان خود امیرالمؤمنین(علیه السلام)

و جعفر را امر نمود که به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان بیاورند و او را تصدیق کنند و با او نماز بخوانند، و در حقیقت ابوطالب(علیه السلام) دار و ندار خود را صرف حمایت از پیامبر خدا و آیین او نمود. و در آخرین لحظات عمر خود نیز، فرزندان و خاندان خود را به حمایت از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) وصیت کرد، و مع الأسف با همه ی این اوصاف اهل سنت او را کافر و مشرک می دانند.

آری مردمی که فرزند او علی بن ابیطالب(علیهما السلام) که عزیزترین و محبوب ترین افراد نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بود را با قلم ها و تبلیغات خود به امر حکام بنی امیه و بنی عباس بدترین مردم معرفی نمودند، و با سب و دشنام به او به خدای خود تقرب جستند، چگونه امکان دارد رعایت حق پدر او ابوطالب(علیه السلام) را بکنند؟! بنا بر این تنها امیرالمؤمنین(علیه السلام) مظلوم تاریخ نبود بلکه پدر او ابوطالب و فرزندان او ائمه ی طاهرین(علیهم السلام) نیز مظلومین تاریخ بوده اند، و هر انسان منصفی این حقیقت را باور می کند، و این باور، علمای شیعه را واداشت تا از ابوطالب(علیه السلام) حمایت کنند و کتاب های فراوانی درباره ی او بنویسند مانند:

۱- - السیر و المغازی لابن اسحاق تحقیق سهیل زکارالمقدمه، ص ۹ دارالفکر

۲- - سیر اعلام النبلاء از ذهبی، ج ۷/۴۸ ف ط موسسه الرساله.

- ١- كتاب ابوطالب از «باقر قربانی زرین»
- ٢- ابوطالب آموزگار پاسداری «فارسی»
- ٣- ابوطالب تجلّی ایمان «فارسی»
- ٤- ابوطالب چهره درخشان قریش «فارسی»
- ٥- ابوطالب عمّ الرسول و كافلة «عربی»
- ٦- ابوطالب عملاق الإسلام الخالد «عربی»
- ٧- ابوطالب كفیل الرسول «عربی»
- ٨- ابوطالب مظلوم تاریخ «فارسی»
- ٩- ابوطالب یگانه مدافع اسلام «فارسی»
- ١٠- اسنی المطالب فی نجاه ابی طالب «عربی»
- ١١- الحجّه علی الذاهب الی تكفیر أبی طالب «عربی»
- ١٢- الدرّه الغرّاء فی شعر شیخ البطحاء «عربی»
- ١٣- الروض التزیه فی الاحادیث الی رواها ابوطالب عن ابن اخیه «عربی»
- ١٤- الشهاب الثاقب لرجم مكفّر ابی طالب «عربی»
- ١٥- القول الواجب فی ایمان أبی طالب «عربی»
- ١٦- الیاقوته الحمراء فی ایمان سیّد البطحاء «عربی»
- ١٧- ایمان ابی طالب «شیخ مفید» «عربی»
- ١٨- بغیه الطالب فی ایمان ابی طالب و حسن خاتمه «عربی»
- ١٩- بغیه الطالب فی بیان أحوال أبی طالب «عربی»
- ٢٠- بغیه الطالب لإیمان ابی طالب «عربی»

٢١- بلوغ المآرب فى إسلام أبى طالب «عربى»

٢٢- ديوان شيخ الأباطح أبوطالب «عربى»

٢٣- زندگى پرافتخار حضرت ابوطالب «فارسى»

٢٤- زهره الأدباء فى شرح لامئيه شيخ البطحاء «عربى»

٢٥- study on the lif of Abotaleb

٢٦- سخنى چند پيرامون حضرت ابوطالب «فارسى»

٢٧- سئدالبطحاء «عربى»

٢٨- سئد قریش «عربى»

٢٩- شيخ الأبطح أو أبوطالب «عربى»

٣٠- طلبه الطالب فى شرح لامئيه أبى طالب «عربى»

٣١- غايه المطالب فى ايمان أبى طالب «عربى»

٣٢- غايه المطالب فى شرح ديوان أبى طالب «عربى»

٣٣- فضل أبى طالب و عبدالمطلب و عبدالله أبى النبى «عربى»

٣٤- فيض الواهب فى نجاه أبى طالب «عربى»

ص: ٦٧

۳۵- محبوب الرغائب فی ترجمه أسنی المطالب «عربی»

۳۶- مقصد الطالب فی احوال اجداد النبی و عمه ابی طالب «عربی»

۳۷- منیه الراغب فی ایمان أبی طالب «عربی»

۳۸- منیه الراغب مستدرک دیوان سید الأباطح ابوطالب «عربی»

۳۹- منیهالطالب فی حیاة أبی طالب «عربی»

۴۰- مواهب الواهب فی أبی طالب

«عربی»

۴۱- اول من اسلم ، از نویسنده «فارسی»

اسراری در باره ی حضرت ابوطالب(علیه السلام)

ممکن است کسی بگوید: برای چه حضرت ابوطالب(علیه السلام) ایمان خود را پنهان می کرده است؟ و اگر ایمان خویش را پنهان نمی کرد چه می شد؟ در پاسخ این سؤال باید گفت: چند چیز می تواند علت آن باشد:

۱- او به دستور رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) عمل نمود که به او فرمود: «... فإِن دَخَلتَ مَعی فیه و إِلا فاکتُم عَلَیَّ» یعنی، اگر داخل در اسلام و آئین من شدی باید همه چیز را نسبت به من از مردم پنهان نمایی.

۲- قدرت حضرت ابوطالب(علیه السلام) و سمت سیادت او بین اهل مکه با اظهار ایمان هرگز باقی نمی ماند، و مشرکین دیگر به او اعتنایی نمی کردند، و از او پیروی نمی نمودند و در آن صورت ابوطالب(علیه السلام) نمی توانست حامی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) باشد.

۳- حضرت ابوطالب با آن فراستی که داشت، و او را شیخ الأبطح و زعیم بنی هاشم می دانستند و سقاییت حاج و عمارت مسجدالحرام به دست او بود، به خوبی می دانست که اگر سمت سیادت و زعامت او نباشد، کسی از او اطاعت نمی کند، و او نمی تواند حامی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) باشد، از این رو او پای بندی خود به آیین ابراهیمی(علیه السلام) را نیز از قبل آشکار نکرده بود، و مردم مکه فکر می کردند، او نیز مانند آنان بت ها را می پرستد.

او به قدری نزد اهل مکه عزیز و صاحب منزلت و کرامت بود که اگر ضیافتی می کرد، مردم قریش به احترام او از ضیافت خودداری می کردند، چنان که در کتاب «الجوهرة لبری» ج ۲ ص ۱۳۳ آمده است.

۴- اگر حضرت ابوطالب(علیه السلام) به جای کتمان ایمان، همه چیز خود را علنی و آشکار می نمود، چه می شد؟ البته معلوم

است که در آن صورت او همانند رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) گرفتار مشرکین مکه می شد، و آنان همان تصمیم هایی که برای رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) گرفتند، برای او نیز می گرفتند، و بنی هاشم دو دسته می شدند برخی موافق او می بودند و برخی با او مانند بقیه ی اهل مکه مخالف او می شدند، و با این وضع حضرت ابوطالب(علیه السلام) نمی توانست آنان را امر به حمایت از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) نماید، و در یک کلمه حضرت ابوطالب(علیه السلام) سیادت خود را از دست می داد و مانند رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) گرفتار آزار مشرکین می شد، و لکن او با آن زکاوت و عقل و تدبیری که داشت چنین کاری نزد او صحیح و معقول نبود، از این رو عزّت خود را حفظ نمود

و ایمان خویش را کتمان کرد و از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حمایت نمود، جزاء الله عن الإسلام و عن النبی و آله (صلی الله علیه و آله و سلم) و عن جمیع المسلمین خیر الجزاء.

روایت شده که برخی از اشراف مکه نزد ابوطالب آمدند و گفتند: شما محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به ما بده تا او را بکشیم و ما به جای او جوان زیبایی مانند «عمار بن ولید» را به شما می دهیم.

و حضرت ابوطالب (علیه السلام) به آنان فرمود: «أقتلون ابن أخی و أغذولکم ابنکم إن هذا لعجب» یعنی، آیا من فرزند شما را بگیرم و بزرگ کنم و شما فرزند برادر مرا بگیرید و بکشید؟! این چیز شگفت آوری است. از این رو مشرکین گفتند: پس ما را چاره ای جز ترور محمد و کشتن او نیست. از این رو چون شب فرارسید و حضرت ابوطالب (علیه السلام) رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را نیافت و هراس پیدا کرد، که شاید مشرکین او را کشته باشند، و جوانان بنی عبد مناف و بنی زهره و دیگران از بنی هاشم را جمع نمود و دستور داد هر کدام آنان اسلحه ای با خود داشته باشند و به جستجوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفت، و چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را دید، به او گفت: «این کنت یابن أخی؟ أکنت فی خیر؟» و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «نعم و الحمد لله» و چون صبح شد، با جوانان بنی هاشمی به جلسات قریش وارد شد و فرمود:

«به من چیزهایی از شما رسیده است، به خدا سوگند اگر کسی از شما خدشه ای به فرزند برادر من وارد کند، من احدی از شما را باقی نخواهم گذارد، و همه شما را خواهم کشت»

پس قریش از او عذرخواهی نمودند و گفتند: شما سید و آقا و افضل ما هستید و ما هرگز اسائه ی ادبی به او نخواهیم نمود. و ابوطالب (علیه السلام) در این حادثه فرمود:

منعنا الرسول رسول الملک

ببيض تلاً مثل البروق

أذب و أحمی رسول الإله

حمایه عمّ علیه شفیق (۱)

و حافظ عراقی در این باره گوید:

ثمّ مشّت قریش الأعداء

إلی أبی طالب إذ یشاء

من ابنه محمد فی سبهم

و سبّ دينهم، و ذكر عيهم

في مرّه و مرّه و مرّه

و هو يذبّ، و يقوى أمره

في آخر المرّات قالوا: أعطنا

محمّدا و خذ عماره ابننا

بدله، قال: أردتم أكفل

ص: ٦٩

١- ديوان شيخ الأبطح، ص ٢٤.

ابنکم، و أسلم ابني يقتل

ثم مضى يجهر بالتوحيد

و لا يخاف سطوه العبيد(۱)

خلاصه سخن درباره ی ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام

از آنچه گذشت ظاهر شد که دوست و دشمن به اسلام ابوطالب و حمایت او از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) پی بردند، و خداوند پیامبر خود را به وسیله ی عبدالمطلب و ابوطالب و خدیجه و امیرالمؤمنین(علیهم السلام) حفظ نمود و او آیین خود را در مرکز شرک برقرار کرد، و خداوند مکه را بدون خونریزی برای او فتح نمود و سپس دولت و حکومت او را در مدینه برپا کرد و این همان وعده ایست که خداوند در قرآن به بندگان خود داده و می فرماید:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»

یعنی، خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که قطعاً آنان را حکمرانان روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه دار خواهد ساخت و ترسشان را به امتیّت و آرامش مبدّل خواهد کرد، آنان تنها مرا می پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت.

بنابراین یکی از اسباب برقراری دین اسلام وجود حضرت ابوطالب(علیه السلام) و حمایت های او از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است، و لکن مع الأسف برخی از علمای اهل سنت او را مشرک و اهل آتش می دانند، در حالی که او همان گونه که گذشت، اولاً همسر فاطمه بنت اسد بوده و فاطمه بنت اسد از مومنات و سابقات در ایمان است و در آیین اسلام سلطه کافر بر مسلمان جایز نیست، و فاطمه بنت اسد کسی است که خداوند او را به داخل کعبه راه داده و او فرزند خود امیرالمؤمنین(علیهما السلام) را در داخل کعبه به دنیا آورده است، و چگونه ممکن است شوهر او کافر باشد؟! از سویی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فراوان به عموی خود عشق می ورزیده، همان گونه که ابوطالب(علیه السلام) نیز به فرزند برادر خود رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) عشق می ورزیده، و مهم تر از همه ی اینها اعتراف ابوطالب به حقانیت اسلام و نبوت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بوده، بویژه در آخر عمر خود، چرا که هر کسی آنچه در باطن دارد، در آخر عمر خود اظهار می کند، و او در آخر عمر خود به کسانی که از قریش و از بنی هاشم اطراف او بودند فرمود:

«یا معشر قریش أنتم صفوه الله من خلقه و قلب العرب، فیکم المطاع و فیکم المقدم الشجاع،...»

تا این که فرمود:

«وإني أوصيكم بمحمد خيراً فإنه الأمين في قریش، والصدیق فی العرب، و هو الجامع لكل ما أوصيتكم [یعنی الفضائل و مکارم

الأخلاق] وقد جاءنا بأمر: قَبِلَهُ الْجِنَان، وأنكره اللسان مخافه الشنآن، وأيم الله كَأَنِّي

ص: ٧٠

١- نظم الدرر مخطوط يوجد في مكتبه اسد بدمشق رقم، ١٨٨٥٥.

أنظر إلى صعاليك العرب وأهل الأطراف والمستضعفين من الناس قد أجابوا دعوته، وصدّقوا كلمته، وعظّموا أمره،...» تا این که فرمود:

« يا معشر قريش ! ابن أبيكم، كونوا له ولاء ولحزبه حماه والله لا يسلك سبيله أحد إلا رَشَد، ولا يأخذ أحدٌ بهداه إلا سعد، ولو كان لنفسى مدّه وفي أجلى تأخير، لكففت عنه الهزاهز، ولدافعت عنه الدواهي.»

ثمّ قال لبنى هاشم خاصّه وأحلافهم من قريش: «إنّ محمّداً نبىّ صادق، وأمّين ناطق وإنّ شأنه اعظم شأنٍ ومكانه من ربّه أعلى مكان فأجيبوا دعوته واجتمعوا على نصرته و راموا عدّوه من وراء موضته فإنّه الشرف الباقي لكم طول الدهر».

و سپس اشعار ذیل را انشا نمود:

أوصى بنصر النبيّ الخیر مشهده

علياً ابني وعمّ الخیر عباسا

وحمزه الأسد المخشّي صولته

وجعفرأ أن يذودا دونه الناسا

وهاشماً كلّها أوصى بنصرته

أن يأخذوا دون حرب القوم أمراسا

كونوا فداءً لكم أمّی وما ولدت

من دون أحمد عند الروع أتراسا

بكلّ أبيض مصقول عوارضه

تخاله في سواد الليل مقباسا(۱)

از این اشعار روشن می شود که اولاً- حضرت ابوطالب(علیه السلام) دارای ایمان به خدا و نبوت فرزند برادر خود حضرت محمّد(صلی الله علیه و آله و سلّم) بوده است، و آرزو می کرده که زنده می بود و او را یاری می نمود.

و ثانیاً: از همه ی فرزندان و خویشان و بنی هاشم و غیرهم خواسته که از آن حضرت بعد از او حمایت کنند و این برای آنان سربلندی و افتخار می داشته، و نام چند نفر را بالخصوص برده مانند: علیّ و عباس و حمزه و جعفر و بنی هاشم و از آنان خواسته که جان خود را در حمایت از این پیامبر امین و صادق فدا کنید، و از این اشعار نیز ظاهر می شود که حضرت ابوطالب(علیه السلام) هنگام مرگ، بر جان رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) هراس داشته است، و به خوبی فهمیده بوده

که بعد از او رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حامی نخواهد داشت، از این رو بعد از رحلت ابوطالب و خدیجه جبرائیل آمد و به آن حضرت گفت: حامیان تو رفتند، و تو باید به مدینه هجرت نمایی.

و ثالثاً: از این توصیه ها ظاهر می شود که حضرت ابوطالب (علیه السلام) ایمان کامل به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) داشته، و این توصیه ها را در چنین وقتی وظیفه ی دینی خود می دانسته است.

ص: ۷۱

۱- الغدیر، ج ۷/۴۰۰ ف عن ضیاء العالمین.

خلاصه این که علمای شیعه و منصفین از علمای اهل سنت می گویند: حضرت ابوطالب (علیه السلام) در باطن ایمان به خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) داشته و لکن ایمان خود را به زبان جاری نمی کرده و شهادتین را نمی گفته است، و لکن با اعمال و حمایت های خود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و با توصیه ی به فرزندان و خویشان خود نسبت به حمایت از او و با اعتراف عملی به نبوت و پیامبری او، از او حمایت کرده است، بلکه او با هر چه در توان خود داشته از او حمایت کرده، و حمایت ها و توصیه ها، شهادت عملی او بوده به نبوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم).

و لکن دشمنان او از مخالفین و اهل سنت می گویند: او با شرک و کفر از دنیا رفته و اهل آتش می باشد، و عجیب ترین سخنان آنها، سخن ابن کثیر است که می گوید: خداوند حکم کرده و تقدیر نموده که او کافر از دنیا برود و داخل آتش بشود!!

مؤلف گوید: ای کاش ما می دانستیم این عالم سنی از کجا دانسته خداوند چنین تقدیر و حکمی را فرموده است؟! جز این که باید گفت:

«وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۱)

نزول آیه «فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»

حق این است که هنگام نزول آیه «فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» (۲)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دعوت خویش را عمومی نمود و ابوطالب (علیه السلام) و فرزند خود امیرالمؤمنین (علیهما السلام) را امر به حمایت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کرد و فرمود: «أَلَا تَرَى إِلَى مُحَمَّدٍ مَا يَقُولُ؟» یعنی فرزندم آیا نمی بینی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) چه می گوید؟!

و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پاسخ پدر عرضه داشت:

«يَا أَبُهِ إِنَّ مُحَمَّدًا لَصَادِقٌ فِيمَا يَقُولُ، وَ أَنَا أَشْهَدُ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ» (۳)

یعنی، ای پدر! به راستی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) صادق و راستگو می باشد، و آنچه می گوید حق است، و من شهادت می دهم بر یگانگی خداوند، و این که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده ی خدا و رسول اوست.

و این سخن صریح و گویای ایمان ابوطالب (علیه السلام) است، همانند ایمان فرزند او امیرالمؤمنین (علیه السلام)، که تردیدی در آن نیست. لکن حضرت ابوطالب در ظاهر شهادتین را نمی گوید، بلکه به فرزند دیگر خود جعفر که می بیند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مسجد الحرام با علی و خدیجه نماز می خواند، می فرماید تو نیز در کنار برادرت به نماز بایست.

و از این سخن ظاهر می شود که ابوطالب (علیه السلام) در باطن به رسول خدا ایمان داشته و لکن نمی خواسته سوژه ای به

دست مشرکین بدهد، چرا که اگر خود نیز با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

ص: ۷۲

۱- فصلت/۲۳.

۲- حجر/۹۴-۹۵.

۳- - شرف المصطفی حافظ خرکوشی، ص ۲۴.

نماز می خواند، مشرکین او را مسلمان می دانستند، و از حضرت ابوطالب (علیه السلام) کناره گیری می نمودند و از او اطاعت نمی کردند، و او نمی توانست حامی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد.

برخی از نویسندگان می گویند: اوّل خدیجه (علیها السلام) ایمان آورد و با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز خواند، و سپس امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روز بعد ایمان آورد و با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز خواند، و پس از او ابوطالب (علیه السلام) چون دید آنان نماز می خوانند او نیز با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز خواند و او سومین کسی بود که مسلمان شد. ولکن به نظر نویسنده حضرت ابوطالب (علیه السلام) - با قرائتی که در لابلای این قضایا به دست آمد - اوّلین مؤمن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده، و لکن ایمان خود را آشکار نمی کرده، و فرزندان خود را امر به ایمان می نموده.

و در روایتی که گذشت آمده بود حضرت ابوطالب (علیه السلام) آخرین اوصیای پیامبران گذشته بوده، و وصایای پیامبران گذشته را، او به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تحویل داده است، از این رو باید گفت: او قبل از بعثت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به او ایمان داشته و او را تصدیق نموده بوده، و نشانه های نبوت را در او مشاهده کرده است، بنابراین نمی توان او را «ثالث من أسلم» دانست بلکه باید گفت: او «أوّل من أسلم» بوده و لکن تا آخر عمر ایمان خود را پنهان کرده است و جز این چیزی نمی توان گفت. والله العالم.

هلاکت مستهزئین و دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله

در تفسیر آیه «فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» (۱)

در کتاب خرائج روایت شده که چون این آیه نازل شد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به اصحاب خود بشارت داد و فرمود: خداوند مرا از شرّ مستهزئین ایمن داشت. [و آنان پنج نفر بودند]

پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد کعبه آمد و مردم در حال طواف بودند و آن حضرت نیز وارد طواف شد در حالی که جبرئیل (علیه السلام) نیز کنار او بود، و چون جبرئیل به یکی از آن پنج نفر به نام «اسود بن مطلب» برخورد نمود به صورت او اشاره نمود و او نابینا شد، و فرزند او نیز از دنیا رفت، و چون به دیگری به نام «اسود بن عبد یغوث» برخورد کرد، به شکم او اشاره نمود و او آب زیادی خورد تا شکمش پاره شد و هلاک گردید، و چون به دیگری از آنان به نام «ولید بن مغیره» برخورد نمود، به زخم پای او نگاه کرد و زخم او پاره شد و هلاک گردید، و چون به دیگری از آنان به نام «عاص بن وائل» برخورد کرد، به پای او اشاره نمود و او از حمار خود که می خواست به طائف برود زمین خورد، و چیزی در پای او فرورفت و هلاک شد، و چون به آخرین آنان یعنی «حارث بن طلاله» برخورد نمود، اشاره ای به او کرد و دمل چرکین او پاره شد و هلاک گردید.

و در جلد ۱۷ بحار الأنوار ص ۲۸۳ - ۲۸۲، این ماجرا به کیفیت دیگری نقل شده مراجعه شود. (۲)

١ -- حجر / ٩٤.

٢ -- بحار الأنوار، ج ١٨ / ٢٤٠.

حاکم حسکانی در شواهد التنزیل ج ۱/۴۲۳، از ابن عباس نقل کرده که گوید: در این آیه خداوند پیامبر خود (صلی الله علیه و آله و سلم) را امر نموده که قرآن را آشکارا برای مردم بخواند، و همان گونه که آیات قرآن را آشکارا بیان می کند، فضائل اهل بیت خود (علیهم السلام) را نیز بیان کند.

مؤلف گوید: علت این که ذکر فضائل اهل بیت (علیهم السلام) در ردیف ذکر آیات الهی قرار گرفته این است که آنان را رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عدل قرآن معرفی نمود و فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي أَبَدًا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». (۱)

و در تفسیر آیه شریفه: «وَقَفُّوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ» (۲) روایت شده که مردم در قیامت از ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) سؤال خواهند شد.

چنان که واحدی، عالم اهل سنت در تفسیر این آیه گوید: یعنی، نسبت به ولایت علی و اهل بیت (علیهم السلام) از آنان سؤال خواهد شد، چرا که خداوند به پیامبر خود (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (۳)» و یاداش رسالت خود را ولایت و دوست اهل بیت خود قرار داد. (۴)

دوران شعب ابوطالب (علیه السلام) و نزول آیه «فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»

همان گونه که گذشت حضرت ابوطالب (علیه السلام) ناچار شد که برای حفظ جان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن حضرت و بنی هاشم را در دخل شعب «معروف به شعب ابوطالب» نگهداری کند، و در این مدت - که مورخین آن را دو سال یا سه سال می دانند سخت ترین دوران زندگی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است که تفصیل آن گذشت.

و در این مدت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در جستجوی افرادی بود که اهلیت و قابلیت دفاع از او و تبلیغ از آیین او را داشته باشند، و سه نفر را یافت که آنان قبل از دیگران مسلمان شدند، مانند علی (علیه السلام) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در باره ی او فرمود:

«أَوْلَكُمْ وَارِدًا عَلَيَّ الْحَوْضِ وَأَوْلَكُمْ إِسْلَامًا عَلَيَّ بِنِيبِطَالِبٍ». (۵)

یعنی، او نخستین مسلمان و مؤمن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است، و پس از او حضرت خدیجه و جعفر (علیهم السلام) بوده، و سپس حضرت حمزه و بعد از او ابوذر به آنان ملحق شده است، و او در پایان سال های شعب مسلمان شده. (۶)

ص: ۷۴

۱- الجوامع الصحیح للترمذی، ج ۵/۶۶۳.

۲- صافات/۲۴.

۳- شوری/۲۳.

۴- شواهد التنزیل، ج ۱/۴۲۴.

۵- مستدرک صحیحین از حاکم، ج ۳/۱۳۶.

۶- مسند احمد، ج ۲/۱۶۳، سنن ترمذی، ج ۵/۳۳۴.

آنچه گفته شد: معروف بین اهل نظر است و لکن ما گفتیم که ابوطالب در باطن نخستین کسی بوده که به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان آورد و ایمان خود را کتمان می کرد تا بتواند بین مشرکین از آن حضرت حمایت نماید، چرا که حمایت های ابوطالب(علیه السلام) تنها به خاطر خویشی و خانوادگی نبود - گرچه مشرکین این گونه فکر می کردند - بلکه به خاطر ایمان او به نبوت آن حضرت بود.

و بقیه مردم بعد از نزول آیه شریفه «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» (۱)

یعنی، آنچه را مأموریت داری، آشکارا بیان کن! و از مشرکان روی گردان (و به آنها اعتنا نکن)! ما شر استهزاکنندگان را از تو دفع خواهیم کرد.

ایمان آوردند، و در حقیقت باید گفت: این چهار نفر انتخاب شده ی از ناحیه خداوند بودند که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) در آن دوران سخت، آنان را دعوت به اسلام نمود، و پس از نجات از شعب و نزول آیه فوق رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) رسماً به مسجدالحرام می آمد و با آنان نماز می خواند، و لکن ابوطالب(علیه السلام) از مشرکین تقیه می نمود و به نماز نمی ایستاد و فرزندان خود را امر می کرد که با آن حضرت نماز بخوانند، و روایات و تاریخ با آنچه گفته شد مخالفتی ندارد.

و لکن سخن اهل سنت که می گویند: ابوبکر اول کسی بوده که ایمان آورده صحیح نمی باشد، چرا که او پس از سال هایی که تقیه برطرف شده بود و به طور علنی اعلان می شد که مردم به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان بیاورند، ایمان آورد، و برخی گفته اند: او نفر پنجاهمین بود که ایمان آورد، چنان که طبری از محمد بن سعید نقل کرده که گوید: به پدرم گفتم: آیا ابوبکر اولین نفر بود که ایمان آورد؟ و پدرم گفت: او بعد از پنجاه نفر ایمان آورد. (۲)

و از این سخن ظاهر می شود که ابوبکر قبلاً مانند مشرکین دیگر، بت ها را می پرستیده است.

شروع دعوت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم)

روایاتی از ائمه ی اطهار(علیهم السلام) نقل شده که شروع دعوت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) را از ابتدای بعثت تا هنگام هجرت آن حضرت به مدینه نشان می دهد، و لکن چند سال اول دعوت او پنهانی بوده است .

۱- مرحوم صدوق در کتاب اکمال الدین و تمام النعمه، از محمد بن علی حلبی از امام صادق(علیه السلام) نقل نموده که فرموده:

«اكتتم رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) بمكّه مختفياً خائفاً خمس سنين ليس يظهر أمره، و علی(علیه السلام) معه و خديجه، ثم أمره عزوجل أن يصدع بما أمر به فظهر رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) و أظهر أمره»

و فی خبر آخر: «كان مختفياً بمكّه ثلاث سنين» (۳)

١- حجر/٩٥-٩٤.

٢- تاريخ طبرى، ج ٢/٦٠، مناقب ابن شهر آشوب، ج ١/٢٨٩.

٣- اكمال الدين، باب ٣٣ ص ٣٤٤، بحار الأنوار، ج ١٩/١٨.

۲- و در همان کتاب از عبیدالله بن علی حلبی نقل شده که گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمود: «مکت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بمکه بعد ما جاءه الوحي عن الله تبارک و تعالی ثلاث عشر سنه، منها ثلاث سنين مختفياً خائفاً لا يظهر أمره حتى امره الله عزوجل أن يصدع بما أمره به، فأظهر حينئذ الدعوه» (۱)

این دو حدیث نشان می دهد که سیر دعوت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چگونه بوده، و آن حضرت از مردم برای اظهار دین خدا نمی ترسیده بلکه خائف از آزار مشرکین بوده نسبت به مؤمنین و چون خداوند با جمله «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» او را تأمین نموده، او آئین خود را آشکار کرده، و مردم را رسماً دعوت به اسلام نموده است، نظیر هراسی که نسبت به عمل به آیه ی

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ [فِي عَلِيٍّ]...» داشته و چون خداوند به او فرموده: «وَاللَّهُ يَعْصِي مُمْكَ مِنَ النَّاسِ» و از آزار منافقین ایمن شده، در غدیر خم ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را اعلام نموده است.

بنابراین رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن مدت سه سال یا پنج سال به خاطر آزار مشرکین آئین خود را آشکار نمی کرده است.

۳- امام صادق (علیه السلام) می فرماید: هنگامی که من با پدرم گرد کعبه طواف می کردیم، مردی که با عمامه خود سر و صورت خویش را پوشانده بود، کنار پدرم آمد، و طواف او را قطع نمود، و او را به داخل خانه ای در کنار صفا بود برد و کسی را نیز نزد من فرستاد و من نیز وارد خانه ی او شدم، و به پدرم گفتم: به من بگوئید آن علمی که اختلافی در آن وجود ندارد، نزد کیست؟ و پدرم به او فرمود: علوم واقعیه کلاً نزد خداوند است، و امّا آنچه را که مردم چاره ای از دانستن آن ندارند، نزد اوصیا می باشد. پس آن مرد از جای خود برخاست و شاد شد و گفت: من همین را می خواستم بدانم و به همین خاطر نزد شما آمدم، آیا شما می فرمایید: علمی که هیچ اختلافی در آن نیست نزد اوصیا می باشد؟ پس بفرمایید آنان این علم را از که آموخته اند؟ پدرم فرمود: «از همان جایی که رسول خدا دانش خود را آموخته بود، جز آن که اوصیا آنچه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می دید را نمی بینند، چرا که او رسول خدا بود و ملک وحی را می دید و آنان نمی بینند بلکه آنان حدیث می شوند و آنان مُحدّث هستند».

آن مرد گفت: راست گفتمی ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و من اکنون مسأله ی سختی را از شما سؤال می کنم، و آن این است که برای چه ملک وحی بر اوصیا ظاهر نمی شود، همان گونه که بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ظاهر می شده است؟

پس پدرم خندید و فرمود:

«أبي الله عزوجل أن يُطَلِّعَ على علمه إلا ممتحناً للإيمان به كما قضى على رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) أن يصبر على أذى قومه، و لا يجاهدهم، إلا بأمره، فكم من اکتتم قد اکتتم به، حتى قيل له:

«فأصدع بما تؤمر و أعرض عن المشركين إنا كفيناك المستهزئين» (۲)

١-- همان و رواه الطوسي في كتاب الغيبة، ص ٣٣٢.

٢-- حجر/٩٤.

یعنی، به آنچه مأمور شده ای قیام کن، و روی از مشرکان برتاب، ما تو را از شر استهزاکنندگان کفایت می کنیم. سپس فرمود: «و ایم الله أن لو صدع قبل ذلك لكان آمناً، ولكنه إنما نظر في الطاعة و خاف الخلاف فلذلك كف» (۱).

بنابراین خوف رسول خدا از اظهار دعوت به خاطر ترس از مشرکین برای خود نبوده بلکه به خاطر ترس از مخالفت امر الهی بوده است، و چون خداوند به او فرموده: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» آن حضرت دعوت خود را آشکار نموده است.

۴- از روایت صدوق (علیه الرحمه) ظاهر می شود که آیه «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ ...» در مقام تأمین خاطر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است از استهزا و تهدید مشرکین به قتل در صورت ادامه دعوت، و امام (علیه السلام) می فرماید: مشرکین نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و گفتند:

«یا محمد ننظر بک إلى الظهر فإن رجعت عن قولک و إلّا قتلناک».

یعنی، ای محمد ما به تو تا ظهر مهلت می دهیم و اگر دست از این سخنان خود برنداری تو را خواهیم کشت.

از این رو رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) داخل منزل خود شد و در را بر روی خود بست، و از گفته آنان غمگین شد، و جبرئیل (علیه السلام) در همان ساعت بر او نازل گردید و گفت:

«یا محمد السلام یقرؤک السلام و هو یقول: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ ...» یعنی، ای محمد خدایت بر تو سلام می رساند و می فرماید: آیین خود را بر اهل مکه آشکار کن و مردم را به آن دعوت نما، و از مشرکین روی برتاب.

و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به جبرئیل فرمود: آنان مرا استهزا نموده و تهدید به قتل کرده اند؟! و جبرئیل گفت: خداوند می فرماید: «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» یعنی، ما شرّ آنان را از تو برطرف کردیم.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آنان الآن مقابل من قرار دارند؟ جبرئیل گفت: خداوند می فرماید: «من شرّ آنان را از تو برطرف کردم» و در این حال رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آیین خود را آشکار نمود، و مردم مکه را به اسلام دعوت کرد. (۲)

از این روایت ظاهر می شود که آیه «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ ...» مربوط به ابتدای دعوت علنی آن حضرت نبوده، و قبل از نزول این آیه نیز رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دعوت علنی داشته، تا به حدّ مواجهه و تهدید به قتل رسیده است، بنابراین سیر دعوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در سال های نخست پنهانی بوده، و محدود به مکه بوده است، جز این که در مرحله اول [و دوران شعب] کسانی را دعوت به اسلام نموده که امید اجابت آنان را داشته است مانند خدیجه و امیرالمؤمنین و ابوطالب و جعفر.

مرحوم علی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیه «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» (۳)

١- کافی کلینی، ج ١/٢٤٣.

٢- - خصال، ص ٢٨٠، احتجاج، ج ١/٣٢٢، بحار الأنوار، ج ١٠/٣٧.

٣- - حجر/٩٥-٩٤.

گوید: این آیه در مکه سه سال پس از شروع نبوت رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) نازل شد، توضیح این که رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) روز دوشنبه به نبوت و پیامبری مبعوث گردید، و علی (علیه السلام) روز سه شنبه ایمان آورد، و سپس خدیجه بنت خویله همسر رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) ایمان آورد، و بعد از او ابوطالب با جعفر آمدند و چون دیدند آن حضرت نماز می خواند و علی در سمت راست او به نماز ایستاده ابوطالب به فرزند خود جعفر گفت: تو نیز در کنار پسر عم خود بایست و جعفر در طرف چپ رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) ایستاد، و آن حضرت جلوتر ایستاد و علی و جعفر پشت سر او قرار گرفتند، و از آن پس همواره علی و جعفر و زید بن حارثه و خدیجه، با آن حضرت نماز می خواندند، و پس از سه سال خداوند آیه

«فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» را نازل نمود. (۱)

اسلام حضرت ابوذر

و اما اسلام ابوذر: از قرائن استفاده می شود که اسلام او در سال چهارم و یا پنجم بعثت واقع شده است، و او چهارمین نفر بوده که ایمان به رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) آورده است، چنان که صاحب کتاب المجموع ج ۴/۳۵ به آن اعتراف نموده و از این نقل ظاهر می شود که دعوت آن حضرت در آن هنگام علنی بوده است. بخاری از ابی حمزه از ابن عباس نقل کرده که او گفت: آیا بگویم که ابوذر چگونه اسلام آورد؟

ابوحمزه گوید: گفتم: آری. ابن عباس گفت: ابوذر قصه ی خود را برای من چنین نقل کرد: او گفت: «من مردی از قبیله ی غفار بودم و شنیدم که در مکه مردی ادعای نبوت و پیامبری کرده پس به برادرم گفتم: تو نزد او می روی و خبر او را برای من می آوری، و برادرم نزد او رفت، و خبری از او برای من نیاورد، تا این که خود جراب و عصایی برداشتم و وارد مکه شدم، و از آب زمزم نوشیدم و نمی خواستم از کسی سؤال کنم، تا این که در مسجدالحرام علی (علیه السلام) به من برخورد نمود و فرمود: مثل این که مرد غریبی هستی؟ گفتم:

آری فرمود: بیا به منزل ما. پس من همراه او حرکت کردم و او از من سؤالی نکرد، و من نیز از او سؤالی نکردم، و چون صبح شد، به مسجدالحرام بازگشتم تا درباره ی او از کسی سؤال کنم، و احدی از حال او به من خبر نداد، تا این که باز علی (علیه السلام) به من رسید و فرمود: آیا هنوز تو منزل خود را نیافته ای؟ گفتم: نه. فرمود: با من بیا و سپس فرمود: کار تو چیست؟ و برای چه به این شهر آمده ای؟ گفتم: اگر سر من را فاش نمی کنی برای تو می گویم. فرمود: چنین خواهم کرد، پس من گفتم:

به ما خبر رسیده که مردی در این شهر خود را پیامبر می داند، و من برادرم را فرستادم تا با او سخن بگوید و او بازگشت و خبری از او به من نداد، و من خود آمدم تا او را ملاقات نمایم. پس علی (علیه السلام) به من فرمود: راه را پیدا کرده ای، پس همراه من بیا و هر کجا من وارد شدم تو نیز وارد شو، و اگر من کسی را دیدم و برای تو از او هراس داشتم، روی خود را به دیوار می کنم مثل این که می خواهم کفش خود را اصلاح نمایم و تو به راه خود ادامه بده.

١- - تفسير قمى، ج ١/٣٧٧، شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ١٣/٢٦٨، الفصول المختاره شيخ مفيد، ص ٢٨٢.

پس من همراه او رفتم تا با او نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدیم و من به او گفتم: اسلام را بر من عرضه نمایید، پس آن حضرت اسلام را بر من عرضه نمود و من در همان ساعت مسلمان شدم، و سپس به من فرمود: اسلام خود را پنهان کن و به شهر خویش بازگرد و هنگامی که خیر قیام و ظهور ما به تو رسید، نزد ما بیا.

پس من گفتم: سوگند به خدایی که تو را به حق مبعوث به پیامبری نموده، من با صدای بلند بین مردم نبوت شما را اعلام می‌کنم.

ابوحزمه گوید: در همان ساعت ابوذر به مسجدالحرام آمد، و بین مشرکین قریش فریاد زد: ای جماعت قریش من شهادت به خدای یگانه می‌دهم، و محمّد را بنده و رسول او می‌دانم. پس آنان به همدیگر گفتند: برخیزید و او را بزنید. پس آنان تا حد مرگ مرا زدند، تا این که عباس خود را روی من انداخت و به آنان گفت: آیا او را که مردی از قبیله غفّار است می‌خواهید بکشید؟ در حالی که محل تجارت شما بین قبیله غفّار می‌باشد. پس آنان دست از من برداشتند، و چون صبح فردا رسید، من باز سخن روز قبل خود تکرار کردم، و آنان نیز مانند روز قبل مرا زدند، و باز عباس به فریاد من رسید و خود را روی من انداخت و همان سخنان را به آنان گفت.

ابوحزمه گوید: این شروع اسلام ابوذر بود، خدا او را رحمت نماید. (۱)

برخی از شارحین گویند: این که ابوذر سه روز میهمان امیرالمؤمنین(علیه السلام) بود، و آن حضرت او را نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) برده و خطر را از او دفع کرده دلیل این نمی‌شود که ابوذر در آن دوران تقیه و کتمان رسالت، ایمان آورده

باشد، آری دلالت می‌کند که ایمان ابوذر زمانی بوده که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) از بت و بت پرستی نکوهش می‌کرده و بت پرستی را عاقلانه نمی‌دانسته است، چرا که مشرکین در همین زمان به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و پیروان او آزار می‌رساندند، و امیرالمؤمنین(علیه السلام) به همین علت ابوذر را مخفیانه خدمت پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) آورد، بنابراین اسلام ابوذر هنگام قیام آن حضرت بوده است. (۲)

فرزندان حضرت ابوطالب(علیه السلام)

حضرت ابوطالب(علیه السلام) چهار فرزند پسر داشته به نام‌های: طالب، عقیل، جعفر و علی(علیه السلام).

او نیز سه دختر داشته به نام‌های: ام هانی که نام او فاخته بوده، و جمانه و ریظه، و ما در این‌ها حضرت فاطمه بنت اسد(علیها السلام) بوده است، و از این نام‌ها ظاهر می‌شود که حضرت ابوطالب(علیه السلام) همسر دیگری نداشته، چرا که همه فرزندان پسر و دختر او از فاطمه بنت اسد(علیها السلام) بوده است. (۳)

اکنون مختصری از احوال فرزندان حضرت ابوطالب(علیه السلام) را بیان می‌کنیم.

-
- ١- صحیح بخاری، باب قصه زمزم، ج ٤/١٥٩.
 - ٢- ثالث من أسلم، ص ٩٢-٩١.
 - ٣- طبقات ابن سعد، ج ٨/٤٨.

۱- طالب: او یکی از فرزندان ابوطالب بوده و کنیه او از این فرزند گرفته شده است، و به قدری او به این کنیه معروف بوده که برخی گمان کرده اند که ابوطالب اسم او می باشد، در حالی که اسم او عبدمناف و کنیه او ابو طالب بوده است. (۱)

در کتاب شرح الأخبار آمده که مشرکین، طالب و بقیه ی بنی هاشم را به اجبار وارد جنگ بدر کردند، و در این باره رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) از پیش فرموده بود: هر کسی را از بنی هاشم اسیر کردید، او را نکشید، چرا که او را با اکراه به جنگ آورده اند. (۲)

و در کتاب کافی از امام صادق(علیه السلام) نقل شده که فرمود: طالب از قبل مسلمان شده بود. (۳)

مؤرخین نوشته اند بین طالب و برخی از قریش بحثی رخ داد، و آنان گفتند: ما می دانیم که بنی هاشم طرفدار محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) هستند، گرچه در ظاهر با ما به جنگ با او آمده اند. (۴)

و به همین علت طالب به میدان رفت و این رجز را خواند.

يا رَبِّ اَما يَغزُونِ بِطالِبِ

فِي مَنقَبٍ مِنْ هَذِهِ المَقانِبِ

فَلِيكُنِ المَغلوبِ غَيرِ الغالِبِ

و لِيكُنِ المَسلوبِ غَيرِ السالِبِ (۵)

و چون مشرکین در جنگ بدر شکست خوردند، طالب را، نه بین کشته ها دیدند و نه بین اسیران، و نه او به مکه بازگشته بود، و معلوم نشد که او کجا رفته است، و او را فرزندی نیز نبود. (۶)

مرحوم کلینی از امام صادق(علیه السلام) نقل کرده که فرمود: هنگامی که مشرکین قریش برای جنگ با رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به بدر آمدند، و فرزندان عبدالمطلب(علیه السلام) را با خود آورده بودند، طالب بین آنان آمد و مانند آنان رجز خواند و گفت:

يا رَبِّ اَما يَغزُونِ بِطالِبِ

فِي مَنقَبٍ مِنْ هَذِهِ المَقانِبِ... (۷)

۲- عقیل بن ابی طالب: مؤرخین اهل سنت گویند: طالب فرزند بزرگتر ابوطالب(علیه السلام) بوده و عقیل بعد از طالب به دنیا آمده، و بعد از عقیل، جعفر و پس از او علی(علیه السلام) به دنیا آمده و بین طالب و علی(علیه السلام) سی سال فاصله بوده است. و ابن سعد در طبقات گفته: مادر همه آنان فاطمه بنت اسد(علیها السلام) بوده است.

و عقيل را فرزندانى بوده مانند يزيد كه مكناى به آن شده و عقيل را ابايزيد مى گفته اند، و فرزند ديگر او سعيد بوده و مادر اين دو امّ سعيد دختر عمرو بن يزيد بوده است و فرزندان ديگر او جعفر اكبر و ابوسعيد

ص: ۸۰

۱- طبقات محمد بن سعد، ج ۱/۱۲۱، تاريخ ابن عساکر، ج ۴۱/۸.

۲- شرح الأخبار، قاضى نعمان مغربى، ج ۳/۲۳۵.

۳- كافي، ج ۸/۳۷۵.

۴- عيون الأثر، ج ۱/۳۲۲.

۵- طبقات ابن سعد، ج ۱/۱۲۱.

۶- همان

۷- كافي، ج ۸/۳۷۵.

احول بوده اند، و مادر این دو امّ البنین بوده، و نام او اسماء دختر سفیان بوده است، و فرزند دیگر او مسلم (علیه السلام) بوده که امام حسین (علیه السلام) او را از مکه به کوفه فرستاد و در کوفه میهمان هانی بن عروه بود و عیدالله زیاد هر دو را به شهادت رساند و بدن های آنان را به دار آویخت. و فرزندان دیگر عقیل، عبدالله و عبدالرحمان و عبدالله اصغر بوده اند که مادرشان خلیله ی امّ ولد بوده است، و فرزندان دیگر او، علی و جعفر اصغر و حمزه و عثمان و محمد و رمله و مادران این ها نیز کنیزان امّ ولد بوده اند، چنان که امّ هانی و اسماء و فاطمه و امّ القاسم و زینب و امّ النعمان نیز مادرانشان کنیزان امّ ولد بوده اند.

و عقیل نیز از کسانی بود که مشرکین او را با اجبار به جنگ بدر آورده بودند، و او اسیر شد و چون مالی نداشت عباس فدیّه او را داد تا آزاد گردید.

و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) پس از تمام شدن جنگ بدر و اسیر شدن گروهی از بنی هاشم فرمود: بنگرید در بین اسیران چند نفر از بنی هاشم هستند؟ و امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد و عباس و نوفل و عقیل را بین آنان دید و به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) خبر داد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) آمد و به عقیل فرمود: ای ابانیزید ابوجهل کشته شد. و عقیل گفت: پس از این بین اهل مکه نزاعی نخواهد بود و شما بر آنان قدرت پیدا خواهید کرد.

و بعضی گفته اند: عقیل به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) گفت: چه کسانی از اشراف مکه را کشتی؟ و آن حضرت فرمود: ابوجهل را. عقیل گفت: الان مکه برای تو از دشمن خالی خواهد بود، و تو بر اهل آن قدرت پیدا می کنی سپس عقیل گفت: «همه اهل بیت شما از بنی هاشم مسلمان شدند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: به آنان بگو: به من ملحق شوند، و چون عقیل این خبر را به آنان داد، آنها به آن حضرت ملحق شدند. (۱)

و روایت شده که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) عرضه داشت: شما را می بینم که عقیل را دوست می دارید؟ و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود:

آری به خدا سوگند من او را دو چندان دوست می دارم، یکی به خاطر ابوطالب و دیگری به خاطر خود او. سپس فرمود: فرزند او مسلم در راه محبت فرزند تو حسین کشته خواهد شد، و اشک مؤمنین بر مظلومیت او جاری می شود، و ملائکه ی مقرب خدا بر او درود می فرستند. سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) بر او گریه نمود، تا این که اشک او بر سینه اش جاری شد و فرمود: «إلی الله أشکو ما تلقی عترتی بعدی».

۳- جعفر بن ابی طالب (رضی الله تعالی عنه):

ابن سعد در طبقات گوید: یکی از فرزندان جعفر، عبدالله [شوهر حضرت زینب] است و به همین علت کنیه جعفر، اباعبدالله بوده است، و عبدالله را فرزندان او بوده و لکن برادران دیگر او مانند، محمد و عون فرزندی نداشته اند و همه آنان در حبشه به دنیا آمده بودند، و مادرشان اسماء بنت عمیس بوده است.

و جعفر بن ابی طالب بعد از برادر خود علی (علیه السلام) و پدر خود ابوطالب و خدیجه مسلمان شد، بنابراین او چهارمین

کسی بوده که مسلمان شده است. (۲)

ص: ۸۱

۱- طبقات ابن سعد، ج ۴/۱۶.

۲- طبقات ابن سعد، ج ۴/۳۷.

و شاهد این تاریخ روایت صدوق(علیه الرحمه) از امام صادق(علیه السلام) است که می فرماید:

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) در اولین جماعت خود، با امیرالمؤمنین(علیه السلام) نماز می خواند و ابوطالب با فرزند خود جعفر به او برخورد کردند و ابوطالب(علیه السلام) به فرزند خود جعفر فرمود: تو نیز در کنار پسر عم خود نماز بخوان.

و چون رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) این را احساس نمود، جلو ایستاد و علی و جعفر پشت سر او ایستادند، و ابوطالب(علیه السلام) شاد و مسرور شد و فرمود:

إِنَّ عَلِيًّا وَ جَعْفَرًا ثِقَتِي

عند ملّم الزمان و الكربِ

و الله لا أخذل النبيّ و لا

يخذله من بنىّ ذو حَسَبِ

لا تخذلا و انصرا ابن عمكما

أخي لأُمّي من بينهم و أبي

سپس امام صادق(علیه السلام) فرمود: این نخستین جماعتی بوده که در آن زمان برقرار شده است.(۱)

محمد بن اسحاق در طبقات گوید: در قصه هجرت مسلمانان به حبشه، امیر آنان جعفر بن ابی طالب(علیه السلام) بود. و چون رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) از جنگ خیبر بازگشت، جعفر نیز از حبشه بازگشت و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) او را در آغوش گرفت و بین دو چشم او را بوسه زد و فرمود: «ما أدرى بأيهما أفرح بقدم جعفر أو بفتح خيبر»(۲)

شهادت جعفر بن ابی طالب(علیهما السلام)

شهادت جعفر(علیه السلام) در جنگ موته بوده، هنگامی که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) لشگری را آماده نمود و زید بن حارثه را امیر آن قرار داد و فرمود:

«اگر زید کشته شد امیر شما جعفر بن ابی طالب خواهد بود، و اگر او شهید شد، امیر شما عبدالله بن رواحه می باشد».

و چون آنان مقابل دشمن قرار گرفتند پرچم اسلام را زید به دست گرفت، و جنگید تا کشته شد و سپس جعفر پرچم را به دست گرفت و جنگید تا کشته شد، و او اول کسی بود که اسب خود را از کار انداخت و جنگید.(۳)

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) پس از شهادت جعفر بن ابی طالب(علیهما السلام) بر بدن او نماز خواند و فرمود: برای برادر خود جعفر استغفار کنید، چرا که او شهید شد و داخل بهشت گردید، و اکنون خداوند دو بال از یاقوت به او عطا نمود،

و او به هر کجای بهشت که می خواهد پرواز می نماید.

ص: ۸۲

۱- - الدرّ النظیم لابن ابی حاتم العاملی، ص ۲۲۷.

۲- - طبقات ابن سعد، ج ۴/۳۵.

۳- - کافی، ج ۵/۴۹.

و نیز رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به جعفر(علیه السلام) می فرمود: سیما و خلق و خوی تو به من شباهت دارد.

۴- فرزند چهارم ابوطالب، علی(علیه السلام) می باشد و او کوچک ترین فرزندان ابوطالب است، و مادر او فاطمه ی بنت اسد بوده، و چون فاطمه بنت اسد(علیها السلام)، علی(علیه السلام) را در کعبه به دنیا آورد رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) سی سال از عمر او گذشته بود، و علی(علیه السلام) را شدیداً دوست می داشت و به فاطمه بنت اسد می فرمود: گهواره ی او را نزدیک بستر من قرار بده، و بیشتر تربیت علی(علیه السلام) به دست رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) انجام گرفت، و آن حضرت او را شستشو می داد، و شیر به او می نوشاند، و گهواره ی او را حرکت می داد، و با او بازی می کرد، و او را روی سینه ی خود قرار می داد.^(۱)

و از حسین بن زید بن علی بن الحسن(علیهما السلام) نقل شده که گوید: از زید شنیدم که می گفت: رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) همواره گوشت و خرما را می جوید تا نرم شود و سپس در دهان علی(علیه السلام) می گذارد (و هو صغیر فی حجره).^(۲)

و از زید بن علی بن الحسن(علیهما السلام) نقل شده که گوید: رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) علی(علیه السلام) را از بیچگی - در سال قحطی که در مکه رخ داد- از ابوطالب گرفت تا خود او را تربیت کند، و حمزه نیز جعفر را گرفت، و عباس، طالب را گرفت تا کار بر ابوطالب آسان شود، و ابوطالب خود عقیل را گرفت که میل به او داشت.

سپس گوید: رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«اخترت من اختار الله لی علیکم علیاً».

یعنی، من کسی را انتخاب کردم که خداوند او را برای شما انتخاب نموده بود و او علی می باشد.

دختران ابوطالب(علیه السلام)

ابوطالب(علیه السلام) سه دختر داشته و آنان:

۱- امّ هانی، و نام او فاخته بوده، ۲- جمانه، ۳- ریظه، و مادر همه اینها فاطمه بنت اسد بوده است^(۳)

تنها علی(علیه السلام) مولود کعبه است

ص: ۸۳

۱- - حلیها لابرار، سید هاشم بحرانی، ج ۲/۲۹.

۲- - بحار الأنوار، ج ۳۸/۳۲۴.

۳- - طبقات ابن سعد، ج ۸/۴۸.

عالم اهل سنت، حاکم نیشابوری گوید: اخبار قطعی و متواتری داریم که فاطمه بنت اسد، فرزند خود امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (کرم الله وجهه) [و صلوات الله و سلامه علیه] را در داخل کعبه به دنیا آورده است.

مرحوم صدوق در کتاب امالی با سند خود از سعید بن جبیر نقل کرده که گوید: یزید بن قعنب به من گفت: من و عباس بن عبدالمطلب و گروهی از بنی العزّی مقابل کعبه نشسته بودیم که ناگهان فاطمه بنت اسد - که باردار به علی (علیه السلام) بود - وارد طواف گردید و در بین طواف درد زایمان بر او وارد شد، چرا که مدّت حمل او به نه ماه رسیده بود، پس او از روی بیچارگی دست به دعا بلند کرد و گفت:

خدایا من به تو و به آنچه پیامبران تو آورده اند، و به کتاب های آسمانی، ایمان دارم و به کلام جدّم ابراهیم (علیه السلام) نیز که این کعبه را بنا نموده اعتقاد دارم، تو را به حق ابراهیم و فرزندش که در رحم دارم سوگند می دهم که این ولادت را بر من آسان نمایی.

یزید بن قعنب گوید: ما دیدیم که دیوار کعبه از پشت گشوده شد، و فاطمه بنت اسد داخل کعبه گردید و از چشم ما ناپدید شد، و باز دیوار کعبه پیوسته گردید، و هر چه کردیم که قفل کعبه را باز کنیم نتوانستیم و دانستیم که این امر الهی بوده است تا این که روز چهارم فاطمه بنت اسد (علیها السلام) در حالی که فرزند خود را روی دست داشت، از کعبه خارج گردید و گفت: خداوند مرا بر زن های پیشین فضیلت داد، چرا که آسیه در جایی خدا را عبادت نمود که جز در حال ضرورت پسندیده خداوند نبود، و مریم نیز در بیابان زایمان نمود و خداوند از درخت خرماى خشکیده خرماى تازه برای او آفرید و از آن خورد و زایمان نمود، و من داخل خانه خدا شدم و از میوه های بهشتی و ارزاق آن خوردم و چون خواستم خارج شوم هاتفی مرا صدازد و گفت:

ای فاطمه فرزند خود را علی نام گذار که نام او از نام علی اعلا می باشد، و خداوند علی اعلا می فرماید: من نام او را از نام خود گرفتم، و خود او را ادب کردم، و او را بر ظرائف علم خود آگاه نمودم، و اوست که بت ها را در بالای خانه من می شکنند، و اوست که بالای خانه من اذان می گوید و مرا تقدیس و تمجید می کند، پس خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد، و از او اطاعت نماید، و او را به حال کسی که او را دشمن بدارد، و از او اطاعت نکند. (۱)

احمد بن عبدالرحیم دهلوی معروف به شاه ولی الله در کتاب « التحفه الإثنی عشریه » فی الردّ علی الشیعه» گوید: اخبار و روایات متواتر و قطعی داریم، که فاطمه بنت اسد فرزند خود علی امیرالمؤمنین (علیهما السلام) را در داخل کعبه به دنیا آورده است، و آن در روز جمعه سیزدهم ماه رجب، سی سال بعد از عام الفیل بوده است، و احدی قبل از او و بعد از او در داخل کعبه متولّد نشده است. (۲)

عالم اهل سنت آلوسی نیز گوید: این که ولادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در داخل کعبه بوده، امر مشهوری است در دنیا و آن در کتاب های شیعه و اهل سنت بیان شده است، و جز او کسی در کعبه به دنیا

۱- - امالی صدوق، ص ۱۹۵-۱۹۴.

۲- - الغدير، ج ۶/۲۲، از كتاب ازاله الخفاء.

نیامده است، و چه قدر سزاوار است که امام ائمه داخل قبله مسلمین متولد شده باشد، و منزّه است خدایی که هر چیزی را در جای خود قرار می دهد، و هو أحکم الحاکمین. (۱)

مؤلف گوید: ما فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیهما السلام) را در کتاب «میزان الحق»، و کتاب «حقیقت مظلوم» و کتاب «آیات الفضائل و فضائل علی (علیه السلام) در قرآن» و برخی از کتاب های دیگر خود ذکر کرده ایم دوستان مراجعه فرمایند.

رحلت حضرت ابوطالب (علیه السلام) از دنیا

تردیدی نیست که رحلت حضرت ابوطالب (علیه السلام) سبب حزن و اندوه و پریشانی فرزندان و خویشان او و همه مسلمانان شد، و بیش از هر کسی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و فرزند او امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر او غمگین و پریشان و گریان شدند.

و چون خبر رحلت ابوطالب (علیه السلام) به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید، به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «امضِ یا علی فتولّ أمره و تولّ غسله و تحنيطه و تکفینه، فإذا رفعته علی سریره فأعلمنی»

یعنی، یا علی پدر خود را غسل بده و حنوط کن و کفن بر بدن او بپوشان و چون او را آماده کردی و بر روی سریر گذاردی مرا خبر کن.

پس امیرالمؤمنین (علیه السلام) به دستور آن حضرت عمل نمود، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و پیشانی راست او را چهار بار مسح نمود و پیشانی چپ او را سه بار مسح کرد، و چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) بدن پدر را بر سریر گذارد و حرکت داد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مقابل تابوت آمد و پریشان و محزون بود و فرمود:

ای عمو! خوب صله رحم کردی، خدا جزای خیر به تو بدهد، تو در کودکی مرا تکفل کردی، و چون بزرگ شدم مرا یاری و کمک نمودی.

سپس رو به مردم نمود و فرمود: به خدا سوگند من برای عمومی شفاعتی خواهم نمود که جنّ و انس از آن به شگفت آیند. (۲)

و چون دستور نماز میت هنوز نیامده بود، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر ابوطالب و خدیجه نماز نخواند.

مرثیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای ابوطالب (علیه السلام)

مؤرخین نوشته اند: بعد از رحلت ابوطالب (علیه السلام) روزی نیامد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یادی از عمومی خود نکند، و خدمات و حمایت های او را بیاد بیاورد، چرا که ابوطالب (علیه السلام) شبانه روز دشمنان را از آزار به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جلوگیری می نمود.

١- - الغدير، ج ٢٢/٦.

٢- - طرائف سيدبن طاووس، ص ٣٠٥، كنز العمال، ج ١٢/١٥٣، بحار الأنوار، ج ١٩/٢٠، منتهى الأمل، ص ٧٧.

از این رو رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) قولاً و عملاً برای عمومی خود عزادار بود، عملاً از خانه کمتر بیرون می آمد و قولاً نیز اعلان نمود و سال رحلت عمومی خود را سال حزن و اندوه نامید.(۱)

و نیز فرمود: «اجتمعت علی هذه الأمة فی هذه الأيام مصیبتان لا أدری بأیّهما أنا أشدّ جَزَعاً». یعنی، در این ایام دو مصیبت بر این امت وارد شده که نمی دانم، کدامیک بر من سخت تر است. و مقصود او رحلت ابوطالب و خدیجه(علیهما السلام) بوده است.(۲)

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از رحلت ابوطالب(علیه السلام) کمتر از خانه بیرون می آمد، و با این وصف قریش بیش از پیش به او آزار می رساندند، از این رو فرمود: «ما نالت قریش منی شیئاً أکره حتّی مات ابوطالب» یعنی، بعد از ابوطالب(علیه السلام) قریش سخت تر بن آزار را به من رساندند.

و در سخن دیگری فرمود: «لأسرع ما وجدنا فقدک یا عمّ فإنّا لله و إنّنا إليه راجعون».

یعنی، ای عمو چه قدر زود فقدان تو سبب آزار ما شد، إنّنا لله و إنّنا إليه راجعون.(۳)

مرثیه امیرالمؤمنین(علیه السلام) برای پدر خود ابوطالب(علیه السلام)

امیرالمؤمنین(علیه السلام) در مرثیه پدر خود می فرماید:

أبا طالبٍ عصمه المستجیر

و غیث المحول و نور الظلم

لقد هدّ فقدک أهل الحفاظ

فصلّی علیک ولیّ النعم

و لقاک ربّک رضوانه

فقد كنت لله للطهر من خیر عمّ

مؤلف گوید: آیا رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین(علیه السلام) که بر ابوطالب(علیه السلام) این چنین محزون و عزادار شدند، او را کافر و مشرک و نجس و اهل آتش می دانستند؟ و بر یک کافر و مشرک این گونه محزون گردیدند؟! حقّاً باید گفت: شکسته باد دهان کسانی که چنین مؤمن مخلص و خدوم و حامی دین خدا و رسول او را مشرک و کافر می دانند، و البته معلوم است که این نسبت به خود آنان سزاوار است، و خود نمی دانند!!

یا ویلهم من غضب الجبار

لم يعرفوا خير عباد الباری

و کم و کم لهم عذاب النار

بظلمهم عمّ النبیّ الباری

ص: ۸۶

۱- طبقات ابن سعد، ج ۱/۲۱۱، سیر محلیّه، ج ۲/۴۱.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲/۳۶.

۳- امالی طوسی، ص ۴۶۴.

قد كفروا قديماً و لم يشعروا

أنَّ أباطالبٍ لم يكفر

ياليتهم عن غيهم يرجعوا

ويشعروا إيمان عبدٍ يكتم

لكنتهم في غيهم دائمون

لم يفهموا شيئاً و لم يقبلوا

أعماهم الله و لم يشعروا

و زادهم كفراً و لم يفهموا(۱)

اندوه رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به خاطر ابوطالب(علیه السلام)

بعد از رحلت حضرت ابوطالب(علیه السلام) روزی نبود که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) عمومی خود را از یاد ببرد و خدمات و حمایت هایی او را به یاد نیاورد، و برای او محزون نشود، تا این که آن سال را رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) عام الحزن یعنی سال حزن و اندوه نامید و فرمود:

«اجتمعت علی هذه الأمة فی هذه الأيام مصیبتان لأدری بأیهما أنا أشدّ جَزَعاً»

یعنی، در این ایام دو مصیبت بر این امت رخ داد که من نمی دانم بر کدامیک بیشتر باید ناله کنم و محزون باشم.

و مقصود آن حضرت رحلت ابوطالب و خدیجه(علیهما السلام) بود که در سال دهم بعثت با فاصله ی کمی رخ داد. و با رحلت حضرت ابوطالب(علیه السلام) مشرکین قریش نهایت آزار را به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) رساندند، از این رو فرمود:

«لأسرع ما وجدنا فقدك يا عمّ فَإِنَّا لله و إِنَّا إليه راجعون».(۲)

یعنی ای عمو چه قدر زود با نبودن تو ما آزار شدیم.

همان گونه که فرزند او امیرالمؤمنین(علیه السلام) نیز در مرثیه پدر خود فرمود:

ابا طالب عصمة المستجیر

وغيث المحول و نور الظلم لقد هدّ فقدك اهل الحفاظ

فصلی علیک ولئی النعم ولقاک ربک رضوانه

فقد كنت للطهر من خير عم (٣)

ص: ٨٧

١- مؤلف.

٢- سيره حليته، ج ٢/٢٩، تاريخ يعقوبي، ج ٢/٣٦، امالي طوسي، ص ٤٦٤.

٣- تذكرة ابن جوزي، ص ٦، الغدير، ج ٧/٣٧٨.

و نیز فرمود:

أرقت لنوح آخر الليل غزداً

يذكرني شجواً عظيماً مجدداً

أبا طالبٍ مأوى الصعاليك ذا الندى

وذا الحلم لا خلفاً ولم يك قعدا

فأمت قريش يفرحون بفقده

ولست أرى حياً لشيءٍ مخلداً

و يرجون تكذيب النبي وقتله

وأن يفتروا بهتاً عليه ويحجد

كذبتهم وبيت الله حتى نذيقكم

صدور العوالي والصفوح المهندا

فإما تبیدنا وإما نبیدكم

وإما تروا سلم العشيره أرشدا

وإلا فإن الحيّ دون محمّد

بنو هاشم خير البريه محتدا

وإنّ له فيكم من الله ناصرأ

ولست بلاقٍ صاحب الله أوحدا

نبي أتى من كلّ وحيٍ بحظّه

فسماه ربّي في الكتاب محمّداً

أمين على ما استودع الله قلبه

حدیث جعلی ضحاح و کینه های دیرینه ی منافقین از امیرالمؤمنین (علیه السلام)

همان گونه که گذشت منافقین صدر اسلام به خاطر دشمنی هایی که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دل داشتند، چرا که او پدران و اقوام آنان را در جنگ ها کشته بود، و آنان در مقام تلافی و مقابله ی با آن حضرت بودند، و کاری جز توهین و تکفیر او و پدرش ابوطالب (علیهما السلام) نداشتند و تا توانستند به آنان و کل بنی هاشم و امامان بعد از امیرالمؤمنین (علیهما السلام) توهین و تحقیر نمودند، و نسبت های دروغ به آنان دادند، و یکی از توهین های آنان این حدیث جعلی است که بخاری در باب حدیث اسراء جلد ۴ ص ۲۴۷ نقل نموده و به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده باشد:

ص: ۸۸

« إِنَّ أَباطالِبٍ فِي ضَحْضاحٍ مِنَ النَّارِ يَغْلِي مِنْهَا دِماغُهُ » .

مؤلف گوید: آیا کسی که مورد علاقه ی شدید رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین(علیه السلام) است، و این دو بزرگوار به خاطر رحلت و فقدان او، مرثیه سرایی می کنند، و او را حامی دین خدا و پیامبر او می دانند، می توان گفت: او مشرک و کافر و اهل عذاب است؟! جز این که این نسبت ها از روی دشمنی و کینه توزی باشد، و گرنه علاقه پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به ابوطالب(علیه السلام) قابل انکار نیست همان گونه که علاقه امیرالمؤمنین(علیه السلام) به پدر خود، قابل انکار نیست، و این دو بزرگوار شهادت به ایمان ابوطالب داده اند، و پس از رحلت او از دنیا، برای او مرثیه سرایی کرده اند و اگر او را مشرک می دانستند هرگز برای او مرثیه سرایی نمی کردند، و فقدان او برای آنان ناگوار نمی بود.

و از آنچه درباره ابوطالب(علیه السلام) از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین وائمه دیگر(علیهم السلام) گذشت، برای همه روشن شد که هرگز رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) چنین چیزی را نفرموده است، بلکه او برای رحلت عمومی خود اشک ریخته و مرثیه سرایی نموده و او را تنها حامی خود معرّفی کرده است، از سویی ابوطالب(علیه السلام) فرزندان خود را نیز امر کرده که به او ایمان بیاورند و از او حمایت نمایند.

البته همه اهل سنت چنین نسبتی را به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نداده اند بلکه گروهی از علما و دانشمندان آنان کتاب هایی در ردّ این گروه منافع نوشته اند و ابوطالب(علیه السلام) را مؤمن و حامی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) می دانند، چنان که ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه ج ۱۴ ص ۸۴ و زیادی از علمای اهل سنت مانند او اعتراف به ایمان ابوطالب(علیه السلام) می کنند و ابن ابی الحدید می گوید:

و لولا أبو طالبٍ و ابنه

لما مثّل الدينُ شخصاً فقاما فذاك بمكّه آوی و حامی

و هذا بيثرب جسّ الحماما تكفل عبد منافٍ بأمرٍ

و أودی فكان عليّ تماماً فقل في ثبيرٍ مضى بعد ما

قضى ما قضاها و أبقى شماما فلله ذا فاتحاً للهدى

و لله ذا للمعالي ختاماً و ما ضرَّ مجدُّ أبي طالبٍ

جهول لغاً أو بصير تعامى كما لا يضر إياه الصباح

من ظنَّ ضوء النهار الظلاماً

این عالم سنّی همان گونه که شخصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را شناخته شخصیت پدر او ابوطالب (علیه السلام) را نیز شناخته است، و هرگز چنین اتهامی را نسبت به حضرت ابوطالب (علیه السلام) نپذیرفته و این حدیث را جعلی و ساختگی می داند .

اعتقاد ما درباره اهل سنّت

مؤلف گوید: توصیه ی ائمه و پیشوایان ما این است که ما با اهل خلاف و پیروان غاصبین خلافت مدارا و مسالمت داشته باشیم و ما حق نداریم درباره اهل سنّت خلاف ادبی انجام بدهیم و یا به بزرگان و علمای آنان توهین و جسارتی بکنیم، چرا که آنان برادران مسلمان ما هستند، مشروط به آن که آنان با خاندان نبوّت و اهل البیت (علیهم السلام) دشمن نباشند، چرا که دشمنان اهل البیت و ائمه معصومین (علیهم السلام) به اعتقاد ما کافر و نجس هستند، همانند اهل غلو و کسانی که اهل البیت و یا امیرالمؤمنین (علیهم السلام) را خدا می دانند، و دشمنان شیعه نیز دشمنان اهل البیت (علیهم السلام) و ناصبی محسوب می شوند، و اکنون گروه وهّابی و داعشی از آنان می باشند و خود نمی دانند، آری اگر واقعاً مستضعف فکری باشند، و آنان را فریب داده باشند، شاید مانند مستضعفین و عوام اهل سنّت باشند، که اگر حق را می شناختند از آن پیروی می کردند، و لکن علمای وهّابی فکر آنان را منحرف نموده اند، از این رو راه خود را راه حق می پندارند، هداانا الله و ایّاهم لصراطه المستقیم و وَقَفْنَا لِمَا يَحِبُّ وَيَرْضَى بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

و در روایات ما آمده که عفو خداوند و لطف او در مواقعی شامل همه گنهکاران می شود جز چند گروه که یکی از آنان دشمنان اهل البیت (علیهم السلام) هستند و در روایات به آنان ناصبی گفته شده است.

گو به دشمن راست گو تو کیستی

مگر تو همان ناصبی نیستی

اگر تا ابد کوس ایمان زنی

تو جز دشمن ناصبی نیستی

تو که دشمن آل پیمبری

به جز مستحق عذاب نیستی

به ظاهر مرامت مسلمان بود

به باطن تو جز دشمنی نیستی

ص: ۹۰

به حبّ علی امتحانت کنند

توجز دشمن دوست او نیستی

تو گر دوست مولا بُدی

چرا دوست دوستان او نیستی؟

البته معلوم است و در کتب شیعه و اهل سنت - همان گونه که گذشت - ثبت شده که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین(علیه السلام) و فرزندان او و جمیع شیعیان آنان و اکثر اهل سنت حضرت ابوطالب(علیه السلام) را دوست می داشته و دوست می دارند و او را مؤمن دانسته اند و لکن گروهی از دشمنان امیرالمؤمنین ، او را مشرک و کافر می دانند!!!

حق سخن درباره ایمان ابوطالب(علیه السلام)

مؤلف گوید: از آنچه گذشت روشن است که حضرت ابوطالب در باطن ایمان به نبوت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) داشته است و لکن نمی خواسته به طور آشکار ایمان خود را نشان بدهد، تا بتواند بین مشرکین عزیز باشد و او را شیخ ابطح بدانند و از وی اطاعت کنند، و او بتواند از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) حمایت نماید، و گرنه در باطن نبوت آن حضرت را پذیرفته بود، و اگر در باطن ایمان به او نمی داشت به فرزند خود و دیگران نمی فرمود: «بر آیین محمّد(صلی الله علیه و آله و سلم) ثابت بمانید، هرگز کسی نمی تواند آسیبی به شما برساند.»

البته به نظر ما: اوّل کسی که به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) - در باطن - ایمان آورده، شخص ابوطالب(علیه السلام) بوده است، و لکن او چاره ای جز تقیه و کتمان ایمان خود را نداشته، و از حمایت های او نسبت به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و توصیه های او به فرزندان و خویشان خود که از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) حمایت کنند، و او را صادق و امین بدانند و بر ایمان خود به او پای بند باشند، به خوبی ظاهر می شود که او در باطن مؤمن به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است و این چیزی است که هر انسان منصفی می فهمد و می پذیرد.

البته کسانی که با فرزند او امیرالمؤمنین(علیه السلام) دشمنی و کینه های دیرینه داشته و دارند و سفارشات رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) را نسبت به ولایت و خلافت او نپذیرفتند، انتظاری جز این داشته باشیم، چرا که آنان برای تصویب عمل خلفای غاصب خود، تهمت های فراوانی بر رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) وارد کردند، و احادیث فراوانی را جعل کردند و به آن حضرت نسبت دادند، تا بتوانند عوام الناس را در مسیر آنان قرار بدهند، بلکه آنان عصمت انبیا و اوصیا را نیز انکار نمودند، تا بتوانند خلافت را برای اوّلی و دوّمی و سومی تثبیت کنند، چرا که مردم از این سه نفر خلاف های فراوانی را دیده بودند، و هرگز نمی شد کسی آنان را معصوم از گناه بداند.

آری معلوم است که دشمنی های قریش نسبت به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و دشمنی های مسلمانان بعد از رحلت پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به امیرالمؤمنین(علیه السلام) به خاطر اعتقاد باطلی بوده که آنان داشته اند،

اعتقاد مشرکین قریش پرستش بت بوده و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) آن را سفیهانه می دانسته، چنان که اعتقاد پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) محبت

ص: ۹۱

و ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده، و دشمنی مردم نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام به خاطر کشته شدن پدرانشان به دست امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است، و علت همه این ها عدم بصیرت و بینش صحیح مردم بوده، از این رو پیروان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در صدر اسلام و پیروان علی (علیه السلام) بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بسیار کم و ناچیز بوده اند، چرا که خداوند می فرماید: «اکثرهم لا یعقلون، و لا یشعرون و لا یتدبرون و لا یعلمون و...».

تمت بحمد الله فی آخر رمضان المبارک سنه ۱۴۳۹ المصادف لخرداد ۱۳۹۷ بید الاقل السید قاسم الحسینی المعروف بالسید محمد البهارانجی غفر الله له و لوالديه.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

